سید اشرف الدین حسینی
۸۴/۱۲/۱۵

پرچه معنی سوال یا هو را ٭ ما وهو چیست لا وهو بیگو ٭ راه ازین
ما وهو بد هیچ ٭ لا وهو هر دو نفی و اثبات اند ٭ تا فی غیر و مثبت ذات اند
... ندانی ز غلط و گمراهی ٭ لا وهو ورد خود کن ای لاهی ٭ تا دهد لا و هوت
... تا سرادق لاهوت ٭ بهوا و هوس بدو نرسی ٭
... ندی بهو نرسی ٭ هو کنایت ز غیب ذات شناس ٭ مکنش
... قیاس ٭ هیچ ذاتی بذات او نرسد ٭ عقل کل در صفات
... نرسد ٭ این چه مجد و بهاست سبحانه ٭ این چه عز و اعز سلطانه ٭
... یان قدسی ٭ گرد کوی تو در زمین بوسی ٭ دو جهان
... وحدت تو ٭ شهد الله گواه وحدت تو ٭ هم مقر گشته
با تو هم جاحد ٭ لمن الملك لله الواحد ٭ پرتو نور تست از همه سو ٭
همه دارو بر تست از همه رو ٭ همه در راه و راه میجویند ٭ ...
... اه میگویند ٭ مبتدی در ره تو پویه کنان ٭ لغزه اهدنا الصراط
زنان ٭ منتهی در سجود بین یدیک ٭ گشته کیف الطریق رب الیک ٭
قطع این ره براه پیمائی کی توان کرد تو راه نمائی ٭ بنما ره که طالب راهیم ٭



ره بسوی تو از تو میخواهیم ٭ دور پنهان بارگاه الست ٭ پیش از این بی [ان]
که هست ٭ ذات پاکش ز چونی و چندی ٭ هستی ساده از نشان مندی
در مکین و مکان نه فوق و نه تحت ٭ وحدت ساذج است و هستی بحت
از حدود تعلقات برون ٭ وز قیود تعینات مصون ٭ وصف
حق حق بخود تواند گفت ٭ این گهر را خرد نتاند سفت ٭ شرح اوصاف
ذات او ده از و کس نداند صفات او به از و ٭ هر چه خود را بیان
کند توصیف ٭ نکنش بر خلاف او تعریف ٭ وانچه خود را از و کند تعریفش
تو در اثبات او مکن تلبیس ٭ از بعضی مشایخ سوال کردند از الله
گفت اگر ذاتش می پرسی لیس کمثله شیء و اگر از صفاتش سوال
میکنی کل یوم هو فی شان اولیست که اولیتش را ابتدا نه ٭
و اخریست که اخریتش را انتها نه ٭ ظاهریست که ظاهریتش عین
باطنیتست ٭ و باطنیست که باطنیتش عین ظاهریت ٭ شعر ای ظهور تو
با بطون دمساز ٭ ای بروز تو با کمون همراز ٭ احدی لیک
مرجع اعداد ٭ واحدی لیک مجمع احاد ٭ اولی و تر ابدایت نه ٭

اجزا ۱۱

اخری و تر انهایت نه ٭ ظاهری با کمال یکتایی ٭ باطنی با وفور پیدائی ٭
ایمنی از تغیر و تبدیل ٭ فارغی از تخیل و تحویل ٭ ذات تو در سرادقات
جلال ٭ از ازل تا ابد بیک منوال ٭ بر تو کس نیست امر و ناهی ٭ هر آن
میکنی که میخواهی ٭ رباعی ای در همه شان ذات تو پاک از همه شین ٭
نی در حق تو کیف توان گفت و نه این ٭ از روی تعقل همه غیر اند
صفات ٭ با ذات تو وز روی تحقق همه عین ٭ حکیم ثنائی علیه الرحمه
میفرماید شعر احد است و شمار ازو معزول ٭ صمد است و نیاز ازو
معزول ٭ آن احدی که عقل داند و فهم ٭ آن صمدی که حس شناسد
و هم ٭ سبحان من تقدس عن کل ما سواه ٭ و در آن تجلی
شده بر وحدتش گواه ٭ نعم الوکیل لیس کمثله و را صفت ٭ ذاتش
بود منزه از ادراک اشتباه ٭ از خالقی که عاشق مسکین و زار را ٭
محو لقای خویش نموده بیک نگاه ٭ ای بیخبر ز لذت دردش چه مانده ٭
از خواهش طبیعت خود سر نکون بچاه ٭ بدانکه ادراک ذات بحت
و غیب هویت که از اشارات و عبارات معرا و از قیود و اعتبارات

میرات محالات لا یحیطون به علماً شعر تا کرد تعین نشانی
ای دل مشکل که شهود حق توانی ای دل خواهی که بری راه بسر منزل او
میرو بنشان بی نشانی ای دل و بواسطهٔ رافت و رحمت که در شان
بندگان دارد ایشان را از تامل در ذات خود تحذیر فرموده تا اوقات
ایشان ضایع نشود و یحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد
شعر عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدست است دام را
فلیغ عنک بحار ضل فیه السوابح و حضرت سید البشر صلی الله
علیه و آله فرموده ما عرفناک حق معرفتک و همچنین فرموده ان الله
احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار و ان الملاء الاعلی
یطلبونه کما تطلبونه انتم در ره عشق نشد کس بیقین محرم راز
هر کسی بر حسب فهم گمانی دارد و ابن عباس گوید جمعی فکر در ذات
خدا میکردند آنحضرت فرمود تفکروا فی خلق الله و لا تفکروا
فی الله فانکم لن تقدروا قدره و قد تحیرت فیک خذ بیدی
یا دلیلا لمن تحیر فیک بدانکه مراتب مردم در خداشناسی

مختلف

مختلف و متفاوتست چنانکه محقق طوسی نصیر الملة والدین
در اوصاف الاشراف میفرماید که خداشناسی را مراتب بسیارست
و مثل مراتب معرفت چنانست که آتش را بعضی چنان شناسند
که شنیده باشند که موجودی هست که هرچه باو رسد ناچیز شود
و اثر او در آنچه محاذی او باشد ظاهر گردد و چندانکه از و بردارند
هیچ نقصانی در او نیاید و هرچه از و جدا شود بر ضد طبع او باشد
و آن موجود را آتش خوانند و در معرفت باری تعالی کسانی را که
باین مثابه باشند مقلدان خوانند یا کسانی که سخن بزرگان
تصدیق کرده باشند در این باب بی وقوف بر حجتی و بعضی که بمرتبه
بالای این جماعت باشند کسانی باشند که از آتش دود بایشان
رسیده باشد و دانسته که این دود از چیزی میباید بس حکم کنند
بموجودی که دود اثر اوست و در معرفت کسانی که باین مثابه
باشند اهل نظر باشند که ببرهان قاطع دانند که صانعی هست
چه آثار قدرت او بر وجود او دلیل سازند و بالای این مرتبه

کسانی باشند که از حرارت آتش بحکم مجاورت اثری احساس
کنند وبان منتفع شوند ودر معرفت کسانی که باین مرتبه مومنان
بغیب باشند وصانع را شناسند من وراء الحجاب وبالای این
مرتبه کسانی باشند که از آتش منافع بسیار یابند مانند خبز
وطبخ وانضاج وغیران واین جماعت بمثابه کسانی باشند
که در معرفت لذت معرفت دریافته باشند وبان مبتهج شده
باشند وتا اینجا مراتب اهل دانش باشد وبالای این مرتبه
کسانی باشند که آتش را مشاهده کنند بتوسط نور آتش
چشمهای ایشان مشاهده موجودات کند واین جماعت
در معرفت بمثابه اهل بینش باشند وایشانرا عارف خوانند
ومعرفت حقیقی ایشانرا بود وکسانی که در مراتب دیگر باشند
بالای این مرتبه هم از اصحاب عارفان باشند وایشانرا اهل
یقین خوانند واز ایشان جماعتی باشند که معرفت ایشان
از باب معاینت باشد وایشانرا اهل حضور خوانند وانس

وانبساط

وانبساط ایشانرا خاص باشد ونهایت معرفت تا اینجا باشد که
عارف منتفی باشد مانند کسی که باتش سوخته وناچیز شده
وغزلی درین باب بخاطر فقیر رسید بعضی از آن اینست شعر
دیدیم بکونین یکی واحد بالذات : آتش بزدیم وبخیالات زدیم
ودر کتاب مذکور میفرماید که توحید یکی گفتن ویکی کردن باشد
وتوحید بمعنی اول شرط باشد در ایمان که مبدا معرفت بود بمعنی
تصدیق بانکه خدا یکیست انما الله اله واحد وبمعنی دویم
کمال معرفت باشد که بعد از ایقان حاصل شود وان چنان
باشد که هرگاه مومن را یقین باشد که در وجود جز باری تعالی
وفیض او نیست وفیض او را وجود بانفراد نیست پس نظر از کثرت
بریده کند وهمه یکی داند ویکی بیند پس همه را یکی کرده باشد
در شهود واز مرتبه وحده لا شریك له فی الالهیة بان
رسیده باشد که وحده لا شریك له فی الوجود ودرین مرتبه
ماسوی الله حجاب بود ونظر بغیر الله شرك مطلق شمرد وزنان

حال گوید انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
وما انا من المشرکین و هم در کتاب مذکور میفرماید که توحید یکی کردنست
واتحاد یکی شدن انجا گفت ولا تجعل مع الله الها اخر اینجا گفته
ولا تدع مع الله الها اخر چه در توحید شایبه تکلفی هست که
در اتحاد نیست پس هرگاه که یگانگی مطلق در ضمیر او راسخ شود تا
هیچ وجه بدوئی التفات ننماید باتحاد رسیده باشد و اتحاد نه
انست که جماعت کوته نظران توهم کنند که مراد از اتحاد یکی شدن
بنده باشد با خدای تعالی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بل انست
که همه را یکی بیند بی تکلف نه انکه گوید چون همه جز اوست از او
پس با او همه یکیست بل چنانکه چون شود تجلی او تعالی پیدا شود
غیر او نه بیند و بیننده و دیده و بینش نماند همه یکی شوند
و دعای حسین منصور حلاج که گفته است اانت ام انا هذا
العین فی العین حاشای حاشای من اثبات اثنین بینی و
بینک انیتی ینازعنی فارفع بفضلک انیتی من البین انتهی

مستجاب شد

[illegible]

مستجاب شد انیت او از میان برخیزد تا تواند گفت انا من اهوی
و من اهوی انا و درین مقام معلوم شود که انکس که گفت سبحانی
ما اعظم شانی نه دعوی الهیت کرد بلکه دعوی رفع انیت خود
کرد تا اثبات انیت حق تعالی کرده باید دعوی نفی انیت خود
باثبات غیر خود کرده است و هو المطلوب و هم در کتاب مذکور میفرماید
که وحدت یگانگیست و این بالای اتحاد باشد چه اتحاد که بمعنی
یکی شدن است بوی کثرت اید و در وحدت ان شایبه نباشد
و انجا سکون فکر و حرکت و فکر و ذکر و سیر و سلوک و طلب و طالب
و مطلوب و نقصان و کمال همه منعدم شوند اذا بلغ الکلام
الی الله فامسکوا ابدا که حضرت ذو الجود و الجلال در ازل الازال
حیث کان الله ولم یکن معه شیء خود را بخود شناخت و جمال
و کمال ذاتی خود را بخود دید و بهمین دانستن و دیدن همه شئونات
شئون و صفات را که در غیب هویت ذات مندرج بود بی شایبه
احتیاج بظهور غیر در خود بخود بنمود و صدای استغنای

نمود

مزد

ان الله لغنی عن العالمین بر کوش تاریک نشینان ظلمت اباد علم
وسیکفت لمن الملک الیوم لله الواحد القهار اما در ضمن کمال ذاتی
کمال اسمائی را که موقوفست بظهور غیر خواست که مشاهده نماید
در خزانه کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف کشاد و خود را
در مرایای جمله موجودات جلوه داد شعر عشق ناگاه رو بصحرا کرد
هرچه پوشیده بود پیدا کرد خواست بر هم زند وجود و عدم
در زمان عالمی هویدا کرد بی وجودش عدم محال نمود خویش را عین
جمله اشیا کرد بود دایم بخویشتن یکتا هر کرا رخ نمود یکتا کرد
تا در آینه عکس خود بیند عاقبت های در سویدا کرد لشکر حسن
تاخت بر جان باز عاشقان را اسیر و شیدا کرد زد بخاک از
بهم حرف دردل خاک گنج را جا کرد داشت با خاک دارهای
نهان لاجرم راه این سخن وا کرد کای وجود تو اصل بود همه
مایه بندگیت سود همه آن ذات یگانه که بی نشانی است او را
نشانه علم و عقل را در بیان حقیقتش زبان عبارت نیست .

ودوق بر

ودوق ومعرفت را بوجدان ماهیتش امکان اشارت نه ساحت
قدس جلالش از غبار سیاحت وهم وحواس خالیست و کنگره اوج
کمالش از کمند احاطت فکر وقیاس متعالی اما در مرتبه واحدیت
که ذاتش از صفات ممتاز نیست راه معرفتش بر عاشقان صادق
باز است لیکن تربیت پنهانی و امر بیت وجدانی نا بخشند
نداننده چون دانند بیان نتوانند و اگر رمزی بیان کنند
حکم بقتلشان کنند که لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله
لیکن چون قلزم دلشان بموج در آید لبی جواهر اسرار از قعر ان بحر
بر آید چنانکه درین غزل نکته از توحید بطرز بیان شده شعر
انم که عشق بود نه اشیا اثر نبود اول نظر بر آینه ذات دل نمود
انم که یار داشت سر ذره پروری از عشق خواست طنطنه عالم شهود
یکعشوه کرد جمله اشیا وجود یافت یکغمزه داد جمله ذرات را وجود
چون رخ نمود کون و مکان گشت بیقرار در پیش طاق ابروی او جمله در سجود
چون لب گشود غارت دلها عام شد از یک کلام زنگ ز دلها همه زدود

انجم که تاب داد دو گیسوی عنبرین : عشاق را ز دست دل و دین و جان ربود

ظاهر چه گشت بی ز الف عشق زد ندا : کین بود کشکوی بجتو نرا انچه بود

محبوب کرد خلعت وجود در برِ محب : غافل مشو که نیست جز این وحدت وجود

کرد افتتاح بای محبت را بجای حمد : یعنی بنم حبیب و حمید و شهود و دود

حای محب چه چیم شد و جیم گشت دال : از دال تا بکاف و بنون داد داد جود

از حای حق که تا نی حای حبیب بود : ذرات کون یافت حیات از نم وجود

اینست داه سر فنای بنده یا بوش : از در فرکهای بوذن نتوان شنود

فصل سیوم در بیان اعتقاد صوفیه در نبوت و امامت بدانکه نبی

انسانیست که مامور باشد از جانب خدای تعالی بخبر دادن از او

و میان او و خدای تعالی ادمی واسطه نباشد و فرستادن انبیا

واجبست زیرا که فرستادن ایشان لطفست و لطف بر خدای

تعالی واجب و باید که انبیا معصوم باشند از گناهان کبیره

و صغیره عمدا و سهوا پیش از نبوت و بعد از نبوت از اول عمر

تا اخر عمر زیرا که غیر معصوم بر اخبار و اوامر و نواهی و وعد و وعید

او اعتماد

او اعتماد نباشد پس غرض از فرستادن او فوت شود و باید دانست که

نبی افضل از ملائکه است و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن

عبد مناف صلی الله علیه و آله رسول و پیغمبر بحق و خاتم همه پیغمبران

و افضل از ایشانست و پیش از بعثت عبادت بدین خود میکردند

شعر جان تشنه زلال وصال محمدست : دل طالب کمال جمال محمدست

صاحبدلان که واصل درگاه میشوند : از همت چاه جلال محمدست

مردان حق که والی ملک ولایتند : از منت اولایت ال محمدست

هر عاشقی که برد ره دلدار بار یافت : جانش ز دار زوی خیال محمدست

ان صادقی که شود الملک بکن فکان : از کنه حبله ز بلال محمدست

مقصود افرینش از ایجاد ممکنات : عرض سپاه و مال و منال محمدست

یوسف که برده رونق بازار حسن را : نیکو بدان که هندوی خال محمدست

از کثرت گناه مترس ذنبکن هراس : چون شافعت محمد و ال محمدست

بدانکه چون خدای تعالی چون طلسم عالم ملک و ملکوت بر یکدیگر

هشتاد هزار بند حجب نورانی و جسمانی بر ان گذاشت که هیچ انسانی

و ملک بتصرف نظر خویش هرچند کوشش نمایند باز نتوانند گشود که اگر
می توانستی گشود روح هرگز در زندان سرای دنیا که الدنیا سجن المؤمن
وجنة الکافر قرار نگرفتی هر پادشاه که کسی را بزندان فرستد در زندان
چنان به بندد که زندانی باز نتواند کرد آن طلسم اعظم را بخداوندی خویش
بسته بود و کسی را بدان اطلاع نداده که ما اشهدتهم خلق السموات
والارض ولا خلق انفسهم فتاح حقیقی او بود و مفتاح هم بحکم او بود
که له مقالید السموات والارض یا او تواند که این طلسم بگشاید
یا کسی که مفتاح بدست او دهد پس خدای تعالی چون خواست که طلسم
اعظم موجودات گشاید و روح انسانی را از قید حبس قالب خلاصی
بخشد و بعالم قرب باز رساند با فواید بسیار که درین سفر حاصل کرده باشد
در هر قرنی و در هر عصر یکی را از جمله خلایق برگزید و از جمله بندگان
امتیاز داد و بنظر عنایت مخصوص گردانید چنین نظری کردی روزی
بمن سوخته دل هرچه دارم من بیچاره از ان یافته ام چنانکه نبی
صلی الله علیه و آله فرمود الارواح جنود مجندة هم بعد اول الارواح

سرلشکر

چون لشکرها که صف زده چهار صف باشند صف اول در مقام
بی واسطگی ارواح انبیا بود علیهم السلام و صف دوم ارواح اولیا و صف سوم
ارواح مومنان و صف چهارم ارواح کافران پس این ارواح که در صف
اول بودند در مقام بی واسطگی از نظرهای خاص حق تعالی پرورش و استعداد
آن یافته بودند که در طلسم گشایی عالم صورت ادم وقت باشند
تا خلایق بواسطهٔ هدایت ایشان طلسم گشادن بیاموزند که اولئک
الذین هدی الله فبهدیهم اقتده یعنی انبیا را من امر کردم بخودی
خود طلسم گشادن زیرا که ایشان سالها در مقام بی واسطگی با ثر انوار
نظر یافته بودند و قابل آن نور بودند که بتصرف جذبات الوهیت از دنا
غیب در دل ایشان بگشایم و اسرار طلسم گشادن در کنار الرحمن
علم القرآن ایشان بیاموزیم اولئک الذین آتیناهم الکتاب
والحکم والنبوة اما انکه اول که ابتدا در عالم ارواح از پس حجب ارواح
انبیا فیضان فضل الله نصیب اروز بی واسطه را حضرت نتوانستند
رفت و طلسم نیز باز نتوانستند گشود سنة الله التی قد خلت من قبل

ولن تجد لسنة الله تبدیلا مگر بمتابعت انبیا قیام نمایند و داند
هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن
سبیله چنانکه می باید بعد مصرع وصل نگار را بایت خدمت مشکلی
کن ؛ در دبیرستان شرایع انبیا اول الف باید گرفت و با شریعت
اینجا که هر امری از اوامر شرع کلید بندی از بندهای ان طلسم
اعظم است چون بحق هر یک در مقام خویش قیام نمودی بندی از ان
طلسم گشاده شود و نسیمی از نفحات الطاف حق از ان بمشام
جانت رسد که ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها
و تعرض ان نفحات ادای اوامر و نواهی شرع است بر هر قدمی که بصدق نهی
الطاف ربوبیت بحقیقت دستگیری قیام نماید که و من تقرب الی
شبرا تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا
ومن اتانی مشیا اتیته هرولة شعر گرد وره عاشقی قدم راست نهی
معشوق تبارک سرت هش اید چون معلوم شد که بندهای طلسم
انسانی جز بکلید شریعت نتوان گشود دانسته شد که شریعت را

زرب جس

ازشادمی باچار بود وان انبیا اند علیهم السلام بانکه امام کسی باشد
که حاکم و مهتر باشد بر جمیع مکلفین در امور دینی و دنیوی بر سبیل
نیابت از نبی صلی الله علیه و آله بعد امام واجب است چنانکه بعث
نبی واجب است که امام معصوم باشد چون نبی و امامت بنص خدا
باشد نه بمجرد دعوی امامت و خروج چنانکه زیدیه گویند نه بمیراث
چنانکه عباسیه گویند نه باجماع چنانکه سنیان گویند بل بنص
پیغمبر و قول امام سابق و دعوی امامت و ظهور معجزه شرط بود
در امامت پس بنا بر انچه مذکور شد جانشین بحق بعد از حضرت
مصطفی علیه التحیة والثنا غیر علی مرتضی نتواند بود زیرا که او
منصوص بنص من کنت مولاه فهذا علی مولاه و مخصوص بقول
ما انتجیته ولکن الله انتجاه شعر ان سروری که رهبر مردان دین
علیست انظری که مقصد خاصان بود علیست ان عاشقی
که در خم چوگان دلربا بر کف نهاده سر سوی میدان رود علیست
ان صفدری که صف بکند از نفس را همچون بنات نعش پریشان

کند علیست آن شهسوار معرکه جاهد و که او * اندر صف ملائکه جولان کند علیست
آن سید که زینت محراب و منبرست * آنکس که پادشاه خراسان بود علیست
آن ساقی که از کف او باده میخورند * آن عاشقی که عارف یزدان بود علیست
آن واقفی که جمله اسرار دو سرا * آن محرمی که همدم جانان بود علیست
آن عالم علوم الهی بهر دو کون * آن ناصری که حافظ قران بود علیست
صاحب دلی که بود دلش عرش فرش را * بهتر ز آفتاب درخشان کند علیست
آن صاحب شریعت و آن نفس مصطفی * آنکس که روز و کون نگهبان بود علیست
آن پردلی که روز جوانی نهیب او * دلهای جمله خصم هراسان کند علیست
کلبه در علیست محمد ز روی صدق * شاهی که او شفیع گناهان بود علیست

شیخ علاء الدوله سمنانی گوید ولایت علم باطن است و ذات علم ظاهر و امامت علم ظاهر و باطن و وصایت حفظ سلسله باطن و خلافت حفظ سلسله ظاهر و علی بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم ولی و وارث و امام و وصی و خلیفه بود * از بهر علی کسی که با عرفان باشد همه دم نقش کند بر دل و جان * این نکته ظریف بین که ارباب کمال

باشد ز تبیان اش ایمان و بتر شیخ علاء الدوله علیه الرحمه در کتاب غزوه میفرماید اکنون رجال غیب نماز بطریق ائمه معصومین علیهم السلام میکنند شیخ عطار قدس سره در مظهر ذات میفرماید شعر

اگر پرسی که راه حق کدامست * ترا گویم که اندر دین تمام است
بگویم راه حق با تو کدامست * ولیکن مرتضی در دین امامست
محمد چون ز پیش خلق برخاست * امامت خلق عالم را بر آراست
ز بعد مصطفی حیدر امامست * ترا ایمان و دین از وی تمامست
امامت مرتضی و آل یس * طریقت راه ایشانست در دین
علی اندر جهان مقصود راهست * سراسر ره روان را ان پناهست
دلیل راه حق دان مرتضی را * بقول او شناسا شو خدا را
چراغ مهر او در دل برافروز * طریق دین حق از وی بیاموز
اگر نشناختی زر راه برادر * چه میپرسی ز ترسا و ز کافر
بگویم نام آن سلطان سرمد * که پا بنهاد بر دوش محمد
امیر المومنین شاه معظم * امیر المومنین اسرار ادم

امیرالمؤمنین ورد زبانم ∴ امیرالمؤمنین روح روانم
طفیل اوست از مه تا بماهی ∴ بجو او را بهر جایی که خواهی
خدا را از جهان مقصود او بود ∴ همیشه عابد و معبود او بود
اگر دانی بغیر او امامی ∴ نیابی در مسلمانی تو نامی
یکی دان نور احمد او حیدر ∴ ندوی عقل این اسرار پی بر
سخن کن ختم ای عطار در آن ∴ مگو با ناکسان اسرار یزدان
دیگر در جای دیگر فرماید ∴ اگر پرسی که ناجی کیست در راه
درین ره کیست از اسرار آگاه ∴ تو ناجی را ندانی ز هالک
نمیدانی درین ره کیست سالک ∴ حدیثی مصطفی گفته درین باب
بگویم با تو این اسرار در باب ∴ چنین فرمود کز بعد من امت
شوند هفتاد و سه در دین ملت ∴ یکی ناجی بود در دین الله
بود هفتاد و دو مردود الله ∴ بگویم با تو کاین ناجی کدام است
کسی کو واقف اسرار امام است ∴ بود مأمور از مصطفی را
امام خویش داند مرتضی را ∴ شناسد از ره معنی وصی را

نیز بنگر

نباشد منکران قول نبی را ∴ شناسای امامان سالکانند
ولیکن ناشناسان هالکانند ∴ تو هالک دان هر آنکو این نداند
طریق سر شاه دین نداند ∴ تو هالک دان کسی کین ره ندانست
طریق ملت آن شه ندانست ∴ تو هالک دان کسی کو غیر حیدر
گزیند در ره دین میر دیگر ∴ تو هالک دان که نشناسد علی را
نداند او امام حق ولی را ∴ تو هالک دان کسی کو نیست درویش
نمیداند امام و رهبر خویش ∴ اگر خواهی که باشی ناجی راه
نشانی بر از امر حضرت شاه ∴ گرو بندند اندر راه فرمان
جهان کن بر وجود خود گلستان ∴ بجان آزاد شو از هر دو عالم
چه گویم بعد ازین والله اعلم ∴ و دیگر میفرماید
اگر پرسی که ظالم در جهان کیست ∴ طریق و راه و رسم ظالمان چیست
بگویم در جهان ظالم که باشد ∴ مر او را ظلمت ایمان چه باشد
بود ظالم حقیقت ناسپاسان ∴ نمیداند بمعنی راه ایمان
بود ظالم که دین حق بپوشد ∴ ز نقض و نفی او هیچو شد

بود ظالم که برجای پیمبر ∴ بناحق بود و ناحق شد بمنبر
بود ظالم که او گمراه باشد ∴ نه بر دین و طریق شاه باشد
بود ظالم که هشتاد و دو ملت ∴ نهاد و رفت بر چاه ضلالت
بود ظالم که دنیا دوست دارد ∴ نفاق مرتضی در پوست دارد
بود ظالم که خلقان کرد گمراه ∴ نرفت او بر طریق ملت شاه
بود ظالم که بر دین نبی نیست ∴ بقول مصطفی یار وصی نیست
نه بینی روی ظالم را تو هرگز ∴ ز ظالم در جهان مسکن تو پرهیز
خدا از ظالمان بیزار باشد ∴ که ظالم را ز خود آزار باشد
خدا بر ظالمان کرد است لعنت ∴ فتاده در عذاب و رنج و زحمت
ز ظالم در جهان بیزار می باش ∴ محب حیدر کرار می باش
محبان علی آزاده فردند ∴ محبان علی در دهر مردند
محبان علی دانند اسرار ∴ محبان علی از غیر بیزار
محبان علی باشند بر راه ∴ محبان علی باشند آگاه
محبان علی در جان چو نورند ∴ ز ظلم و کبر و کین و جور دورند

محبان

محبان علی چون نور باشند ∴ محبان علی منصور باشند
محبان علی اگر زاهند ∴ محبان علی فیض الهند
محبان مهر او در جان سرشتند ∴ همیشه چون گل باغ بهشتند
تو ای خارجی دوزخ سرشت ∴ نمی دانی که راه حق کدامست
چه دانی در حقیقت مرتضی را ∴ بجانی مظهر نور خدا را
ترا مظهر ز ظلمت دور دارد ∴ ز چشم ظالمان مستور دارد
ترا مظهر ز ظلمت وا رهاند ∴ باسرار علی اندر رساند
شوی اندر معانی راه بین تو ∴ که بینی در رهش صدق و یقین تو

و در مقالات حضرت شیخ صفی الدین مسطور است که یکی از حضرت شیخ سوال کرد که شیخ زاهد را مذهب چیست فرمود که مذهب اهل بیت دارم که ایشان بنهایت تقوی و طهارت و [illegible] اند ابن بابویه قدس سره العزیز در کتاب مجالس در اخر مجلس پنجاه و یکم نقل میکند از ابو بسیم که روزی با حسن بصری و انس بن مالک رفتیم تا بدر خانه ام سلمه حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

انس در در خانه نشست و من با حسن داخل خانه شدم حسن گفت
السلام علیک یا اماه و رحمة الله و برکاته ام السلمه فرمود علیک السلام
تو کیستی ای فرزند حسن گفت من حسن بصری ام فرمود که بواسطهٔ
چه کار آمدی ای حسن گفت از برای آنکه نقل کنی از برای من حدیثی
که شنیده از رسول الله صلی الله علیه و آله در شأن علی بن ابی طالب
پس ام السلمه فرمود که نقل کنم از برای تو حدیثی اگر نشنیده باشم
از رسول صلی الله علیه و آله هر دو گوشم کر باد و اگر ندیده باشم رسول
الله را صلی الله علیه و آله را که این حدیث میفرمود هر دو چشمم کور باد
و دلم را اگر ظرف این حدیث نکرده باشم مهر کند خدای تعالی دل مرا
که هیچ چیزی در او نیاید و زبانم لال باد اگر از رسول صلی الله علیه و آله
نشنیده باشم که میفرمود بعلی بن ابی طالب که یا علی هیچ بنده نیست
که ملاقات کند با پروردگار خود در روز قیامت و منکر امامت و ولایت
تو باشد مگر مثل کسی که ملاقات کند با حق سبحانه و تعالی و عبادت
بت کرده باشد و مسلم میگوید شنیدم که حسن گفت الله اکبر

اشهد ان

اشهد ان علیا مولای و مولی المؤمنین چون بیرون رفت انس گفت
چه تکبیر میگفتی ای حسن گفت سوال کردم از ام سلمه که نقل کند از برای
من حدیثی که شنیده باشد از رسول الله صلی الله علیه و آله در شأن علی بن
ابی طالب همچنین و همچنین گفت من گفتم الله اکبر گواهی میدهم که علی مولای من
و مولای جمیع مومنانست پس انس گفت که گواهی میدهم که رسول الله صلی الله
علیه و آله این حدیث را سه مرتبه فرمود بعد مولانای رومی قدس سره میفرماید

من علی را دوست دارم دوستی کردار ماست ٭ کور گردد هر دو چشم هر که دشمن دار ماست
ما که از نور علی هردم سعادت یافتیم ٭ این سعادت دیدم از دولت بیدار ماست
روز بازاری که من دارم ز سودای علی ٭ ای برادر هر دو عالم رونق بازار ماست
جز امیر المؤمنین هر کس بگیرد او امام ٭ بت پرستست و بمعنی بت شکستن کار ماست
شاه مردان دوستدار بنده کو دوست ماست ٭ هر که حب شه ندارد دشمن و اغیار ماست
دیده هر خارجی محروم از روی علیست ٭ گردن هر ناصبی او بخنجر بردار ماست
شمس تبریزی خوش دیگر کو اسرار حق ٭ هر که سر شاه داند واقف اسرار ماست

و نیز در مثنوی میفرماید تو تنها کرده علی را دیده را نجنت غیر بر گزیده

وحکیم ثنائی علیه الرحمه میفرماید : ای ثنای تو قوت ایمان مدح حیدر
تشبیب تو اینکه موسم گل : گر بهر هو کند ذکر بلبل
با مدحش مدایح مطلق : زهق الباطل است و جاء الحق
دیگر در قصیده دیگر میفرماید : انکه او را از جهان اینا علی همی گفت
بالله ار بر سنوان کش قنبر دانستی : ذات کریم با ورم نا ید ندوی اعتقاد
حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن : بیا بکه امام بحق بعد از امیر المؤمنین
علی پسرش حضرت امام حسن است علیهما السلام : بیا ز حسن عقیدت بگو ثنای حسن
بکش بدیده بیا زطان پای حسن : اگر تو طالب حق حقیقتی بیقین
بکوش تا کشوی کلب وفای حسن : کسی که راه بحق برد و شد مقرب یار
بداد جان دل خویش در وفای حسن : هر آنکه آرزوی دیدن لقا دارد
شود میسرش از چند او لقای حسن : کسی که زنده جاوید شود بیگون
حیات او بود از پرتو لقای حسن : بیا و چشم دل خویش را بکن روشن
ز نور طلعت زیبای با بهای حسن : گره ز کار دو عالم توان گشود اگر
بود بدست عزیزی گره گشای حسن : شفیع روز قیامت توان اگر باشی

زصدق

زصدق چاکر مولای باوفای حسن : امید هست بود آنکه خلق را دم ترع
فتاده چشم برا بروی با بهای حسن : و امام بحق بعد از امام حسن برادرش
حضرت امام حسین است علیهما السلام : کسی که گوی ز میدان ربوده از کونین
هم اوست کز دل و جان کشته بلای حسین : غریق بحر محبت شود نکو بحقی
که بست جان دل خویش در وفای حسین : بعشق زنده توان بود گر بود در دل
نشان مهر محبت بشیرهای حسین : مراتبیکه گروهی توانی یافت
اگر بصدق بود در دل ثنای حسین : بود شبیه به پیغمبر آنچه امروزی
که زیب یافته از زینت قبای حسین : اگر بعالم توحید راه میجوی
بیا که سعادت است آن در آشنای حسین : بیا بنام هزار باش از سر صدق
تمام عمر همین باش در عزای حسین : بمصطفی و علی شود کسی همراه
که ریزد اشک دمادم چو خون برای حسین : بروز حشر بود آن توان شفاعت خلق
اگر که رفته بسوی کربلای حسین : و امام بحق بعد از حضرت امام حسین
پسرش حضرت امام زین العابدین است علیه السلام : جان فدای
روی زین العابدین : من سگی از کوی زین العابدین

عاشق جانباز انوادان که هست ∴ شیفته بر موی زین العابدین
سالک مجذوب امیدان که هست ∴ قبله اش ابروی زین العابدین
طالب مطلوب یا سینان یقین ∴ سکنه در سوی زین العابدین
عروة الوثقی دین سینان که هست ∴ رشته گیسوی زین العابدین
خیبر نفس تو از در میکند ∴ قوة بازوی زین العابدین
انبیا را زیب زینت داده است ∴ خلق و زهد و خوی زین العابدین
جمله ابدال حق خوش شده ∴ در دو کون از بوی زین العابدین
حیدر موذن هر که خواهد آبروی ∴ گو بشو هندوی زین العابدین

و امام بحق بعد از حضرت امام زین العابدین پسرش امام محمد باقر است علیه السلام

کسی که گشت ز آلایش جهان طاهر ∴ بود زجان سگ کوی محمد باقر
هر آنکه عارف حق شود بعد ازان ∴ بود ز معتقدان محمد باقر
بعلم او همه پیغمبران شده گویا ∴ که هست علم ایشان محمد باقر
ترا دلالت خیری کنم براه نجات ∴ بدانکه هست نجات از محمد باقر
بیا و مست خدا شو ز باده توحید ∴ بگیر باده ز دست محمد باقر

کجاست عاشق

کجاست عاشق دلداده که از صدق ∴ بوصل یار رسد از محمد باقر
بیا موذن و خود را فدای این ره کن ∴ که راه حق نبود جز محمد باقر

و امام بحق بعد از امام محمد باقر پسرش امام جعفر صادق است علیهما السلام

هر آن سری که بعشق خدا بود لایق ∴ بگیرد افسر شاهی ز جعفر صادق
هر آن دلی که بود روشن از محبت یار ∴ زداید از دل او زنگ جعفر صادق
کسی که راه روشاه راه عشق شود ∴ بود مقیم سر کوی جعفر صادق
کشند کحل بصر جمله اولو الابصار ∴ غبار خاک کف پای جعفر صادق
ز شرع احمد مرسل کسی خبر یابد ∴ که بهره ور شود از علم جعفر صادق
بیا و چنگ بحبل المتین بزن محکم ∴ که نیست حبل متین غیر جعفر صادق
بپادشاهی کونین سر فرو نارد ∴ کسی که گشت زجان کلب جعفر صادق
بروز حشر مخور غم موذن ار هست ∴ چو گشته ز غلامان جعفر صادق

و امام بحق بعد از امام جعفر صادق پسرش امام موسی کاظم است علیهما السلام

کسی که گوهر توحید را بود ناظم ∴ کشد برشته جان در موسی کاظم
ز مهربان سرا پرده وصال شود ∴ کسی که راه برد سوی موسی کاظم

بر عالم توحید ده برو انکس ٭ که خورد غوطه بدریای موسی کاظم
شهید راه محبت شود نکو بختی ٭ که جان دهد بسر کوی موسی کاظم
نشان راه حقیقت اگر ز من طلبی ٭ یقین که نیست بجز غیر موسی کاظم
ثنای درد دل عاشقان بلا دیده ٭ نبوده است کسی غیر موسی کاظم
عصای موسوی و معجز ید بیضا ٭ بود نشانه از دست موسی کاظم
دلی که در دو جهان صاف و پاک افتاده ٭ گرفته پرتوی از قلب موسی کاظم
کسی که جو من زند فدا کند دل و جان ٭ بود کمینه سگ کوی موسی کاظم

و امام بحق بعد از امام موسی کاظم پسرش امام علی بن موسی الرضاست علیهما السلم

ای عاشقان ای عاشقان دارد دل نور رضا ٭ از پرتو خورشید دین بحر سخا شاه رضا
ای عارفان ای عارفان بحر دل [illegible] ٭ اندر طلاطم ادم از دین شاه رضا
من قلزم توحیدم و از من ندارد کس خبر ٭ تا گشته جانم اشنا با حضرت شاه رضا
ای سالکان ای سالکان از بار شد [illegible] ٭ بستم کمر [illegible] در خدمت شاه رضا
ای بیدلان ای بیدلان از دل بجان آورده ام ٭ دل بحر بی پایان بود [illegible] شاه رضا
ای شاهدان ای شاهدان [illegible] حسن و جمال ٭ صد دلبری اموخته از حضرت شاه رضا

ادم صفی الله

ادم صفی الله را نوح نجی الله را [illegible] ٭ موسی کلیم الله شد فیض از شاه رضا
فیض از دم او یافته ابدال حق بی شک [illegible] ٭ برده جمیع اولیا زین جا ید شاه رضا
داده رواج این راه را بگزیده اهل الله ٭ کرده دل آگاه را او فیض حق شاه رضا
هرکس که صاحب دل بود کی از خدا غافل بود ٭ دانی که صاحب دل بود در عالم شاه رضا
کرده اشارت به راه ما زاهدان [illegible] ٭ تا ره نیابد [illegible] در دولت شاه رضا
زاهد بری از حسد بگرفته [illegible] ٭ این عجب [illegible] دور کرد از خدمت شاه رضا
شکرت [illegible] کنند پادشاه عاشقان ٭ داد [illegible] حضرت شاه رضا

و امام بحق بعد از امام رضا پسرش امام محمد تقی است علیهما السلم

انرا که دل بعشق و محبت قوی بود ٭ جانش همیشه طالب کوی تقی بود
دست ولا بدامن ال عبا زند ٭ چون قبله اش بحق بره روی تقی بود
انرا که بوی یار گرامی بود ز دست ٭ دایم دلش ربوده بوی تقی بود
انرا که وجه حق بودش منظر نظر ٭ چشم دلش مدام بروی تقی بود
هر عاشقی که از خطر نفس وا رهد ٭ اراسته بزیور خوی تقی بود
در هر دو کون افسر شاهی بسر نهد ٭ انرا که دل همیشه بسوی تقی بود

[illegible]

پرده‌اندوار ترك دو عالم كند از صدق ٭ همچون سوزن اگر طالب كوی نقی بود

وامام بحق بعد از امام محمد تقی پسرش امام علی نقی است علیهما السلم

دل منور شد بانوار نقی ٭ میشود جانم طلبکار نقی

سر و بستان رسالت او بود ٭ زان شدم مایل برفتار نقی

دُر دریای امامت او بود ٭ زان گرفتارم بگفتار نقی

اولیا را تاج بر سر او نهد ٭ زان شده جانم گرفتار نقی

پادشاه صورت معنی بود ٭ هرکه شد الحق وفادار نقی

با جمیع انبیا همراه شد ٭ قبله شد هر کو بیا زار نقی

هر دلی کو گشت جام حق نما ٭ باشد از عکسی ز رخسار نقی

دور عشق حق امردان حق ٭ میرو ند از شوق دیدار نقی

حیدر مؤذن هر که شد غافل از هش ٭ میشود محرم باسرار نقی

وامام بحق بعد از امام علی نقی پسرش امام حسن عسکری است علیه السلم

باز دل دارد خیال سروری ٭ کو بیا دیده جمال عسکری

باز جان در دم دارد جلا ٭ چون میسر شد وصال عسکری

باز از شوق انا الحق جان من ٭ گشت کامل از کمال عسکری

باز از خمخانهٔ توحید حق ٭ میرسد بر دل زلال عسکری

کی توان کردن بیان تا روز حشر ٭ رتبه جاه و جلال عسکری

میشود اهل دلان مرده خدا ٭ گو شود از دل غزال عسکری

هرکه عشق خدا از دست برد ٭ گشت هندو پیش خال عسکری

[illegible] دست همت از دو کون ٭ بر فشان می بین جمال عسکری

[illegible] از امام حسن عسکری پسرش صاحب الزمان است علیهما السلم

[illegible] باقی خدا هلاکت نا یك مكلف بر روی زمین

[illegible] دنیا او بوجود او قایم است و چون از دنیا رحلت كند قیامت

[illegible] ای دلبران ای دلبران رحمی که دارد دل فغان دل والهٔ

شیدا شده از دیدن صاحب زمان ای سروران ای سروران ای سرور

کون و مکان ٭ از دل هویدا میشود نور خدا صاحب زمان

ای بیخودان ای بیخودان آیینه خود بیکران ٭ تا چند بینای کنید خود رخ صاحب زمان

ای عاقلان ای عاقلان خواهم کنم مجنونشان ٭ یکشب چون سازم بیان از سر صاحب زمان

ای مه خوبان ای سر خوبان خوش زمان * جامی که او را مبتلا بحر بیخلاص صاحب زمان
ای همدمان ای همدمان یکدم هوا دارید * دل را از دوش شاه از دین صاحب زمان
مقصود از کون و مکان آن کو باشد در جهان * فخر زمین و آسمان شاه جهان صاحب زمان
هم آدم و نوح است او هم موسی و نوح است او * هم صبر ایوب است او دارای دین صاحب زمان
هم صالح و هود است او هم حسن داود است او * شاهی سلیمان یافته از دولت صاحب زمان
بیان محمد او بود هم نور احمد او بود * عالی علا دان که هست سلطان دین صاحب زمان
خلق حسن حلم حسین هم زهد زین العابدین * هم اوست باقر کان دانای صاحب زمان
هم جعفر صادق بود هم موسی کاظم بود * شاه رضا و هم تقی فخر جهان صاحب زمان
با شأن نقی و عسکری هم هادی راه یقین * قطب زمین آسمان دان حضرت صاحب زمان
شاهان وزن مسکند شاهی زمرد و ثبت * کلب جوند بهر خواننده صد شکر با صاحب زمان

نکته بدانکه فرقه ناجیه از هفتاد و دو فرقه که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه السلام در حدیث مشهور اشاره بایشان کرده جمعی طایفه اثنی عشریه
نیستند زیرا که ایشان چنگ در زده اند در عروة الوثقی اهل بیت
علیهم السلام و دین و مذهب خود را از ایشان فرا گرفته اند و حضرت

و حضرت صلی الله علیه و آله فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح
من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق یعنی مثل اهل بیت من
همچو کشتی نوح است هر که در آن کشتی نشست از طوفان نجات یافت
و هر که از آن کشتی تخلف کرد و در آن دریا مغرق شد و غیر این
طائفه جمیله دیگر جماعت همه هالک و ناحق اند و کلام بعضی از مشایخ
که ظاهر او دلالت بر سستی ایشان میکند محمول بر تقیه است و تقیه
واجب است و ترک او مثل ترک نماز است و کسی که او را ترک کند
بیرون میرود از دین امامیه و مخالفت با خدا و رسول و ائمه
علیهم السلام خواهد کرد احادیث اهل بیت بیان ناطق است و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردند از آیة ان اکرمکم عند الله
اتقیکم فرمود یعنی بزرگترین شما نزد خدای تعالی آن کسیست که تقیه
بیشتر کند و ابن بابویه قدس سره در کتاب اعتقادات میفرماید
قد اطلق الله تبارک و تعالی اظهار موالاة الکافرین فی حال
التقیة یعنی خدای تعالی مباح گردانیده است اظهار دوستی کردن با

باکافران در حالت تقیه وقال الله تعالی عز و جل لا یتخذ المومنون
الکافرین اولیاء من دون المومنین ومن یفعل فلیس من الله
فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیة و درین باب احادیث بسیارست
که درین رساله مجال ذکر آن نیست واگر ظاهر بعضی اخبار دلالت
بر مذمت بعضی از مشایخ کند نباید جزم کرد به بطلان ایشان
زیرا که معصوم را مصلحت بسیارست در آن مذمت که کسی را بان علم
نیست نمی بینی که بیست و چهار حدیث در مذمت زرارة بن اعین
واردست چنانکه در رجال کبیر میرزا محمد مذکورست و در مذمت
عبدالله بن عباس و هشام بن حکم و هشام بن سالم و فضل بن یسار
و فضل بن شاذان وغیرهم احادیث بسیارست و ایشان از اکابر
باتفاق شیعه چنانکه احوال ایشان در کتب رجال با رفیع مقال
مذکورست با آنکه اخبار احاد هرگاه متعلق باعتقادات باشند
اعتماد را نشاید فصل چهارم در بیان اعتقاد حقه
در معاد بدانکه معاد آنست که زنده کند خدای تعالی اموات را در

اوت

در اجساد و روح را به بدن باز گرداند بعد از مفارقت و آنرا معاد
جسمانی و بلفظ خوانند و این معاد از ضروریات دین محمدیست صلی الله
علیه و آله و واجبست اعتقاد کردن برین معاد بر ملل جمیع انبیا
و منکر این معاد چون دهریه و ملاحده و اسماعیلیه کافر باشند و واجبست
اعتقاد کردن بسوال منکر و نکیر و عذاب قبر مر عاصیان را و حشر و نشر
و حساب و پران شدن نامهای اعمال مکلفین از یمین و یسار
و صراط و میزان و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و غیر آن
از آنچه کتاب و سنت بان ناطق است هدایة بدانکه ملاحده
گویند تکلیف بر اولیا نیست و متمسک شوند بایه واعبد ربک
حتی یاتیک الیقین واین تردد عرفا کفرست و مراد بیقین مرگ است
ونجم الکبری که یکی از عرفاست میفرماید سقط التکالیف عن عبادة
الخواص بمعنی ان التکلیف ماخوذ من الکلفة وهی المشقة
فیعبدون الله تعالی بلا مشقة وکلفة بل یلتذون بها ویعدون
یعنی مراد از ساقط بودن تکلیف از خاصان ساقط بودن کلفت

وشفقت است از ایشان ولذت یافتن وطرب آن شدن از عبادت
کردن چنانکه در کتاب کافی در باب العباده منقولست از حضرت
رسول صلی الله علیه واله که افضل الناس من عشق العبادة فعانقها
واحبها بقلبه وباشرها بجسده وتفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح
من الدنیا علی عسر ام علی یسر یعنی فاضلترین مردم کسیست که عاشق
عبادت باشد واقبال کند بسوی عبادت وچون کسی که دست در گردن معشوقه
دارد ودوست دارد اورا از دل وجان وتنش را مشغول دارد بکردن
آن وفارغ کند از برای آن وافغان وبال نداشته باشد که صباح
کرد بدشواری یا باسانی وحکایتست از حضرت که میگفت ان
الناس یقولون انی حلولی وانی اقول بسقوط التکلیف عن عبادة
الله وکیف اکون حلولیا ولا اری فی الوجود سوی الله وکیف
اقول بسقوط التکلیف ولو وردان ما فاتنی الی هذا الوقت
ولکنی اقول لا کلفة فی عبادة الخواص ونقلست از ابو یزید
بسطامی که روزی با بعضی اصحاب گفت که بیا تا فلان شخص

که خود را

که خود را شهرة داده است بزهد وتقوی ببینیم واو رفت چون
او را در مسجد یافتند او دماغ خود را پاك کرد وبجانب مسجد انداخت
سلطان ردی بجانب رفیق خود کرد کسی که با او اعتماد ادبی از آداب
شریعت نباشد چگونه بر او اعتماد مقامات اولیا توان بود ولی برگشت
وسلام نکرد بر او وبرسالکان طریق تحقیق مخفی نماند که قطع
مراحل حقیقت جز بدستیاری آداب شریعت ممکن نباشد
چنانکه مقرب درگاه باری خواجه عبد الله انصاری میفرماید
حقیقت دریاست وشریعت کشتی بی کشتی چگونه از دریا گذشتن
توان وحضرت رسول صلی الله علیه واله میفرماید لا یستقیم ایمان
احدکم حتی یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه ولا یستقیم لسانه
حتی یستقیم عمله بدانکه حضرت حق سبحانه وتعالی از ملکوت
عالم ارواح راهی بدل بنده گشاده واز دل راهی بنفس واز نفس
راهی بصورت قالب ظاهر بنده وفیضی که از عالم غیب رسد از روح
بدل رسد واز دل نصیبی بنفس واز نفس اثری بقالب وبر قالب

وفرموده

لا یستقیم قلبه

وشفقتست از ایشان والفت یافتن وطریقه آن شدن از عبادت
کردن چنانکه در کتاب کافی در باب العبادة منقولست از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که افضل الناس من عشق العبادة فعانقها
واحبها بقلبه وباشرها بجسده وتفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح
من الدنیا علی عسر ام علی یسر یعنی فاضلترین مردم کسیست که عاشق
عبادت باشد و اقبال کند بسوی عبادت چون کسی که دست در گردن معشوق
دارد و دوست دارد اورا از دل وجان وتنش را مشغول دارد بکردن
آن و فرع کند از برای آن و افغان و باک نداشته باشد که صباح
کند بدشواری یا باسانی و حکایتست از حضرتش که میگفت ان
الناس یقولون انی حلولی وانی اقول بسقوط التکلیف عن عبادة
الله وکیف اکون حلولیا ولا اری فی الوجود سوی الله وکیف
اقول بسقوط التکلیف ولی وردان ما فاتنی الی هذا الوقت
ولکنی اقول لا کلفة فی عبادة الخواص ونقلست از ابویزید
بسطامی که روزی با بعضی اصحاب گفت که بیا تا فلان شخص

کرخود را

کرخود را بشهرت داده است بزهد وتقوی ببینیم اورا و چون رفتند
اورا در مسجد یافتند او دماغ خود را پاک کرد و بجانب مسجد انداخت
سلطان روی بجانب رفیق خود کرد که کسی که با او اعتماد داری از آداب
شریعت نباشد چگونه بر او اعتماد در مقامات اولیا توان بود نبی که سلام
وسلام نکرد بر او و بر سالکان طریق تحقیق مخفی نماند که قطع
مراحل حقیقت جز بدستیاری آداب شریعت ممکن نباشد
چنانکه مقرب درگاه باری خواجه عبدالله انصاری میفرماید
حقیقت دریاست وشریعت کشتی بی کشتی چگونه از دریا گذشتن
توان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید لا یستقیم ایمان
احدکم حتی یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه ولا یستقیم لسانه
حتی یستقیم عمله بدانکه حضرت حق سبحانه وتعالی از ملکوت
عالم ارواح راهی بدل بنده گشاده و از دل راهی بنفس و از نفس
راهی بصورت قالب ظاهر بدید وفیضی که از عالم غیب رسد از روح
بدل رسد و از دل بنفس و از نفس اثری بقالب و بر قالب

عمل مناسب آن بپیدا یا آثار ظلمت بنفس رسد و از نفس کدورتی
بدل و از دل غشاوتی بروح پیوندد و نورانیت روح را در حجاب
کند و بقیان حجاب راه روح بغیب بسته شود تا از مطالعه آن
عالم باز ماند و مدد فیض بدو کمتر رسد این جمله چون طلسم است
که حق تعالی بریکدیگر بسته از روحانی و جسمانی و شریعت را
کلید طلسم کشای آن گردانید و آن کلید را پنج دندانه است یکی
نماز دوم روزه سیوم حج چهارم زکوة پنجم جهاد چون یکی از پنج نقصان
پذیرد آن کلید طلسم کشایی را نشاید بسیار هزار هزار زنهار
که پاس شرع نگاه دارد اگر طوری بینی که بصورت موحدی برآید
و گوید با واصلیم و تکلیف برما نیست از جهالت او اجتناب کن
و تردید با او مرو که قرین شیطانست و گمراه کننده خلق و لا تتبع
من یقول لنفسه لرفضا رت لامارة فاستغربت شد احکام شریعت
چون شارع عام پیرو رود از راه شریعت یک گام هر کس که سر از
حکم شریعت پیچد در مذهب اهل معرفت نیست تمام و در مقالات

حضرت

حضرت شیخ صفی الدین قدس الله سره مذکور است که نوبتی مولانا
نصیر الدین اردبیلی با جمعی از علما و غیرهم نشسته بودند
و سخن شیخ قدس سره و مریدان او در اندرون یکی با بطعن سخنی
میگفت عاقبت مولانا نصیر الدین گفت که چون غلبه و کثرت
مردم و قبول خلق داری بغیر ما که بر ایشان غلبه کنیم مثلا اگر ایشان
خلاف شرعی بینیم شاید که با ایشان بآن حجت غلبه کنیم
پس کسی را از غیر با که در علوم مهارتی داشت و بر آداب شریعت
وقوفی حاصل کرده بود مقرر کردند که مدتی ملازمت شیخ
بطریق تفتیش نماید و تجسس کند تا از شیخ یا از مریدان او
عملی بخلاف شریعت بیند ایشان را اخبار نماید آن کس که بوصف
که گفتیم و برای شناخت بیامد و در زاویه متبرکه مجاور شد
و بمراقبت و تجسس نظر میکرد و شیخ را قدس سره عادت آن بود
که اکثر اوقات در زاویه میان مجمع بموعظه حسنه مشغول
بود و شبها تا بسیاری از شب میگذشت همچنان مجلس میداشت

وکلمات طیبه سیر بوده وانکس مترصد اقوال وافعال شیخ میبود در
مریدان ایشان تا مدت شش ماه بگذشت مجموع سیرت ایشان
بر نهج شریعت دید و تمامت مقالات موافق شریعت شنید و قطعه
که موجب تغییر باشد ادراک نکرد با خود فکر کرد که چون مدت شش ماه
سوالی هیچ گونه خلاف شرعی از ایشان ظاهر نشد یقین است که
بسالی نیز صادر نشود بلکه همین بود آن شخص از سر اخلاص اعتقاد
تمام توبه کرد و در حلقه این طایفه در آمد و مولانا نصیر الدین علی
الدوام از آنکس استفسار میکرد تا مدت شش ماه بر آمد آن شخص
مولانا نصیر الدین و اصحاب او صورت حال و اعمال و اقوال و افعال
این طایفه چنانکه دیده بود باز گفت و مولانا نصیر الدین انصاف
داد که این طایفه بر حقند و آنچه ما خوانده ایم و میگوییم ایشان
بآن عمل میکنند و میگویند بعد از آن انکار ایشان نمیکرد
با خلاص پیش آورد **فصل پنجم در بیان اسناد صوفیه بایمه**
معصومین علیهم السلام بدانکه سلسله جمیع اولیا بعلی مرتضی

سنی است و شیعه و سنی را در این خلافی نیست **بیت** ای مصحف
آیات الهی رویت وی سلسله اهل ولایت مویت سر چشمه زندگی
لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت علامه حلی نور الله
ضریحه در کتاب منهاج الکرامه میفرماید اما علم الطریقه فالیه
منسوب فان الصوفیه کلهم یسندون الخرقة الیه یعنی
علم طریقت که علم حقیقت و تصوفش نیز گویند منسوب بحضرت
امیر المومنین است علیه السلام بواسطه آنکه صوفیه همه میرسانند
خرقه خود را با آنحضرت چنانکه ابن جمهور احسایی رحمه الله
که از اکابر مجتهدین شیعه است و در کتاب مجلی مرات منجی
و عوالی اللالی روایت میکند از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله که آنحضرت فرمود شبی که مرا بمعراج بردند و داخل
بهشت شدم در وسط بهشت قصری دیدم از یاقوت سرخ جبرئیل
در آن قصر را گشود از برای من و داخل قصر شدم و دیدم در آن
قصر خانه از یک دانه مروارید سفید داخل شدم دیدم در میان
آن خانه

آن خانه صندوق مقفل بقفلی از نور گفتم ای جبرئیل چیست این صندوق
گفت ای سید دران سریست که القاء میکند خدای تعالی آنرا مگر بکسی
او را دوست میدارد پس از ان التماس گشودن آن در نمودم
فرمود من بنده مامورم از خدای درخواه تا اذن دهد بگشودن آن
پس اذن طلبیدم ندا امد از جانب الهی که ای جبرئیل بگشای در آن صندوق را
پس دیدم دران صندوق فقر و خرقه را گفتم چیست این مرقع و فقر
ندا امد از جانب عرش که ای محمد این دو چیز را اختیار کرده ام
از برای تو و امت تو از وقتی که خلق کرده ام و نمیدهم این دو چیز را
الا بکسی که دوست میدارم و خلق نکرده ام چیزی که دوستتر دارم
ازین پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که برگزید خدای تعالی
فقر و خرقه را برای من و این دو چیز عزیزترین چیزها اند نزد
خدای تعالی پس پوشید آنحضرت خرقه را و متوجه مقام او ادنی
شد بان و چون از معراج بازگشت پوشانید آن خرقه را
بامر الهی و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آنحضرت می پوشید

و وصله

و وصله بران میدوخت تا آنکه فرمود وصله دوختم برین خرقه
چندانکه از دوزنده آن شرم میدارم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آن خرقه را در حضرت امام حسن علیه السلام پوشانید و آنحضرت
در حضرت امام حسین و همچنین هر یک از ائمه علیهم السلام در دیگری
می پوشانیدند تا صاحب الامر علیه السلام و الحال آن خرقه با سایر تبرکات
انبیا نزد آنحضرتست و شیخ ابن جمهور در کتاب مذکور میگوید
که مراد از خرقه که در میان صوفیه است بعینه همان خرقه نیست
بلکه مراد شرایط پوشیدن خرقه است بر وجهی که آنحضرت پوشید
و پوشانید یعنی فرا گرفتن معانی و اسرار بقدر استعداد از
صاحب مقام خرقه و پیر کامل و متصف شدن بصفات و اخلاق
ایشان پس خرقه صورت نشانه خرقه معنویه است بعد از آن
شیخ ابن جمهور در کتاب مذکور نسبت خرقه همه مشایخ صوفیه را
بحضرات ائمه هدی علیهم السلام بتفصیل بیان میکند و میرساند
که سلسلهای این طایفه بعضی بکمیل زیاد و بعضی باویس قرنی

وغيرها از اصحاب امير المؤمنين عليه السلم منتهى ميشود وايشان بحضرت
سير يافتند بعضى بابرهيم ادهم وبعضى به بشر حافى وبعضى بسلطان
بايزيد بسطامى وايشان بحضرت صادق عليه السلم سير يافتند و مشترى
از سلسلها كه الحال موجود ومشهورند بشيخ معروف كرخى سير يافته
وايشان بحضرت امام رضا عليه السلم ونيست سلسله درميان اين طايفه
كه بغير ائمه بديگرى منتهى شود پس اين طريقه نيست الا طريقه خاصه
ايشان كه خود دران سلوك مينموده اند وبخاصان خود مى
اموختند اند بير علامه حلى قدس سره در شرح تجريد ميفرمايد
در مبحث امامت نقل بالتواتر عنه عليه السلم انه كان سيد الابدال
واليه يشد الرجال فى معرفة الزهد والتسليك فيه وترتيب
احوال الرياضات وذكر مقامات العارفين وكان اخشن
الناس ماكلا وملبسا ولم يشبع من طعام قط يعنى منقولست
بتواتر از حضرت امير المؤمنين عليه السلم كه ايشان سرور ابدال بوده اند
وابدال جماعتى اند از اولياء الله كه زمين از وجود ايشان خالى نيست

وچون يكى از ايشان رحلت كند از دنيا خداى تعالى بدل او ديگرى را
قايم مقام او كرداند چنانكه دركتاب قاموس ونهايه وغيره
مذكورست وذكر ابدال در بعضى دعاها واثار اهل بيت عليهم السلم
واردست وعلماء بحضرت مى ايند از براى معرفت وزهد
وسلوك وطريق ان وترتيب احوال رياضات وذكر مقامات
عارفان واز هركس درشت تر خورش وپوشش انحضرت بود
نمى بود واز هيچ طعامى هرگز سير نشد وكتاب نهج در مبحث امامت در بيان
فضيلت ائمه عليهم السلام ميفرمايد وقد نشروا من العلم والفضل
والزهد والانقطاع والترك شيئا عظيما حتى ان الفضلا
من المشايخ كانوا يفتخرون بخدمتهم عليهم السلم فابو يزيد البسطامى
كان يفتخر بانه يستقى الماء لدار جعفر الصادق عليه السلم ومعروف
الكرخى اسلم على يد الرضا عليه السلم وكان بواب داره الى ان
مات يعنى بتحقيق منتشر شده از ائمه عليهم السلام علم وفضل
وزهد وانقطاع از خلق وترك دنيا بسيارى تا انكه فضلاى مشايخ

فخر میکردند بخدمت و بزرگی ایشان چنانکه ابویزید بسطامی فخر میکرد
بسقا بودن در خانه حضرت صادق و معروف کرخی مسلمان بر دست
فضیلت ص حضرت امام رضا شد و دربان آنحضرت بود تا از دنیا رحلت فرمود
و نیز در کتاب مذکور در بیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید
بلغ فی الزهد رتبة لم یلحقها احد بعدها و استفاد الناس منه
طریق الریاضة والترك والانقطاع الی الله یعنی آنحضرت بمرتبه
بود در زهد بمرتبه که هیچکس بآن نتوانند رسید بعد از او و مردم
استفاده میکردند از آنحضرت طریق ریاضت را و ترک دنیا
و انقطاع از خلق و اقبال بسوی خدای تعالی و در کتاب نهج المسترشدین
جمیع علوم را بآنحضرت منسوب میکرداند مثل علم تفسیر و کلام و نحو
و غیر آن از علوم را و شارح نهج المسترشدین در تفسیر قول او که
میفرماید و غیر ذلك من العلوم میفرماید مثل علم التصفیة الباطن
الذی هو من اسرار العلوم فان المشایخ انما اخذوه منه او من
اولاده او من تلامذة اولاده یعنی غیر علوم مذکوره مثل علم التصفیة

باطن

باطن که از اسرار و نهانیهای علوم است پس بدرستی که مشایخ فرا
گرفته اند این علم را از آنحضرت یا از اولاد ایشان یا از شاگردان اولاد
ایشان و در شرح کبیر باب حادی عشر در بحث امامت در بیان
فضیلت ائمه علیهم السلام مذکورست که ان الاکابر من العلماء تشرفوا
بخدمتهم علیهم السلام فان ابا یزید البسطامی کان سقاء فی دار الصادق
علیه السلام و معروف الکرخی اسلم علی ید الرضا علیه السلام و کان بواب
داره الی ان مات یعنی بدرستی که اکابر علما شرف خدمت ائمه علیهم السلام را
دریافته اند چنانکه ابایزید بسطامی سقا بود در خانه حضرت صادق
علیه السلام و معروف کرخی مسلمان شد بر دست آنحضرت و دربان آنحضرت
بود تا بدار بقا پیوست و شیخ بهاء الحق والملة والدین در شرح
حدیث دوم از اربعین تصریح میفرماید که بسا باشد که بعضی کوته
نظران توهم کنند که عارف چون بدرجه وصول رسد مستغنی شود
از عبادت و این سخن باطل است زیرا که اگر کسی از عبادت مستغنی
میبود میبایست آنحضرت مستغنی باشد آنحضرت از ایستادن

بماذهر دو پای مبارکش ورم کرده بود و حضرت امیر المومنین علیه السلم
سلسلهٔ اهل عرفان باو منتهی است هر شب هزار رکعت نماز میکرد
و مخبر حال جمیع اولیا و عرفا چنانکه در تواریخ مسطور است و برهانها
مشهور و نیز در چند جای دیگر از اربعین اشاره باین معنی میکند
و اگر کسی متتبع علماء شیعه رضوان الله علیهم کند استناد اولیا و عرفا
بائمهٔ هدی علیهم السلم برو آشکارا میگردد بر وجهی که او را شکی و شبهه
نماند و حضرت شیخ صفی الدین قدس سره سند ایشان منتهی است
بحضرت شیخ معروف کرخی که دربان حضرت امام رضاست علیه السلم
چنانکه در مقالات ایشان بتفصیل مذکور است و خواجه محمد پارسا
که یکی از مشایخ نقشبندیه است رساله تالیف کرده و در آنجا نیز آورده
که معروف کرخی را انتساب در علم باطن بامام علی بن موسی الرضا
علیهما السلم و طریق ایشان طریق ائمهٔ اهل بیت است علیهم السلم ابا عن جد
چنانکه مشهور است و سلسلهٔ ائمهٔ اهل بیت علیهم السلم را در علم
ظاهر و باطن علما و کبرای امت بیانا لنزاهتها و نفاستها و تعظیما

کتاب چهارم

لشانها

لشانها سلسلة الذهب می نامند و عبد الکریم بن هوازن القشیری
کتابی در علم تصوف تصنیف کرده در سال چهارصد و سی و هشت
از هجرت در آنجا میفرماید که ابو محفوظ معروف بن فیروز الکرخی
از مشایخ کبار بود و مستجاب الدعوة و اهل عراق می گفتند
قبر معروف تریاقیست مجرب و او از موالیان حضرت امام رضا
علیه السلم است میگوید شنیدم از ابو علی دقاق که میفرمود معروف
پدر و مادرش نصرانی بودند و او طفل بود سپردند او را بمعلمی
معلم میگفت بگو ثالث ثلثه است معروف میگفت بل هو
الواحد معلم روزی او را زد معروف گریخت پدر و مادرش میگفتند
کاش معروف بیاید و بهر دینی که خواهد باشد پس معروف بدست
امام رضا علیه السلم مسلمان شد و چون برگشت بمنزل خود و در کوفت
پدر و مادرش گفتند کیستی گفت معروف گفتند بر چه دینی گفت
علی الدین الحقیقی پس پدر و مادرش نیز مسلمان شدند الحنیفی
و شیخ عطار نیز در تذکرة الاولیا احوال معروف را باین طریق نقل

کرده اند و این فقیر را انتساب در علم باطن بجد و سند ارشاد
و هدایت جامع نعوت و خصایص ولایت ملاذ زمان و قطب اهل
حقیقت و عرفان مظهر صفات ربانی مورد اخلاق سبحانی
اعنی الشیخ الاکرم الاعظم قطب الاقطاب فی العالم زبدة الاولیاء
الواصلین طیب الله مشهده و قدس روحه و نور ضریحه

شیخ حاتم است ره

نظم

صد هزاران جان فدای نام او :: حاتم طایی خجل ز انعام او
ملت او مطلع نور هدی :: مهر عالمتاب پیشش بی ضیا
اهل معنی را لقای او مراد :: مشکلات خلق را از وی گشاد
ای خوش آنکو بر درش چون خاک شد :: وز کدورتهای هستی پاک شد
قطره کو بود شد بحر محیط :: ذره کو بود شد نور بسیط
سینه اش گردید دار العشق یار :: شد ز نور عشق او لیل و نهار
گشت شاه کشور کشف و شهود :: شاهد مقصود او را رخ نمود
چون مؤذن گشت دولت یار او :: در جهان تا حشر باشد آثار او

و ایشانرا انتساب در علم باطن بشیخ خودان قطب اولیا

و مهر سپهر هدی مخزن اسرار و مهبط انوار الشیخ اجل الامجد
الشیخ درویش محمد کارندهی است نور الله ضریحه و ایشانرا
انتساب بشیخ خودان حیات بخش دل مردگان عالم طبیعت
و هادی گم گشتگان وادی طریقت مظهر انوار سبحانی الشیخ
الکامل الشیخ تاج الدین حسین بادکانی است اعلی الله مکانه
و ایشانرا انتساب بشیخ خود اوی مقتدای اهل عرفان و پیشوای
سالکان طریق ایقان قطب الاقطاب بین اولی الالباب
الشیخ النقی الزکی الشیخ غلام علی النیشاپوری است طیب الله
روحه و ایشانرا انتساب بشیخ خودان یگانه آفاق و غوث
الاصغر بالاتفاق و ان مقتدای اهل تحقیق و قافله سالار
اهل علم و تدقیق العالم العارف وجیه الحق و الحقیقة و الدین
الشیخ حاجی محمد خبوشانی مشهور بمقتدای اعظم است
قدس الله روحه و ایشانرا انتساب بشیخ خودان طاوس
حبر عاشقان و پیشرو و رهبر سالکان العالم المجتهد

المتصیف الله بشیخ شاه اسفراینی است نور الله مرقده وایشان را
انتساب بشیخ خودان قطب فلک ولایت و مهر سپهر هدایت
الشیخ الجلیل السعید الشیخ رشید البیدوازی است طیب الله
مضجعه وایشان را انتساب بشیخ خودان غوث برگزیده و آن نایل
پسندیده السالک الناسک العارف بالله السید المجاهد
الحبیب الشاهد السایر فی الله افضل المتاخرین واکمل المتبحرین
جامع علوم الظاهر والباطن امیر عبدالله البرزش آبادی است
وایشان را انتساب در علم باطن بدو طرف است یکی بشاه قاسم انوار بحضرت هم
که ایشان بدو واسطه بقطب الاقطاب فی العالمین و زین
العارفین والعاشقین زین الاولیاء الاولین والاخرین
افتخار دودمان کمالات مفتاح ابواب خزاین اسرار
لاریبی مشرق انوار عنایات آفتاب ازل مظهر کمالات
سلطان لم یزل لجه اسرار جواهر حقیقت ذات کاشف قاف اسرار هم
طومار اسما و صفات حضرت شیخ صفی الدین اردبیلی مستند

و دیگری

و دیگری بقطب الاقطاب بالاتفاق سلطان المشایخ فی
الآفاق الشیخ ابا اسحق ختلانی وایشان را انتساب بشیخ
خودان مجموعه کمالات انسانی و مظهر انوار سبحانی امیر سید
علی همدانی است وایشان را انتساب بشیخ خود نظام الدنیا
والدین شیخ علاء الدوله سمنانی است وایشان را انتساب
بشیخ خود نور المله والدین شیخ عبدالرحمن اسفراینی است
وایشان را انتساب بشیخ خود شیخ احمد کوره بانی است وایشان را
انتساب بشیخ خود رضی الدین علی لالا است وایشان را انتساب
بشیخ خود شیخ مجد الدین بغدادی است وایشان را انتساب
بشیخ خود شیخ نجم الدین کبری است وایشان را انتساب بشیخ
خود شیخ عمار یاسر بدلیسی است وایشان را انتساب بشیخ خود شیخ
ابو النجیب سهروردی است وایشان را انتساب بشیخ خود شیخ
احمد غزالی است وایشان را انتساب بشیخ خود شیخ ابوبکر
نساج است وایشان را انتساب بشیخ خود شیخ ابو القاسم

کورکانی است وایشانرا انتساب بشیخ خود شیخ ابو علی کاتب است
وایشانرا انتساب بشیخ خود شیخ ابو علی رودباریست وایشانرا
انتساب بشیخ خود شیخ ابو عثمان مغربی است وایشانرا انتساب
بشیخ خود شیخ جنید بغدادیست وایشانرا انتساب بشیخ خود
شیخ سری سقطی است وایشانرا انتساب بشیخ خود شیخ
معروف کرخی است وایشانرا انتساب بمولی ونعما و پیشوای خود
وپیشوای هر دو عالم سلطان الاولیا وبرهان الاتقیا ثامن
الائمة النجبا السلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا است علیه
الف التحیة والصلوة والسلام والثنا وایشانرا انتساب بوالد
بزرگوار خود حضرت امام موسی کاظم است علیه السلام وایشانرا
انتساب بوالد عالیمقدار خود حضرت امام جعفر صادق است
علیه السلام وایشانرا انتساب بوالد عالی تبار خود حضرت
امام محمد باقر است علیه السلام وایشانرا انتساب بوالد کامکار خود
امام زین العابدین است علیه السلام وایشانرا انتساب بوالد نامدار

خود

خود حضرت اباعبدالله الحسین الشهید بکربلاست علیه السلام
وایشانرا انتساب بوالد بزرگوار خود حضرت امیر المومنین
وقبلة الموحدین وقاتل المشرکین والملحدین علی بن ابی طالب است
علیه السلام وایشانرا انتساب بسرور کاینات وخلاصه موجودات
حبیب حضرت احد محمد رسول الله صلی الله علیه وعلیهم اجمعین
الطیبین الطاهرین المعصومین شیخ مجد الدین بغدادی
قدس الله سره میفرماید که در مسئله علم باطن هر چند واسطه
بیشتر است اسناد عالی تر زیرا که مشایخ که مقتبسان انوار
حقیقت اند از مشکوة نبوت هر چند انوار باطن ایشانرا
اجتماع بیشتر راه بر طالب بواسطه آن روشن تر که نور
علی نور یهدی الله لنوره من یشاء **باب اول در بیان**
فضیلت علم وعالم واضافات بدانکه علم روشن ترین صفات است
که در اسمان ماهیت انسان تابد و نازک ترین عبارتیست که در
حریم حقیقت آدمیت شکفتن یابد هر نفس ناطقه که بزیور رخصاف

واسرار آراسته گشت در سلک فرشتگان و ارقام سعادت ابدی
بر جبینها و نوشته علی که بحلیه علم محلی نشد هیچ نیست کاو را جان نیست
ودلی که بسر دانش نرسیده از غایت قلبی روان نیست الناس
موتی و اهل العلم احیاء والناس مرضی وهم فیهم اطبا والناس
ارض و اهل العلم فوقهم سماء نور ربنا فی النور ظلما ازمرة العلم راس الخلق
کلهم وسایر الناس فی التمثیل اعضاء علم مفتاح کنوز حقایق
و مصباح رموز دقایق و نظام سلسله وجود و قوام مرتبه شهود
علم میراث انبیا و صفت حق تعالی است علم است که مدینه او حضرت
مصطفی و در آن علی مرتضی است علم شریفترین وسیله ایست فرد خود را
بسبب آن توان رسید بدرجات علیا بیت علمت کمال معرفت
راه دهد علمت دل ایان جهان آگاه دهد گر جاه طلب کنی ترا جاه دهد
ور حق طلبی بقا بالله دهد قال الله تعالی یرفع الله الذین
آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات ودرجای دیگر
میفرماید هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون

ودرجای دیگر

میفرماید
ودرجای دیگر فرموده من اوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و مراد بحکمة
علم است چنانکه مفسران فرموده اند بیت ای گرانی گوهر عالی نسب دانش
آموز و شناسای طلب رهنمایانی که پیدا بوده اند هم بدانش راه
حق پیموده اند مردم از دانش ورای عالمست دیو مردم هم ز نسل آدمست
ای بداغ جهل خود را سوخته جز فراموشی دلت آموخته سر برآر از خواب
نادانی خویش تا بمانی در پشیمانی خویش خالقی کز هر دو کون برگزید
کی برای خورد و خواب آفرید در پی دانش رو فرزانه مرد تا توانی
گرد نادانی مگرد مرده جهلی چه سود آب و گل علم خوان تا زنده گ
یابید دلت علم بنیادات طاعت خانه بی اساسی کی بود کاشانه
علم باید با عمل گنجی بود زانکه بی دانش عمل رنجی بود حیث دانش
آنکه بیرون بری تا بدانی کز همه دانان تری چون ز نادانی خود
دانا شدی دو که بر بخت خود و الا شدی مردم از ضعف نه چند   کفتن
جز زبان دانش اندر دل بود نه در زبان گر عمل با علم تو پیوند نیست
جز و دستار دانش نیست حقه دیوانست بی دانش عمل

سخره شیطان بود مرد جدل :: قیل وقال تره ندانند هیچ سوی معرفت
حاصل کن ای بسیار گوی :: گر تو علم صورتی داری بسی بر لب دریای
علمی چون خسی :: در ره معنی اگر دانا شوی :: چون صدف در قعر آن
دریا شوی :: علم صورت پیشه اهل گلست :: علم معنی رهبر جان و دلست
اگر نگذارد ترا جز سوی دوست :: مغز دانش این بود بگذار پوست
جهد میکن تا زخود یابی اثر :: واجبات علم است اگر داری خبر گر جهد
انجا رسانی منزلت :: انچه مقصود است گردد حاصلت :: کار دل
باشد همه کشف و عیان :: شرح این معنی نگنجد در بیان ::
حالتی از غیب می اید بدل :: جز بذوق این حرف دانستن مشکل
گنج پنهانست علم معنوی :: در تو اید چون زخود بیرون شوی
علم تو معلوم ما در بر کشد :: دفتر معلوم را خط در کشد
اول از علم شریعت بهره گیر :: طفل را بود غذا اول ز شیر
علم کسبی گر نباشد حاصلت :: علم سری نیاید در دلت
زین سبب علت حصول دین بود :: اطلبوا العلم ای برادر این بود

بلکه

بلکه طاعت بود بنیادش :: علم دانستن بود گفتارش :: اکنون چون بنا
که دانش منحصر در علوم رسمیه و بخاطر داشتن لغز و احجیه است
کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون بل علم حقیقی انست که ترا
از تو بستاند و بمقصد اصلیت رساند :: شعر :: علم کز تو ترا نستاند
جهل از ان علم به بود صد بار :: شیخ طوسی قدس سره در کتاب امالی
نقل میکند و نیز در نهج البلاغه و غیره مذکور است که کمیل بن زیاد
گفت که من در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم
در مسجد کوفه آنحضرت نماز خفتن ادا فرمود و دست مرا گرفت
و از مسجد بیرون امد تا در نواحی کوفه بود هیچ نمیگفت
چون بصحرا رفت اه سردی از دل بر کشید و فرمود یا کمیل
ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی ما اقول
لك الناس ثلاثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج
رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور
العلم ولم یلجئوا الی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم

يحرسك وانت تحرس المال والمال تنقصه النفقة والعلم يزكو بالانفا ق
يا كميل العلم دين يدان الله به يكسب الانسان الطاعة في حياته
وجميل الاحدوثة بعد وفاته يا كميل مات خزان الاموال والعلماء
باقون ما بقي الدهر اعيانهم مفقودة وامثالهم في القلوب
موجودة آه آه ان ههنا واشار الى صدره لعلما جما لو اصبت
له حملة بلى اصيب لقنا غير مأمون يستعمل آلة الدين في
الدنيا ويستظهر بحجج الله على خلقه وبنعمه على عباده او منقادا
لحملة الحق لا بصيرة له في احنائه ينقدح الشك في قلبه باول عارض
من شبهة الا لا ذا ولا ذاك او منهوما باللذات سلس القياد
للشهوات او مغرى بالجمع والادخار ليسا من رعاة الدين
في شيء اقرب شبها بهما الانعام السائمة كذلك يموت العلم
بموت حامليه اللهم بلى لا تخلو الارض من قائم لله بحجة ظاهر
مشهور او مستتر مغمور لئلا تبطل حجج الله وبيناته واين اولئك
اولئك والله الاقلون عددا الاعظمون خطرا بهم يحفظ الله

حجج

حججه وبيناته حتى يودعها نظراءهم ويزرعوها في قلوب
اشباههم هجم بهم العلم على حقائق الامور وباشروا روح
اليقين واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش
منه الجاهلون وصحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة
بالمحل الاعلى اولئك خلفاء الله في ارضه والدعاة الى دينه
آه آه شوقا الى رؤيتهم ثم نزع يده من يدي وقال انصرف
اذا شئت يعني اي كميل دلهاي خلق ظرفهاي علم اند و بهترين
ظرفهاي علم ظرفي است كه علم در وي بيشتر باشد و بخاطر نگاه دارد هر
اخبر ميكويم بدانكه مردم سه قسم اند يكي عالم رباني يعني عارف
بذات وصفات الهي چنانكه در لغت صحاح وقاموس مذكور است
وديكي متعلمي كه غرض او از تعلم نجات اخروي باشد نه حظوظ
دنيوي وجمعي ديكر خرمكسانند اراذلند كه هر كس ايشانرا
بخواند تبعيت مي كنند بي آنكه تميز كنند ميان حق و باطل نمي جويند
علم نوراني نه در پناه عالم رباني اند اي كميل علم از مال بهتر است

زیرا که علم ترا نگاه میدارد از آفات دنیوی و اخروی و مال را تو محافظت
میکنی و مال از نفقه کردن کم میشود و علم از تعلیم زیاده میگردد
علم طاعت بزرگیست که با و طاعت خدای تعالی کنند و علم باعث انقیاد
خلق میشود انسان را در زندگی سبب تعریف و ثنای او میگردد
در مردکی ای کمیل مالداران دنیا مردند و علما باقیند چندانکه
روزگار باقیست اشخاص ایشان مفقود است و حکم و مواعظ
ایشان در پیش اهلش موجود نیز آنحضرت گفت آه آه و اشاره
بسینهٔ مبارکش کرد و فرمود اینجا علم بسیارست کاش کسی یابم
که اهلیت آن داشته باشد بلی می یابم جماعتی را که میفهمند
علم را و استعمال میکنند آلة دین را در دنیا یعنی علم که سبب سکالت
بعبادات است آنرا میکرداند وسیلهٔ تحصیل حظوظ دنیویه
مثل مال و جاه و رو آوردن خلق بایشان و زیادتی میکنند
بر خلق بواسطهٔ علم ایشان بحجج و آیات و جماعتی دیگر منقاد حق
و اهل صلاحند اما ایشان را بصیرتی نیست که بغورهای علم رسند

و بر اسرار علم واقف شوند و دلهای ایشان بسبب اندک و تاریکی
اول شبهه که عارض ایشان شود آگاه باشید که صلاحیت
تحمل علم ندارند نه جمعی که آلة دین را در دنیا استعمال میکنند
و نه جمعی که منقاد حق اند اما ایشان را بصیرتی نیست که بغورهای
علم رسند و جمعی دیگر هستند از علما که ایشان نه بصیرتند
و نه استعمال کنند آلة دین را در دنیا اما حریصند بر لذات دنیا
و باسانی منقاد خواهشها میشوند و جمعی دیگر حریص هم نیستند
بر لذات اما حریصند بر جمع کردن و ذخیره گذاشتن مال و این
دو فرقه نیز والی و متکفل هیچ امری از امور دین نیستند و لیاقت
آن ندارند و شبیه ترین چیزها بایشان بهایم اند که می چرند
در صحرا و همچنانکه حاملان علم می میرند بر طرف میشوند
علم نیز بر طرف شدن ایشان بر طرف میشود اما زمین خالی نیست
از کسی که حجت الهی باو قایم باشد و در میان مردم ظاهر و مشهور
باشد یا ترسان و پنهان و اظهار علم نکند مگر پیش خاصان

و بحج و بینات الهی باطل نشود بسبب ایشان کجا یند این جماعت
عدد اقسم که این جماعت بسیار کنند و اعتبار ایشان نزد خدای
بسیار است و با ایشان محافظت می کند خدای تعالی حجج و بینات را
تا انکه بامانت گذارند در امثال خود و بکارند در دلهای اشباه خود
و اکاهی داده خدای تعالی ایشان را بر حقایق اشیا و رسیده اند براحت
یقین و اسانست بر ایشان انچه دشوارست پیش جماعه متنعمان
مثل ترک کردن شهوات و قطع تعلقات و ملازمت صمت و جوع
و سهر و مراقبه و امثال ان و انس گرفته اند بانچه وحشت دارند
از ان جاهلان بدنهای ایشان مصاحبست با اهل دنیا
و دلهای ایشان مشغولست بمشاهده جمال مولا این جماعت نایبان
خدایند در زمین و والیان و سکان دین او اه اه اشتیاق دیدن
ایشان دارم پس انحضرت دست کمیل را از دست گذاشت
و گفت برو هر جا که خواهی پس از این حدیث معلوم شد که عالم حقیقی
متاله واقعیست که طلب علم از برای ریا و سمعه نکند و وسیله

تحصیل لذات

تحصیل لذات دنیه و شهوات دنیویه نسازد و او را بصیرتی
باشد که تواند رسید بغورهای علم و واقف تواند شد بر اسرار او
و شکی که در دل او پیدا آید ازاله ان تواند کرد و اسیر نباشد در دست
قوای نفسانیه بهیمیه و حرص نداشته باشد در تحصیل
ملاذ واهیه و همیه و خلاص یافته باشد از حب جاه و مال و ذخیره کردن
و عالم باشد بر حقایق اشیا و رسیده باشد بمرتبه یقین
و انچه دشوارست بر خلق از ترک شهوات و قطع تعلقات
و ملازمت صمت و جوع و سهر و مراقبه بر او اسان باشد طالب
در صحبت خلق باشد با انس در مشاهده حق و علامتش حب
خشیت گردد از حضرت عزت زیرا که در قران مجید میفرماید
انما یخشی الله من عباده العلماء و مرویست از حضرت رسول صلی الله
علیه و اله که فرمود انا اعلمکم بالله و اخشاکم منه و شیخ بهاء الحق
والملة والدین قدس الله سره در شرح حدیث اول از اربعین خود
نقل میکند از شیخ ورام قدس سره ان اسم الفقه فی العصر الاول

انما كان يطلق على علم الآخرة ومعرفة دقايق آفات النفوس ومفسدات
الاعمال وقوة الاحاطة بحقارة الدنيا وشدة التطلع الى نعيم
الآخرة واستيلاء الخوف على القلب ويدل عليه قوله تعالى فلولا
نفر من كل فرقة منهم طايفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم
اذا رجعوا اليهم فقد جعل العلة الغائية من التفقه الانذار
والتخويف ومعلوم ان ذلك لا يترتب الا على هذه المعارف لا على
معرفة فروع الطلاق والمساقاة والسلم وامثال ذلك واما
العلم فالمراد به قريب مما اريد من التفقه لا المعاني المصطلحة المتجددة
لحصول الصورة والصورة الحاصلة عند العقل والملكة المتعلقة
بها على ادراكات جزئية وما اشبه ذلك فان العلماء ورثة
الانبياء وليس شيء من هذه المعاني ميراث الانبياء وقد قال الله
تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء فقد جعل العلم موجبا
للخشية والخوف لتعليق الحكم على الوصف بجميع ما ارتسم
في ذهنك من التصورات والتصديقات التي لا يوجب ذلك

الخشية

الخشية والخوف وان كانت في كمال الدقة والغموض فليست
من العلم في شيء بمقتضى الآية الكريمة بل هو جهل محض بل الجهل
خير منها و شيخ علاء الرحمة میفرماید ولعمري انه كلام رشيق
انيق يليق ان يكتب بالنور على صفحات خدود الحور و شيخ
شهيد قدس سره در كتاب نفليه در شرح حديث الصلوة خلف
العالم بالف ركعة و میفرماید كه مراد بعالم هاهنا العالم بالعلوم الدينية المراد د
والاحكام الشرعية و شيخ زين الدين نار الله برهانه در شرح
نفليه كه موسوم است بفوايد الملية در شرح اين قول میفرماید
كالعلم بالله تعالى وبكتابه وسنة نبيه وما يتوقف عليه من
المقدمات والعلم بكيفية طهارة القلب وتزكية النفس مع
استعمالها على وجهها لا مطلق العالم كما نبه عليه صلى الله عليه وآله
في قوله علماء امتي كانبياء بني اسرائيل فان العلماء لا يشبهون
الانبياء الا على الوجه الذي ذكرناه وقوله صلى الله عليه وآله
العلماء ورثة الانبياء فان الانبياء لم يورثوا مجرد الرسم

وغيره من ذكره من العلماء لا تعلق لهم بوراثة الانبياء بل هم
الى الجهلاء واضدادهم اشبه واليهم اميل واوضح والدال فى ذلك
قوله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء حصر الخشية فيهم
على وجه العموم وهو يدل على ان العلم الذى لا يوجب القرب
الى الله والخشية منه لا يكون علما على الحقيقة وظاهر ان
مطلق العلم لا يوجب ذلك بل انما يوجبه ما ذكرناه بل القسم
الاخير منه واما ما قبله فهو من شرايطه ومقدماته وشيخ بهاء
الحق والملة والدين ميفرمايد شعر علم چه بود آنكه ره بنمايدت
زنگ گمراهی ز دل بزدایدت این هوسها از سرت بیرون کند
خوف و خشیت در دلت افزون کند خشیة الله را نشان علم دان
انما یخشی تو از قرآن بخوان سینه را زان علم خوف آباد کن
وحدیث لو علمتم یاد کن بل آن نشان خشیت آنست که
بعلم عمل کند و آنرا وسیله درجات آخرت سازد نه واسطه
جمع مال و اکتساب جاه دنیوی و تمتعات طبیعی و مثل حال جمعی که بعلم

عمل کند

عمل کنند مثل حماریست که از کتاب بار شد چنانکه حق تعالی میفرماید
مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا
و در کتاب عقل و جهل الکافی مذکورست که از حضرت صادق علیه السلم
سوال کردند از آیه کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
فرمود یعنی بالعلماء من صدق فعله قوله ومن لم یصدق فعله
قوله فلیس بعالم و محقق طوسی نصیر الملة والدین در اوصاف
الاشراف میفرماید هرچند بحسب لغت خوف و خشیت بیک
معنی است اما در عرف این طایفه یعنی اهل حقیقت میان هر دو
فرقست خشیت بعلما خاص است انما یخشی الله من عباده العلماء
بهشت بایشان خاص است ذلک لمن خشی ربه و خوف از ایشان
منتفیست لا خوف علیهم پس خشیت اشعاری باشد که بسبب شعور
بعظمت و هیبت حق عز و علا و وقوف بر نقصان خود و قصور
از ادای حق بندگی یا تخیل ترک ادب در عبودیت یا اخلال که
بطاعت رساند لازم آید پس خشیت خوف خاص باشد و بخوف

بهم ویخافون سوء العذاب دلیل است بران و رهبت خشیت
نزدیک است هلکی و رحمة للذین هم لربهم یرهبون و سالک
چون بدرجه رضا رسد خوف او بامن بدل شود اولئک لهم الامن
وهم مهتدون چه او را نه از هیچ مکروهی کراهیت باشد و نه بهیچ مطلوبی
رغبت و این امن از سبب کمال بود چنانکه امن مذکور از سبب
نقصان باشد و صاحب این امن از خشیت خالی نباشد تا انگاه
که بنظر وحدت متحلی شود و انگاه از خشیت هم اثری باقی نماند
چه خشیت از لوازم تکثر باشد بدانکه اول علمی که تعلم او واجبست
علم اصول دین است و بعد از ان فروع دین و احکام چنانچه
شیخ ابو النجیب سهروردی در کتاب اداب المریدین میفرماید
اما فروع الدین والاحکام فقد اجمعوا یعنی الصوفیه علی وجوب
تعلم ما لم یسع جهله من احکام الشریعة و ما یحل بها یحرم لیکون
العمل موافقا للعلم یعنی چون علم تحصیل شد باید بان عمل کرد چنانچه
بعضی از مشایخ فرموده اند اذا تجرد العلم عن العمل کان عقیما

واذا خلا العمل

واذا خلا العمل عن العلم کان سقیما و محمد بن یعقوب قدس سره
در کتاب عقل و جهل از کافی نقل میکند از حضرت صادق علیه السلم
که فرمودند العلم مقرون الی العمل فمن علم عمل و من عمل علم والعلم
یهتف بالعمل فان اجابه والا ارتحل عنه یعنی علم مصاحبست
با عمل کسی که علم دارد لازم عمل کند و کسی که عمل کند علم دارد و علم میخواند
عمل را اگر جواب شنید باقی میماند و اگر نه میرود از پیش صاحبش
و نیز در کتاب عقل و جهل مذکور نقل میکند از حضرت صادق علیه السلم
که فرمودند که ان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب
کما یزل المطر عن الصفا یعنی عالمی که بعلمش عمل نکند موعظه
او از دلها میلغزد همچنانکه باران از سنگ هموار و نیز در کتاب عقل و جهل
مذکور از حضرت امام زین العابدین نقل میکند که انحضرت
فرمود که نوشته است در انجیل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون بما علمتم ولما تعملوا
فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا و لم یزدد من الله
الا بعدا یعنی طلب مکنید علم چیزی را که نمیدانید و حال انکه اگر

بدانند عمل نکنند با نجه دانسته اید که چنین علمی زیاده نمی کند ابرای
صاحبش مکر کفر و دوری از خدای تعالی و بعد از علوم شرعیه
واجب تر ازین علوم و نتیجه هر معلوم علوم حقیقت و فنون
خفیه است وان مثل علم توبه و زهد و ورع و صبر و رضا و توکل
و محبت و خوف و رجا و مشاهده و طمانینه و قناعة و یقین
و صدق و اخلاص و شکر و ذکر و فکر و مراقبه و اعتبار و وجد
و تعظیم و اجلال و ندم و حیا و جمع و تفرقه و معرفت نفس
و مجاهده او و ریاضات او و دقایق ریا و شهوة خفیة
و شرک خفی و کیفیت خلاص ازین اوصاف و معرفت دل و علم
فرق میان خواطر نفسانی و شیطانی و دلی و عقلی و ایمانی و ملکی
و روحانی و رحمانی و علم فرق میان اشاره و الهام و خطاب و ندا
و هاتف و کلام حق تعالی و علم تهذیب اخلاق و تبدیل صفات
و تخلق باخلاق حق و علم مشاهده و انواع ان و مکاشفه
و تفاوت ان و علم صفات جمال و علم معانی صفات و تجلی و صفات جلال

صفات و تجلی ذات و علم مقامات و احوال و علم قرب و بعد
و فصول و فنا و بقا و سکر و صحو و معرفت و انواع ان و غرایب
از علوم غیبیه که شمردن ان امتناعی دارد و شیخ زین الحق والملة
والدین در کتاب منیة المریدین میفرماید وللعالم فی تقصیره
فی العلم بمداهنته لظواهر الشریعة واستعمال ما دونه العلماء
الفقهاء من الصلوة والصیام والدعاء وتلاوة القران وغیرها
من العبادات ضروب اخر فان الاعمال الواجبة علیه فضلا
من غیر الواجبة غیر منحصرة فیما ذکرنا بل الخارج عن الانواب
التی رتبها الفقهاء ما هو اعم وهو تطهیر النفس عن الرذایل
الخلقیة من الکبر والریاء والحسد والحقد وغیرها من الرذایل
المهلکات مما هو مقرر فی علوم تختص بها وحراسة اللسان
عن الغیبة والنمیمة وکلام ذی اللسانین وذکر عیوب المسلمین
وغیرها وکذا القول فی سایر الجوارح فان لها احکاما تخصها
وذنوبا مقررة فی محالها لا یبلکل احد من تعلمها و امتثال حکمها

و مرغوبا [illegible]

وهی تکلیفات لا توجد فی کتاب البیوع والاجارات وغیرها
من کتب الفقه بل لابد من الرجوع فیها الی علماء الحقیقة
العاملین وکتبهم المرویة فی ذلک وما اعظم اغترار العالم باستغنا
فی رضاه بالعلوم الرسمیة واغفاله عن اصلاح نفسه وارضاء
ربه تبارک وتعالی وعاملان علوم حقیقیه روشن دلانی باشند
که نفوس طیبه ایشان از شوب شهوت مصفا باشد وقلوب
طاهره ایشان از لوث طبیعت مبرا علم التصوف علم لیس یعرفه
الا اخو فطنة بالحق معروف فلیس یعرفه من لیس یشهده
وکیف یشهد ضوء الشمس مکفوف اما طایفه که نفس اماره ایشان
نمرده است و آتش شهوتشان نیفسرده و در اسفل السافلین
طبیعت افتاده اند و در سجن سجین بهیمیت رخت نهاده
وصف عشق و محبت از ایشان منتفی است و نعت و رقت
ولطافت در ایشان مختفی محبوب حقیقی را بالکلیه فراموش
کرده اند و با محبوبان مجازی دست در آغوش آورده اند با رزوی

طبع

طبع آرام گرفته اند و هوای نفس را تابع گشته ایشان را اهلیت تحمل این
علوم نیست بل آیینه قلوب ایشان در حجب زنگار انکار
مختفی است هیهات هیهات رباعی ایشان زلیخا و عشق
بازی زلیخا هنوز لیخا زبان تازی زلیخا چون اهل حقیقت
سخن عشق کنند بیهوده این قوم مجازی زلیخا در کتاب عقل
وجهل از کافی مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود قام عیسی بن
مریم خطیبا فی بنی اسرائیل فقال یا بنی اسرائیل لا تحدثوا الجهال
بالحکمة فتظلموها ولا تمنعوها اهلها فتظلموهم حضرت
عیسی علیه السلام خطاب میکرد از برای بنی اسرائیل فرمود ای بنی اسرائیل
مگویید حکمت را بجهال که ظلم می کنید بر حکمت و منع مکنید حکمت را
از اهلش که ظلم می کنید بر ایشان و شیخ بهاء الدین علیه الرحمة
در کتاب اربعین در شرح حدیث کمیل از امیر المومنین علیه السلام
آنجا که فرموده هجم بهم العلم علی حقایق الامور الی آخره میفرماید
ای اطلعهم العلم اللدنی علی حقایق الاشیاء محسوساتها ومعقولاتها

انما كان يطلق على علم الاخرة ومعرفة دقايق آفات النفوس ومفسدات
الاعمال وقوة الاحاطة بحقارة الدنيا وشدة التطلع الى نعيم
الاخرة واستيلاء الخوف على القلب ويدل عليه قوله تعالى فلولا
نفر من كل فرقة منهم طايفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم
اذا رجعوا اليهم فقد جعل العلة الغاية من الفقه الانذار
والتخويف ومعلوم ان ذلك لا يترتب الا على هذه المعارف لا على
معرفة فروع الطلاق واللعان والسلم واشباه ذلك واما
العلم فالمراد به قريب مما يراد من الفقه لا المعنى المصطلح المتحد
لحصول الصورة والصورة الحاصلة عند العقل او ملكة يقتدر
بها على ادراكات جزئية وما اشبه ذلك فان العلماء ورثة
الانبياء وليس شيء من هذه المعاني ميراث الانبياء وقد قال الله
تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء فقد جعل العلم موجبا
للخشية والخوف لتعليق الحكم على الوصف بجميع ما ارتسم
في ذهنك من التصورات والتصديقات التي لا يوجب لك

الخشية

للخشية والخوف وان كانت في كمال الدقة والغموض فليست
من العلم في شيء بمقتضى الاية الكريمة بل هي جهل محض بل الجهل
خير منها وشيخ علاء الدين سيف بايد ولمرها انه كلام رشيق
انيق يليق ان يكتب بالنور على صفحات خدود الحور وشيخ
شهيد قدس سره دركتاب تقليد در شرح حديث الصلوة خلف
العالم بالف ركعة وميفرمايد كه المراد بالعالم هاهنا العالم بالعلوم الدينية المراد به
والاحكام الشرعية وشيخ زين الدين انار الله برهانه در شرح
تقليد كه موسوم است بفوايد الملية در شرح اين قول ميفرمايد
كالعلم بالله تعالى وبكتابه وسنة نبيه وما يتوقف عليه من
المقدمات والعلم بكيفية طهارة القلب وتزكية النفس مع
استعمالها على وجهها لا مطلق العالم كما نبه عليه صلى الله عليه واله
في قوله علماء امتي كانبياء بني اسراييل فان العلماء لا يشبهون
الانبياء الا على الوجه الذي ذكرناه وقوله صلى الله عليه واله
العلماء ورثة الانبياء فان الانبياء لم يورثوا مجرد الرسم

وغيره من ذكره من العلماء لا تعلق لهم بوراثة الانبياء بل هم
الجهلاء فذا اصدادهم اشبه واليهم اميل واوضح دلالة في ذلك
قوله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء حصر الخشية فيهم
على وجه العموم وهو يدل على ان العلم الذي لا يوجب القرب
الى الله والخشية منه لا يكون علما على الحقيقة وظاهر ان
مطلق العلم لا يوجب ذلك بل انما يوجبه ما ذكرناه بل القسم
الاخير منه واما ما قبله فهو من شرايطه ومقدماته وشيخ بهاء
الحق والملة والدين ميفرمايد شعر علم چه بود آنکه ره بنمایدت
زنگ گمراهی ز دل بزدایدت این هوسها از سرت بیرون کند
خوف و خشیت در دلت افزون کند خشیة الله را نشان علم دان
انما یخشی تو از قرآن بخوان سینه را زان علم خوف آباد کن
و حدیث لو علمتم یاد کن بدانکه نشان خشیت آنست که
بعلم عمل کنند و آنرا وسیله درجات آخرت سازند نه واسطه
جمع مال و اکتساب جاه دنیوی و تمتعات بهیمی و مثل جاهلی که بعلم

عمل کنند

عمل کنند مثل حماریست که از کتاب بار کشد چنانکه حق تعالی میفرماید
مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا
و در کتاب عقل و جهل از کافی مذکورست که از حضرت صادق علیه السلم
سوال کردند از این آیه کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
فرمود یعنی بالعلماء من صدق فعله قوله ومن لم یصدق فعله
قوله فلیس بعالم و محقق طوسی نصیر الملة والدین در اوصاف
الاشراف میفرماید هر چند بحسب لغت خوف و خشیت بیک
معنی است اما در عرف اهل طایفه یعنی اهل حقیقت میان هر دو
فرقست خشیه بعلما خاص است انما یخشی الله من عباده العلماء
بهشت بایشان خاص است ذلك لمن خشی ربه وخوف از ایشان
منتفیست لا خوف علیهم پس خشیه اشعاری باشد که بسبب شعور
بعظمت و هیبت حق عز و علا و وقوف بر نقصان خود و قصور
از ادای حق بندگی یا تخیل ترک ادب در عبودیت یا اخلال
بطاعت رساند لازم آید پس خشیه خوف خاص باشد وبخشیت

ربهم ويخافون سوء العذاب دليل است بران وهيبت خشيت
نزديك است هدىً ورحمة للذين هم لربهم يرهبون وسالك
چون بدرجهٔ رضا رسد خوف او بامن بدل شود اولئك لهم الامن
وهم مهتدون چه او را نه از هيچ مكروهي كراهيت باشد ونه بهيچ مطلق
رغبت واين امن از سبب كمال بود چنانكه امن مذكور از سبب
نقصان باشد وصاحب اين امن از خشيت خالي نباشد تا انگاه
كه بنظر وحدت متحلي شود وانگاه از خشيت هم اثري باقي نماند
چه خشيت از لوازم تكثر باشد بدانكه اول علمي كه تعلم او واجبست
علم اصول دين است وبعد از ان فروع دين واحكام چنانچه
شيخ ابو النجيب سهروردي در كتاب اداب المريدين ميفرمايد
اما فروع الدين والاحكام فقد اجمعوا يعني الصوفية على وجوب
تعلم ما لم يسع جهله من احكام الشريعة وما يحل وما يحرم ليكون
العمل موافقا للعلم وچون علم تحصيل شد بايد بان عمل كرد چنانچه
بعضي از مشايخ فرموده اند اذا تجرد العلم عن العمل كان عقيما

واذا خلا العلم

واذا خلا العمل عن العلم كان سقيما ومحمد بن يعقوب قدس سره
در كتاب عقل وجهل از كافي نقل ميكند از حضرت صادق عليه السلم
كه فرمودند العلم مقرون الى العمل فمن علم عمل ومن عمل علم والعلم
يهتف بالعمل فان اجابه والا ارتحل عنه يعني علم مصاحبست
با عمل كسي كه علم دارد البته عمل كند وكسي كه عمل كند علم دارد وعلم ميخواند
عمل را اگر جوابش داد باقي ميماند واگر نه ميرود از پيش صاحبش
ونيز در كتاب عقل وجهل مذكور نقل ميكند از حضرت صادق عليه السلم
كه فرمودند كه ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب
كما يزل المطر عن الصفا يعني عالمي كه بعلمش عمل نكند موعظهٔ
او از دلها ميلغزد همچنانكه باران از سنگ هموار ونيز در كتاب عقل وجهل
مذكور از حضرت امام زين العابدين نقل ميكند كه انحضرت
فرمود كه نوشته است در انجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم
وان العلم اذا لم يعمل به لم يزدد صاحبه الا كفرا ولم يزدد من الله
الا بعدا يعني طلب مكنيد علم چيزي را كه نميدانيد وحال انكه

وغیره من ذکره من العلماء لا تعلق لهم بوراثة الانبیاء بل هم
الی خلافه اصدادهم اشبه والیهم اسبل واوضح ودلالة فی ذلك
قوله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء حصر الخشیة فیهم
علی وجه العموم وهو یدل علی ان العلم الذی لا یوجب القرب
الی الله والخشیة منه لا یکون علما علی الحقیقة وظاهر ان
مطلق العلم لا یوجب ذلك بل انما یوجبه ما ذکرناه بل القسم
الاخیر منه واما ما قبله فهو من شرایطه ومقدماته وشیخ بهاء
الحق والملة والدین میفرماید علم چه بود انکه ره بنمایدت
زنك گمراهی ز دل بزدایدت این هوسها از سرت بیرون کند
خوف خشیت در دلت افزون کند خشیة الله را نشان علم دان
انما یخشی تو از قران بخوان سینه را از آن علم خوف یاد کن
وحدیث لو علم یاد کن بدانکه نشان خشیت انست که
بعلم عمل کنند وانرا وسیلهٔ درجات اخرت سازند و واسطهٔ
جمع مال و اکتساب جاه دنیوی و تمتعات بهیمی و مشاغل غیر کم علم

عمل کنند

عمل کنند مثل حماریست که از کتاب بار شد چنانکه خدای تعالی میفرماید
مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا
و در کتاب عقل وجهل از کافی مذکورست که از حضرت صادق علیه السلم
سوال کردند از ایهٔ کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
فرمود یعنی بالعلماء من صدق فعله قوله ومن لم یصدق فعله
قوله فلیس بعالم و محقق طوسی نصیر الملة والدین در اوصاف
الاشراف میفرماید هر چند بحسب لغت خوف وخشیت یك
معنی است اما در عرف این طایفه یعنی اهل حقیقت میان هر دو
فرقست خشیه بعلما خاص است انما یخشی الله من عباده العلماء
بهشت بایشان خاص است ذلك لمن خشی ربه وخوف از ایشان
منتفیست لا خوف علیهم پس خشیه اشعاری باشد که بسبب شعور
بعظمت و هیبت حق عز وعلا و وقوف بر نقصان خود و قصور
از ادای حق بندگی یا تخیل ترك ادب در عبودیت یا اخلال کردن
بطاعت رساند لازم اید پس خشیه خوف خاص باشد و یخشون

ربهم ویخافون سوء العذاب دلیل است بران و رهبت خشیت
نزدیک است همگی و رحمة للذین هم لربهم یرهبون و سالک
چون بلا جز رضا رسد خوف او بامن بدل شود اولئک لهم الامن
وهم مهتدون چه او را نه از هیچ مکروهی کراهیت باشد و نه بهیچ مطلق
رغبت و این امن از سبب کمال بود چنانکه امن مذکور از سبب
نقصان باشد و صاحب این امن از خشیت خالی نباشد تا انگاه
که بنظر وحدت متحلی شود و انگاه از خشیت هم اثری باقی نماند
چه خشیت از لوازم تکثر باشد بدانکه اول علمی که تعلم او واجبست
علم اصول دین است و بعد از ان فروع دین و احکام چنانچه
شیخ ابو النجیب سهروردی در کتاب اداب المریدین میفرماید
اما فروع الدین والاحکام فقد اجمعوا یعنی الصوفیة علی وجوب
تعلم ما لم یسع جهله من احکام الشرعیة و ما یحل و ما یحرم لیکون
العمل بها موافقا للعلم و چون علم تحصیل شد باید بان عمل کرد چنانچه
بعضی از مشایخ فرموده اند اذا تجرد العلم عن العمل کان عقیما

واذا اخلا العمل

واذا اخلا العمل عن العلم کان سقیما و محمد بن یعقوب قدس سره
در کتاب عقل و جهل از کافی نقل میکند از حضرت صادق علیه السلم
که فرموده اند العلم مقرون الی العمل فمن علم عمل و من عمل علم والعلم
یهتف بالعمل فان اجابه والا ارتحل عنه یعنی علم مصاحبت
با عمل کسی که علم دارد بحکم عمل کند و کسی که عمل کند علم دارد و علم میخواند
عمل را اگر جواب شنود باقی میماند و اگر نه میرود از پیش صاحبش
و نیز در کتاب عقل و جهل مذکور نقل میکند از حضرت صادق علیه السلم
که فرموده اند که ان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب
کما یزل المطر عن الصفا یعنی عالمی که بعلمش عمل نکند موعظه
او از دلها بلغزد همچنانکه باران از سنگ هموار و نیز در کتاب عقل و جهل
مذکور از حضرت امام زین العابدین نقل میکند که انحضرت
فرمود که نوشته است در انجیل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم
وان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا ولم یزدد من الله
الا بعدا یعنی طلب مکنید علم چیزی را که نمیدانید و حال انکه اکر

بباید عمل نکنید با انجه دانسته اید که چنین عملی زیادتی کند ادبرای
صاحبش تکبر و دوری از خدای تعالی و بعضی از علوم شرعیة
واجب تر ین علوم و نتیجه هر معلوم علوم حقیقت و فنون
خفیات وان مثل علم توبه و زهد و ورع و صبر و رضا و توکل
و محبت و خوف و رجا و مشاهده و طابینه و قناعت و یقین
و صدق و اخلاص و شکر و ذکر و فکر و مراقبه و اعتبار و وجد
و تعظیم و اجلال و ندم و حیا و جمع و تفرقه و معرفت نفس
و مجاهده او و ریاضات او و دقایق ریا و شهوة خفیة
و شرک خفی و کیفیت خلاص از ین اوصاف و معرفت دل و علم
فرق میان خواطر نفسانی و شیطانی و دلی و عقلی و ایمانی و ملکی
و روحانی و رحمانی و علم فرق میان اشاره و الهام و خطاب و ندا
و هاتف و کلام حق تعالی و علم تهذیب اخلاق و تبدیل صفات
و تخلق باخلاق حق و علم مشاهده و انواع ان و مکاشفه
و تفاوت ان و علم صفات جمال و علم معانی صفات و تجلی وصفا جلالی

صفات

صفات و تجلی ذات و علم مقامات و احوال و علم قرب و بعد
و وصول و فنا و بقا و سکر و صحو و معرفت و انواع ان و غیر این
از علوم غیبیه که شمردن ان اطنابی دارد و شیخ زین الحق والملة
والدین در کتاب منیة المریدین میفرماید العالم فی تقصیره
فی العلم بمباحثه لظواهر الشرعیة و استعمال اداوته العلماء
الفقهاء من الصلوة والصیام والدعاء وتلاوة القران وغیرها
من العبادات ضروب اخر فان الاعمال الواجبة علیه فعلا
من غیر الواجبة غیر منحصرة فیما ذکر این الخارج عن الابواب
التی رتبها الفقهاء ما هو اعم وهو تطهیر النفس عن الرذایل
الخلقیة من الکبر والریا والحسد والحقد وغیرها من الرذایل
المهلکات مما هو مقرر فی علوم تختص به وحراسة اللسان
عن الغیبة والنمیمة وکلام ذی اللسانین وذکر عیوب المسلمین
وغیرها وکذا القول فی سایر الجوارح فان لها احکاما تخصها
وذنوبا مقررة فی محالها لا یبالی احد من تعلمها وامتثال حکمها

وهی تکلیفات لا توجد فی کتاب البیوع والاجارات وغیرها
من کتب الفقه بل لابد من الرجوع فیها الی علماء الحقیقة
العالمین وکتبهم المرویة فی ذلک وما اعظم اغترار العالم باشتغاله
فی رضاه بالعلوم الرسمیة واعتماده عن اصلاح نفسه وارضاء
ربه تبارک وتعالی وعالمان علوم حقیقی روشندلانی باشند
که نفوس طیبه ایشان از شوب شهوت مصفا باشد وقلوب
طاهرهٔ ایشان از لوث طبیعت مبرا علم التصوف علم لیس یعرفه
الا اخو فطنة بالحق معروف ولیس یعرفه من لیس یشهده
وکیف یشهد ضوء الشمس مکفوف اما طایفه که نفس اماره ایشان
نمرده است وآتش شهوت ایشان نیفسرده ودر اسفل السافلین
طبیعت افتاده از وجد بیحقیقت بطبیعت رخت نهاده
وصف عشق ومحبت از ایشان منتفی است ونعت ورقت
ولطافت در ایشان مختفی محبوب حقیقی را بالکلیه فراموش
کرده اند وبا محبوبان مجازی دست در آغوش آورده اند بازروی

طبع

طبع آرام گرفته اند هوای نفس را تابع گشته ایشان را اهلیت تحمل این
علوم نیست بل آیینه قلوب ایشان در حجب زنگار انکار
مختفی است هیهات هیهات رباعی ایشان زلیخا وعشق
بازی زلیخا هندو نگار زبان تازی زلیخا چون اهل حقیقت
سخن عشق کنند بیهوده این قوم مجازی زلیخا در کتاب عقل
وجهل از کافی مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرموده قام عیسی بن
مریم خطیبا فی بنی اسرائیل فقال یا بنی اسرائیل لا تحدثوا الجهال
بالحکمة فتظلموها ولا تمنعوها اهلها فتظلموهم حضرت
عیسی علیه السلام خطاب میکرد از برای بنی اسرائیل فرمود ای بنی اسرائیل
مگویید حکمت را بجهال که ظلم می کنید بر حکمت ومنع مکنید حکمت را
از اهلش که ظلم می کنید بر ایشان وشیخ بهاء الدین علیه الرحمة
در کتاب اربعین در شرح حدیث کمیل از امیر المومنین علیه السلام
انچه که فرموده هجم بهم العلم علی حقایق الامور الی آخره میفرماید
ای اطلعهم العلم اللدنی علی حقایق الاشیاء محسوساتها ومعقولاتها

والكشف لهم حجبها واستارها فعرفوها بعين اليقين على ما هي
عليه في نفس الامر من غير وصمة ريب او شائبة شك فاطمانت
لها قلوبهم واستراحت بها ارواحهم وهذه هي الحكمة
الحقيقية التي من اوتيها فقد اوتي خيرا كثيرا و در كشكول شيخ
عليه الرحمة در شرح ديوان وغيره مذكورست كه حضرت امام
زين العابدين عليه السلام فرمودند شعر اني لاكتم من علمي جواهره
كيلا يرى العلم ذو جهل فيفتتنا وقد تقدم في هذا ابو حسن
الى الحسين ووصى قبله الحسنا ورب جوهر علم لو ابوح به
لقيل لي انت ممن يعبد الوثنا ولاستحل رجال مسلمون دمي
يرون اقبح ما ياتونه حسنا و نيز در كتاب حجة از كافي مذكورست
كه حضرت صادق عليه السلام فرمودند كه روزى تقيه مذكور شد
در خدمت حضرت امام زين العابدين عليه السلام آنحضرت فرمود
والله لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله ولقد آخا رسول الله
صلى الله عليه وآله بينهما فما ظنكم بسائر الخلق ان علم العلماء

صعب مستصعب لا يحتمله الا نبي مرسل او ملك مقرب او عبد
مومن امتحن الله قلبه للايمان فقال وانما صار سلمان من العلماء
لانه امرؤ منا اهل البيت فلذلك نسبته الى العلماء يعني بخدا
قسم كه اگر بدانستی ابوذر علمی را كه در دل سلمان است هر آينه
بكشد او را و حال آنكه برادری فرموده حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله
بود ميان ايشان پس چه گمان است شما را بسایر خلق بدرستی كه
علم علما دشوارست و دشوار شمرده شده است تحمل او نمی‌تواند
كرد مگر پيغمبر مرسل يا ملك مقرب يا مومنی كه خدای تعالی ازمايش
كرده باشد دل او را بايمان پس آنحضرت فرمود اينكه سلمان
گرديده است از علما بواسطه اينست كه آن مرديست از ما
اهل بيت پس از اين جهت نسبت دادم او را بعلما و نيز در كتاب
حجة مذكورست كه حضرت صادق عليه السلام فرمودند ان حديثنا
صعب مستصعب لا يحتمله الا صدور منيرة او قلوب سليمة
او اخلاق حسنة يعني حديث ما دشوارست و دشوار شمرده

شده است تحمل او نمی تواند کرد مگر سینه‌های نورانی یا دلهای سلیم
یا کسی که صاحب اخلاق حسنه باشد و مراد بدل سلیم دلیست
که ملاقات کند با پروردگار خود و در او چیزی نباشد غیر او
و نیز در کتاب حجت مذکور است که حضرت صادق علیه السلام
با ابی بصیر گفت یا ابا محمد ان عندنا والله سرّا من سر الله وعلما
من علم الله والله ما یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا
مومن امتحن الله قلبه للایمان الی آخر الحدیث یعنی بخدا قسم
که پیش ما سری است از اسرار الهی و علمی از علوم الهی هست که تحمل او
او نمی تواند کرد ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مومنی که امتحان
کرده باشد خدای تعالی دل او را بایمان و در کتاب حجت مذکور است
که شخصی نوشت بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
که فدات بگردم چه معنی دارد قول حضرت صادق علیه السلام
که فرمود حدیثنا لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل
ولا مومن امتحن الله قلبه للایمان جواب فرستاد که اما معنی

قول الصادق

قول الصادق علیه السلام لا یحتمله ملک ولا نبی ولا مومن ان الملک
لا یحتمله حتی یخرجه الی ملک غیره والنبی لا یحتمله حتی یخرجه الی
نبی غیره والمومن لا یحتمله حتی یخرجه الی مومن غیره فهذا معنی
قول جدی علیه السلام یعنی معنی قول صادق علیه السلام که فرموده اند
لا یحتمله ملک ولا نبی ولا مومن اینست که ملک تحمل حدیث ما
نمیتواند شد تا بگوید بملکی دیگر و نبی نیز تا بگوید بنبی دیگر و مومن نیز
تا بگوید بمومنی دیگر و در اربعین شیخ شهید قدس سره در حدیث
سی یکم مذکور است که حرب همدانی که امیر مدینه بود گفت من از حضرت
صادق علیه السلام سوال کردم و لا در خاطر دارم میخواهم از شما بپرسم
فرمود ای حرب اگر میخواهی خبر دهم ترا بمسئله تو پیش از تو پیش
از آن که سوال کنی گفتم یا ابن رسول الله از چه چیز میدانی آنچه
در نفس منست پیش از آنکه سوال کنم فرمود بتوسم یعنی بفراست
و انرا دو معنی است چنانکه در نهایه ابن اثیر مذکور است
یکی معنی الهامی که خدای تعالی در دل دوستان خود می دا

احوال بعضی بودم را نوعی از کرامات و یکی دیگر آنکه دانسته می شود
بدلیل و تجربه و اخلاق پس فرمود آیا نشنیده قول خدای تعالی را
که میفرماید ان فی ذلک لایات للمتوسمین و قول حضرت پیغمبر را
که میگوید اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله عز و جل گفتم
یا ابن رسول الله خبر ده مرا بمسئله من فرمود میخواستی سوال
کنی که حضرت امیر المومنین علیه السلام چرا نتوانست بردارد حضرت
رسول را صلی الله علیه و آله وقتی که می انداخت بتها را از بام خانه
کعبه با وجود قوة و قدرتی که در خیبر که چهل کس از برداشتن
آن عاجز بودند بر کند و چهل گز راه دور انداخت و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله شتر و اسب و حمار سوار و در شب معراج
بر براق سوار شد و اینها در قوت و قدرت کمتر از حضرت امیر
بودند گفتم که میخواستم ازین سوال کنم یا ابن رسول الله پس خبر
ده مرا آنحضرت چند وجه فرمودند که نقل آن درین رساله
موجب تطویل میشود پس فرمودند ایها الامیر لو اخبرتک

۲ی حوالی

بما فی حمل النبی صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام عند حطه الاصنام
من سطح الکعبة من المعانی التی ارادها به لقلت ان جعفر بن محمد
لمجنون فحسبک من ذلک ما قد سمعت یعنی ای امیر بدرستیکه اگر خبر
دهم ترا بآن معانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده آن کرده بود
در برداشتن علی علیه السلام در محل انداختن بتها از سطح کعبه تو میگوئی
جعفر بن محمد دیوانه است پس است ترا ازین مطلب آنچه شنیدی
پس انصاف آنکه علم دینی که بچراغ عقل عزیزی راه او را بجد — بجودم
بدرجه عرفان که جای مقربان یزدانست نمی توان رسید و جمال
معشوق حقیقی را جز بروشنائی آفتاب علم لدنی که آرایش — سیزدم
نمایی نتوان دید زیرا که در طریق عقل خار شبه و شک بسیار
و قدم عقل از آن لغزد که از افکار را فکار غایتا اکثر دلایل مناقشه
و خلافت و اساس و قیاس غالبا بر تخمین و گزاف است جمیع
الزهم الا انا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا شعر پای استدلالیان
چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود گر کسی از عقل با تمکین بدی

شده است تحمل او نمی تواند کرد مگر سینه های نورانی یا دلهای سلیم
یا کسی که صاحب اخلاق حسنه باشد و مراد بدل سلیم و لبیب
که ملاقات کند با پروردگار خود و در او چیزی نباشد غیر او
و نیز در کتاب حجت مذکورست که حضرت صادق علیه السلام
با بی بصیر گفت یا ابا محمد ان عندنا والله سرا من سر الله وعلما
من علم الله والله ما یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا
مومن امتحن الله قلبه للایمان الی اخر الحدیث یعنی بخدا قسم
که پیش ما سری از اسرار الهی و علمی از علوم الهی هست که تحمل او
او نمی تواند کرد ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مومنی که امتحان
کرده باشد خدای تعالی دل او را بایمان و در کتاب حجت مذکورست
که شخصی نوشت بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
که فدات بگردم چه معنی دارد قول حضرت صادق علیه السلام
که میفرماید حدیثنا لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل
ولا مومن امتحن الله قلبه للایمان جواب فرستاد که اما معنی

قول الص

قول الصادق علیه السلام لا یحتمله ملک ولا نبی ولا مومن ان الملک
لا یحتمله حتی یخرجه الی ملک غیره والنبی لا یحتمله حتی یخرجه الی
نبی غیره والمومن لا یحتمله حتی یخرجه الی مومن غیره فهذا معنی
قول جدی علیه السلام یعنی معنی قول صادق علیه السلام که فرموده اند
لا یحتمله ملک ولا نبی ولا مومن اینست که ملک متحمل حدیث ما
نمیتواند شد تا بگوید بملکی دیگر و نبی نیز تا بگوید بنبی دیگر و مومن نیز
تا بگوید بمومنی دیگر و در اربعین شیخ شهید قدس سره در حدیث
سی و یکم مذکورست که حرب همدانی که امیر مدینه بود گفت من حضرت
صادق علیه السلام سوال کردم و در خاطر دارم میخواهم از شما بپرسم
فرمود ای حرب اگر میخواهی خبر دهم ترا بمسئله تو پیش از آنکه
از آن که سوال کنی گفتم یا ابن رسول الله از چه خبر میدانی آنچه
در نفس منست پیش از آنکه سوال کنم فرمود بتوسم یعنی بفراست
و آن را دو معنی است چنانکه در بعضا بیان آن نیز مذکورست
یکی معنی القا می کند خدای تعالی در دل دوستان خود ولی داشتند

احوال بعضی مردم دانو همی از کرامات و یکی دیگر آنکه دانسته می شود
بدلیل و تجربه و اخلاق پس فرمود آیا نشنیده قول خدای تعالی را
که میفرماید ان فی ذلک لایات للمتوسمین و قول حضرت پیغمبر را
که میگوید اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله عز و جل گفتم
یا بن رسول الله چنین مرا بمسئله من فرمود میخواستی سوال
کنی که حضرت امیر المومنین علیه السلام چرا نتوانست بردارد حضرت
رسول را صلی الله علیه و آله وقتی که می انداخت بتهارا از بام خانه
کعبه با وجود قوة و قدرتی که در خیبر که چهل کس از برداشتن
آن عاجز بودند بر کند و چهل گز راه دور انداخت و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله شتر و اسب و حمار سوار شد و در شب معراج
بر براق سوار شد و اینها در قوت و قدرت کمتر از حضرت امیر
بودند گفتم که میخواستم ازین سوال کنم یا بن رسول الله پس خبر
ده مرا با آنحضرت چند وجه فرمودند که نقل آن درین رساله
موجب تطویل میشود پس فرمودند ایها الامیر لو اخبرتک

بی جوابی

بانی حمل النبی صلی الله علیه و آله علیاً علیه السلام عن حطه الاصنام
من سطح الکعبة من المعانی التی ارادها به لقلت ان جعفر بن محمد
لمجنون فحسبک من ذلک ما قد سمعت یعنی ای امیر بدانکه اگر خبر
دهم ترا بآن معانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده آن کرده بود
در برداشتن علی علیه السلام در محل انداختن بتها از سطح کعبه تو میگوئی
جعفر بن محمد دیوانه است بس است ترا ازین مطلب آنچه شنیدی
پس انصاف آنکه علم ربانی که بچراغ عقل عزیزی راه او را پیشد
بلدچه عرفان که های عزیزان بردانست نمیتوان رسید جمال
معشوق حقیقی را جز بروشنائی آفتاب علم لدنی که آرایش
نمایان نتوان دید زیرا که در طریق عقل خار شبه و شک بسیار
و قدم عقل ازو که در افکار و انکار غایتا اکثر دلایل مناقشه
و خلافست و اساس و قیاس غالبا بر تخمین و گزافست تبیع
اکثرهم الا ظناً ان الظن لا یغنی من الحق شیئا شعر بای استدلالیان
چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود اگر کسی از عقل با تمکین بلکی

فرو ازو ازدار دین بدی لقد طفت فی تلک المعاهد کلها وسیرت
طرفی بین تلک المعالم فلم ار الا واضعا کف حایر علی ذقن او قارعا
سن نادم کسی شرف علم الذی باید که از هواجس نفسانی و وساوس
شیطانی پاک وصافی باشد در بیابان عشق از دست ساقی باقی
باده عرفان نوشد ودر قدم پیر مغان بتهذیب اخلاق کوشد
فالعقل یکتب وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما
بباشد واشک نیاز بر خاک راه سالکان مسالک طریقت و
مالکان ممالک حقیقت نه پاشد از صفات قبیحه نفسانی ومکر
وحیل شیطانی نجات نیابد ودر ظلمت جهالت ونادانی بماند
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وبنصر الملة
والدین اعلی الله مکانه در فصول عربی بعبارات اثبات ذات
وصفات الهی سیفرماید ختم وارشاد هذا القدر فی معرفته
تعالی وصفاته التی هی اعظم اصل من اصول الدین بل هی اصل
کاف فانه لا یعرف بالعقل اکثر منه ولا یتیسر فی علم الکلام التجاوز

عنه

عنه اذ معرفة حقیقة ذاته المقدسة غیر مقدورة للانام
وکمال الهیته اعلی من ان تناله ایدی العقول والاوهام
وربوبیته اعظم من ان تتلوث بالخواطر والافهام والذی
نعرفه لیس الا انه موجود فلو سمعناه الی بعض اعداده واسلبنا
عنه ما نافاه خشینا ان یوجد له بسببه وصف ثبوتی او سلبی
او یحصل له برفعه ذاتی معنوی تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا فمن اراد الارتقاء عن هذا المقام ینبغی ان یتحقق
ان وراءه شیء هو اعلی من هذا المرام فلا یقصر همته علی ما ادرک
ولا یشغل عقله الذی ملکه بمعرفة الکثرة التی هی امارة
العدم ولا یقف عند زخارفها التی مزلة القدم بل یخلع
عن نفسه العلایق الدنیه والبدنیه ویزیل عن خواطره
الموانع الدنیویه ویضعف حواسه وقواه التی فیها یدرک الابعد
الثانیة ویحبس بالریاضة نفسه الامارة التی تشیر
الی التخیلات الواهیة ویوجه همته بکلیتها الی عالم القدس

ويقصر امنيته على نيل محل الروح والانس ويسأل بالمقنوع والابتهال
من حضرة ذى الجود والجلال والافضال ان يفتح على قلبه باب خزاين
رحمته وينوره بنور الهداية بعد مجاهدته ليشاهد الاسرار
الملكوتيه والاثار الجبروتية ويكشف عن باطنه الحقايق
الغيبية والدقايق الغيبية الا ان ذلك قبا لم يحط على قد
كل ذى قد ونتايج لم يعلم منتهاها كل ذى جد بل ذلك فضل
الله يؤتيه من يشاء جعلنا الله واياكم من السالكين لطريقة
المستحقين بتوفيقه المستقلين لالهام تحقيقه المستمرين
بتجلى هدايته وتدقيقه شيخ شهيد زين الملة والدين در كتاب
منية المريد ميفرمايد بعد از مراتب علوم رسميه كه ثم ينتقل
بعده اى بعد العلم الظاهر الى العلوم الحقيقية والفنون الخفية
فانها اللباب هذه العلوم ونتيجة كل علوم وبها يصل الى درجة
المقربين ويحصل على مقاصد الواصلين اوصلنا الله و
اياكم الى ذلك الجناب انه كريم وهاب بدانكه علماء طايفه اند

علماكه

يكى انكه علم ظاهر دارد واز باطن بى خبر است دويم انكه علم باطن دارد
ودر علم ظاهر ماهر نيست سيوم انكه از علم ظاهر وباطن هر دو صاحب
نصابست واين بسيار نادر وكم يابست ودر هر عصرى از اعصار
پنج نفر از ايشان در جمله جهان بسيار بلكه افتاب بركت يكى
از ايشان بر شرق وغرب عالم تابد وقطب وقت او باشد
وعالمان در پناه دولت وسايه همت او زندگانى كنند چنانكه
در كتاب كفر وايمان از كافى مذكور است كه حضرت امام محمد باقر
عليه السلم فرمود ان الله ليدفع بالمؤمن الواحد عن القرية الفناء
يعنى خداى تعالى دفع ميكند بسبب يك مومن كه در دهى باشد
مردن وفنا شدن را از ان ده ونيز در كتاب مذكور از انحضرت
منقولست كه فرمودند لا يصيب قرية عذاب وفيها سبعة
من المؤمنين يعنى نرسد عذاب الهى بدهى كه در ان ده هفت
كس از مومنان باشد ونيز در كتاب كفر وايمان از سيد العابدين
منقولست كه فرمودند قال الله تبارك وتعالى او لم يكن فى الارض

الا مومن واحد لا ستغنيت به عن جميع خلقي ولجعلت له من
ايمانه انسا لا يحتاج الى احد يعني خداي تعالى ميفرمايد كه اگر نباشد
در روي زمين بغير يك مومن هر آينه من مستغنيم باو از جميع خلق
واورا بايمان او انسي ميدهم كه احتياج بهيچ كس نداشته باشد
وعلماي حضرت رسول صلى الله عليه وآله بايشان تفاخر ميكند
كه علماء امتي كانبياء بني اسرائيل وميراث خوران انبياء اند عليهم السلام
اين علما اند كه ميراث علوم ظاهر و باطن ايشان را مسلم است كه ان
العلماء ورثة الانبياء ودر كتاب منية المريد شيخ زين الدين
انار الله برهانه ميفرمايد العلماء ثلثة عالم بالله غير عالم بامر الله فهو
عبد استولت المعرفة الالهية على قلبه فصار مستغرقا بمشاهدة
نور الجلال والكبرياء فلا يتفرغ لتعلم علم الاحكام الا ما لا بد منه
وعالم بامر الله غير عالم بالله وهو الذي عرف الحلال والحرام
ودقائق الاحكام لكنه لا يعرف اسرار جلال الله تعالى وعالم بالله
وبامر الله فهو جالس على الحد المشترك بين عالم المعقولات وعالم

المحسوس

المحسوسات فهو تارة مع الله تعالى بالحب له وتارة مع الخلق
بالشفقة والرحمة واذا رجع من ربه الى الخلق صار معهم كواحد
منهم كانه لا يعرف الله واذا خلا بربه مشتغلا بذكره وخدمته
فكانه لا يعرف الخلق فهذا سبيل المرسلين والصديقين
وهو المراد بقوله صلى الله عليه وآله سائل العلماء وخالط الحكماء
وجالس الكبراء فالمراد بقوله صلى الله عليه وآله سائل العلماء
اي العلماء بامر الله تعالى غير العالمين بالله تعالى فامر بمسائلتهم
عند الحاجة الى الاستفتاء واما الحكماء فهم العالمون بالله
تعالى الذين لا يعلمون اوامر الله تعالى فامر بمخالطتهم واما الكبراء
فهم العالمون بهما فامر بمجالستهم لان في مجالستهم خير الدنيا
والاخرة ولكل واحد من الثلثة ثلثة علامات فللعالم
بامر الله تعالى الذكر باللسان دون القلب والخوف من الخلق
دون الرب والاستحياء من الناس في الظاهر ولا يستحيي من الله
تعالى في السر والعالم بالله تعالى ذاكر خائف مستحيي اما الذكر

فذكر القلب لا اللسان والخوف خوف الرجا لا خوف المعصية
والحيا حيا ما يخطر على القلب لا حيا الظاهر والعالم بالله تعالى
وامره له ستة اشياء الثلاثة المذكورة للعالم بالله فقط مع ثلاث
اخرى كونه جالسا على الحد المشترك بين عالم الغيب وعالم الشهادة
وكونه معلما للمسلمين وكونه بحيث يحتاج الفريقان الاولان
اليه وهو مستغن عنهما فمثل العالم بالله تعالى وبامر الله كمثل الشمس
لا تزيد ولا تنقص ومثل العالم بالله تعالى فقط كمثل القمر يكمل
تارة وينقص اخرى ومثل العالم بامر الله تعالى كمثل السراج يحرق
ويضيء يعني علما سه طايفه اند یکی عالم بذات وصفات الهی که دانا
نیست باوامر ونواهی واو بنده ایست که مستولی شده باشد معرفت
وشناخت الهی بر دل او وگردیده باشد مستغرق دریای مشاهده
نور جلال وکبریای حضرت عزت وپرداخته نشود از معرفت
ومشاهدت تا بداند احکام شریعت را مگر قدری که او را ضرورت
از آداب نماز وروزه وغیره واین جماعت مجذوب باشند که بتجلیات

عنایت حق برتبه قرب ووصول رسیده اند واز دست ساقی و
سقیهم ربهم شرابا طهورا بادهٔ عرفان نوشیده اند دویم عالم باحکام
که دانا نیست بجلائل ایام واو کسی است که بداند مسایل حلال وحرام
ودقایق احکام را لیکن عارف باسرار جلال حضرت الوهیت نباشد
سیوم آنکه عالم است بذات وصفات الهی ودانا است باحکام شرع
کالهی واو متمکن است بر حد مشترک میان عالم معقولات که عالم
غیبش گویند وعالم محسوسات که عالم شهادتش خوانند واو یکبار
با خدا است از جهت دوستی که هست او را با حق ویکبارگی با خلق است
بواسطه شفقت ورحمتی که با ایشان دارد وچون رجوع کند
از خلق بپروردگار خود بسوی خلق بیگردد با ایشان مثل یکی از
ایشان بروجهی که گویا نشناسد خدای تعالی را وچون خلوت
کند با پروردگار خود در حالتی که مشغول باشد بذکر او وخدمت او پس
گویا نمیشناسد خلق را واین طریقه پیغمبران مرسل وصدیقان است
واین سه طایفه اند مراد حضرت رسول الله صلی الله علیه واله اینجا

فرموده اند سوال کنید از علما و آمیخته باشید با حکما و بنشینید
با کبرا پس مراد آنحضرت اینجا که فرموده اند سوال کنید از علما علمائی اند
که دانا باوامر و نواهی اند نه بذات و صفات الهی پس امر فرموده اند
بسوال کردن از ایشان نزد احتیاج بطلب فتوی و اما حکما آنانند
که عالم اند بذات و صفات الهی و بینا نیند باحکام شرع کالهی پس
امر فرموده اند با مختلط شدن با ایشان از برای خیر آخرت و اما
کبرا آنانند که دانا اند بذات و صفات الهی و باوامر و نواهی پس امر
فرموده اند بهم نشینی با ایشان از برای آنکه در همنشینی ایشان
خیر دنیاست و آخرت و هر یک ازین سه طایفه را سه نشانست
پس نشان عالم باحکام که عالم بالله نباشد ذکر او بزبانست نه بدل
و ترس از خلق نه از خالق و حیا از مردم در ظاهر نه از خدای تعالی
در ستر و نشان عالم بالله که دانا باحکام نباشد آنست که ذکر گوینده
و ترسنده و با شرم و حیا باشد اما ذکرش ذکر دل باشد نه زبان
و ترسش ترس امید معصیت بود نه ترس معصیت و حیاش حیای

چیزی

چیزی باشد که خطور کند در دلش نه حیای از مردم در ظاهر و عالم بالله
باوامر و نواهی باشد نشانست سه نشان که مذکور شد از برای عالم
بالله که عالم باحکام نیست با سه نشان دیگر یکی متمکن بودن
بر حد مشترک میان عالم غیب و شهادت و یکی تعلیم کردن احکام
بمسلمانان و یکی بوجهی بودن که احتیاج داشته باشند دو طایفه
دیگر از علما باو و او مستغنی باشد از هر دو پس مثل عالم بالله و بامر الله
مثل آفتابست که نه زیاده شود و نه کم و مثل عالم بالله که عالم بامر الله
نیست مثل ماهست که گاه بدرست و گاه هلال و مثل عالم بامر الله
مثل چراغ است که خود میسوزد و روشنی میدهد خلق را و جماعتی
که ایشان را علمای ظاهر میگویند سه طایفه اند مفتیان و مذکران
و قضاة اما مفتیان اهل درایت و نظر و فتوی اند و اینها
دو طایفه اند یکی آنکه عالم دل و زبان باشند با علم عمل دارند و با تقوی
تقوی ورزند و تحصیل علم و نشر آن برای نجات و رفع درجات
کنند و نظر از مال و جاه دنیا منقطع دارند اولئک الذین هدیهم الله

فیهلیهم اقسّه دویم اگر عالم اند بزبان نه بدل و ایشان را از خدا
نه خوف است و نه حیا و در علم آموختن غرض ایشان تحصیل
ثواب آخرت و قربت حق نیست بل قصد ایشان تحصیل مال و جاه
و قبول خلق است لاجرم هوا و هوس نفسانی بر ایشان غالب شود
و علم ایشان تابع خواهش ایشان گردد و کارها بهوای نفس کنند
و بعلم عمل نکنند و بر علمای حقیقی دین دار حسد برند و در پی شین
ایشان باشند و بر ایشان افترا کنند و در مقام بحث و جدل در آیند
و ایشان را ایذا کنند و سخن بتوجیه نگویند و حق را اعتقاد نکنند
و خواهند که بجلادی و زبان آوری حق را باطل کنند و باطل را در کسوت
حق قرا نمایند و از خود سخنی چند بیهوده تراشند و دل ایشان به دنیا
دل بسته باشد و هر چه گویش ایشان رسد انکار کنند و نفی
اولیا و درویشان بسیار کنند بیت از بهر فساد و جنگ جمعی مردم
کردند بجوی که هر خود را گم در مدرسه هر علم که آموختند فی البر
لیضرهم و لا ینفعهم بیت تا چند چنین جاهل و ابتر بودن هر روز

درویشی

روز پیش ... بودن در سلک صفا باش که بسیار بدست با مردم درویش
کلند بودن و امام غزالی در احیا نقل کرده است از بعض عرفا
که سبب نهان شدن ابدال از چشم اکثر مردم آنست که ایشان
طاقت دیدن علمای وقت ندارند برای آنکه این علما در نفس الامر
جاهل اند و نزد خود و نزد جاهلان علما اند و این علما آنانند
که در کتاب عقل و جهل از کافی از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که فرمودند اذا رأیتم العالم محبا للدنیاه فاتهموه علی دینکم
فان کل محب بشیء یحفظ ما احب یعنی هرگاه به بینید عالم را که
دوستدار دنیاست ایمن مباشید از و بر دین خود که هر کس دوستدار
چیزیست محافظت می کند آنچیز را که دوست میدارد یعنی او
مراعات جانب دنیای خود می کند نه رعایت جانب دین شما بلکه فتوی
و حکم او اعتماد مکنید و احکام دین را از و مپرسید و نیز در کتاب
عقل و جهل مذکور . از آنحضرت مرویست که او حی الله تعالی الی داود
علیه السلام لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک

عن طريق محبتي فان اولئك قطاع طريق عبادي المريدين ان ادنى ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتي من قلوبهم يعني وحي كرد خداى تعالى بحضرت داود على نبينا وعليه السلام كه مگردان ميان من و وسيله عالمى را كه مفتون و شيفته دنيا باشد كه مى بندد و باز ميدارد ترا از راه محبت من بدرستى كه اين جماعت دزدان و قطاع طريق بندگان منند كه اراده سلوك طريق حق دارند بدرستى كه ادنى چيزى كه بكنم اينست كه بردارم حلاوت مناجات خود را از دل ايشان و نيز در كتاب عقل و جهل مذكور از آنحضرت منقولست كه فرمودند قال رسول الله صلى الله عليه وآله الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا قيل يا رسول الله وما دخولهم في الدنيا قال اتباع السلطان فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم يعني فقها امينان و معتمدان پيغمبرانند مادامى كه داخل در دنيا نشده اند گفتند يا رسول الله كدام است داخل شدن ايشان در دنيا فرمود پيروى كردن حكام و سلاطين يعنى پيروى ايشان از براى طلب نفع و عزت و اعتبار

پس هرگاه چنين كنند

پس هرگاه چنين كنند بترسيد از ايشان بر دين خود و نيز در كتاب مذكور از امام محمد باقر عليه السلام منقولست كه فرمودند من طلب العلم ليباهي به العلماء او يماري به السفهاء او يصرف به وجوه الناس اليه فليتبوأ مقعده من النار ان الرياسة لا تصلح الا لاهلها يعني كسى كه طلب علم كند از براى نازيدن و تفاخر كردن با علما يا از براى ستيزه كردن و گفت و گو با كم عقلان و جاهلان يا از براى مايل گردانيدن مردم بجانب خود نشيمن گاه او آتش جهنم باشد بدرستى كه سردار بودن و مهتر شدن صلاحيت ندارد مگر از براى اهلش و نيز در كتاب مذكور از حضرت صادق عليه السلام منقولست كه فرمودند من اراد الحديث لمنفعة الدنيا لم يكن له في الآخرة نصيب يعني كسى كه بخواهد حديث را از براى نفع دنيا نباشد او را در آخرت نصيبى از براى طلب علم لاجرم بشوى علماء و ناهلان مراعى و درويشان كذابى كه از حرص دين را بدنيا فروخته اند مى سوزند و در گاه اهل دنيا بذلت و خوارى ميگردند

وباهانت وخفت ایشان را خدمت می کنند ومدح وفضل می گویند
بزرگان ولشکریان وپادشاهان که همیشه در اعتقاد وارادت
نسبت بعلما ودرویشان ثابت قدم بوده اند بسبب قیاس کردن
ایشان باین طایفه خداشناس سست گردیده وبچشم حقارت بخواص
حق واولیا ذات مطلق می نگرند وعنان توجه از جانب ایشان تافته
واز صحبت کثیر البهجت ایشان خود را محروم ساخته واز نور علم
وپرتو ولایت ایشان بی نصیب گشته اند پس باید از چنین علما
که ایشان را از علم حظی ونصیبی نیست بخدا استعاذه نمایی چنانکه حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید اعوذ بک من علم لا ینفع پس مفتی
باید که از میان انواع علوم احتراز نماید ودر تخلیص نیت کوشد تا فتوی
که دهد ودرس که گوید ومناظره که کند نظر بر ثواب آخرت وقربت
حضرت عزت ونشر علم واظهار حق وبیان شرع وتقویت دین مبین
دارد ونفس را از رعونات علم پاک گرداند واز آلایش حرص
وطمع تطهیر دهد که خواری علما در حرص وطمع است **رباعی**

آلوده شد

آلوده شد بحرص همه جان علما — وین خواری از آن فتاد بدیشان
دردا وحسرتا که بپایان رسید عمر — وین حرص بوده ریک بپایان نرسید
ودر فتوی دادن باید احتیاط تمام بجای آورد تا میل وهوای نفس
واغراض در تجویز فتوی ندهد واگر دفعی در دست او باشد در آن تفرقه
فاسد نکند مال حرام نستاند که چون لقمه شبهه بود که باعث حرص وشهوت
اندر دل وی پدید آید ومحبت دنیا که دولت عمر بود هبا منثورا گردد
واز بدعتها باید محترز ودر متابعت ائمه هدی ثابت قدم باشد
واوقات وساعات خویش را غنیمت دانسته موظف گرداند چنانکه
از عمر عزیز هیچ در بطالت وهزل ولغو صرف نکند والسلام علی
من اتبع الهدی **اما مذکر**ان سه طایفه اند یکی آنکه سخنان چند
مسجع بی معنی یاد گرفته اند که علم دینی را در آن مدخلی نیست وبازاری
حاری ساخته اند از برای قبول خلق وجمع مال وبر روی منابر بعلما واهل
دنیا قیام نمایند وبر منبر که جای رسول است حیله ودروغ
گویند وحرام خورند وحرام پوشند وحکایتهای دروغ افترا کنند

واحادیث موضوع و مطعون روایت کنند و کویند حدیث است و خلق را
در بدعت و ضلالت اندازند و کاه باشد که تعصبها کنند و فتنها انگیزند
و عوام را بر تعصب اغرا کنند اعاذنا الله تعالی و ایاکم من شرور هؤلاء الاشرار
سخن در — دوم طایفه اند که از بهر خدا و ثواب عقبی کویند از بدعت و ضلالت دور
باشند و از تفسیر و اخبار رسول و ائمه اطهار و سیر صلحای ابرار سخن کویند
بر جاده شریعت مطهره مستقیم باشند و خلق را با خدا و طریق حق
دعوت و زهد و ورع و تقوی خوانند چنانکه حق تعالی میفرماید
ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة خلق را بر معاصی دلیر
کردانند و کویند خدا کریم است و نه از خوف ایشان را نا امید کنند که عذاب
حق الیم است و خود را بالاتر طمع دنیوی ملوث نکنند تا کلام حق توانند
کفت و سخن بی طمع موثر باشد چون محبت دنیا و طمع آلوده بود سخن هم اثر
نکند سیم طایفه مشایخ اند که بجذبات عنایت حق سلوک راه دین
و سیر بعالم یقین حاصل کرده اند و از مکاشفات الطاف خدا وری
علوم لدنی یافته اند و در پرتو انوار تجلی صفات حق بنای حقایق

و معانی اسرار کشته و بر احوال مقامات و سلوک راه حق وقوف تام یافته اند
و از حضرت عزت ولایت مشایخ بلاد و تربیت خلق و دعوت
بحق مامور کشته بعد از آنکه عمری واعظ نفس خویش بوده اند که عظ
نفسک فان اتعظت فعظ الناس والا فاستحی من الله و کیشکاه مکر
و حیله نفس نکاه داشته اند بحکم فرمان بدعوت خلق مشغول شده
و خلق را از خرابات دنیا و خمر شهوات و مستی غفلات با حظایر
قدس و مجلس انس بمقعد صدق و شراب طهور و تجلی جمال باقی
وسقیهم ربهم میخوانند و ذکرهم بایام الله و ایشان را از ذوق شناخت
مردان بیچشانند و سلسله شوق و محبت دل ایشان را میجنبانند
و بحسب عقل و شناخت و ذوق و شوق هر طایفه از شریعت و طریقت
و حقیقت چیزی بیان می کنند و هر کس حظ و نصیب خویش بقدر
همت خویش بر میدارند که قد علم کل اناس مشربهم این کروه خلاصه
آفرینش و خلیفه حق و نایب و میراث دار انبیا اند که علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل دیده هر کس بر جمال با کمال ایشان نیفتد زیرا که

در بن قباب عزت حق متواری اند الی آنان که اتباع مبدع اقلال اند
بروند هوا و ابنا روزگار اند ؛ مستور از اهل عالم ناموسند
مشهور میان خلق بیان بالا اند ؛ خلق از ایشان مرید و پیش پسندند که
احوال ایشان را بر خود و دیگران قیاس کنند و ایشان را اعظم از اعاظم
و اعلی از اعالی شمرند و ندانند که لا یقاس الملائکة بالحدادین و اما
قضاة سه طایفه اند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید
القضاة ثلاثة قاضیان فی النار و قاضی فی الجنة فرموده قاضی سه
اند دو در دوزخ اند یکی در بهشت اما آنکه در دوزخ اند یکی آنست
که بعلم قضا جاهل باشد و از سر جهل و هوا و میل نفس قضا کند و او
در دوزخ است دوم آنکه بعلم قضا عالم باشد اما بعلم کار نکند و بهوا
و خواهش نفس کار کند و جانب خلق را بر جانب حق ترجیح دهد و رشوت
ستاند و غله منکران مسؤلی کند از رشوتها ستانند و باطل را بصورت
حق نمایند و حق را بپوشانند و تقویت اهل دین نکنند و کار احتساب
و امر معروف و نهی منکر مهمل گذارند و بدان مستوجب دوزخ گردند

واما آن قاضی که در بهشت است آنست که آنچه تعلق بابواب بر دارد
بر قاضی رعایت آن واجبست ضایع نگذارد و بدین سبب مستوجب
بهشت گردد والسلام علی من اتبع الهدی باب دوم در بیان زهد
در ریاضت بدانکه زهد ضد رغبت باشد و زاهد کسی بود که او را
آنچه تعلق بدنیا دارد مانند ماکول و مشارب و ملابس و مساکن
و مشتهیات و مستلذات دیگر یا بجاه و نفوذ قرب ملوک
و نفاذ امر و حصول هر مطلوب که غرض از وجدان تواند شد
رغبت نبود نه از سر عجز یا از سر جهل یا بود نه از جهت غرضی یا خوفی
که راجع با او باشد و هر کس که موصوف بود باین صفات
زاهد باشد بوجه مذکور اما زاهد حقیقی کسی باشد که بعلل
مذکور طمع نجات از عقوبت دوزخ و ثواب بهشت هم ندارد
بلکه صرف نفس از جمله آنچه ثمره و نعیم باز آن که نتایج و تبعات
هر یک دانسته باشد او را ملکه شده و شوب نباشد بطبعی
یا امیدی یا غرضی از اغراض نه در دنیا و نه در آخرت و ملکه گردانیدن .

این صفت نفس را بزجر باشد از مطلب شهوات و ریاضت دادن بامور
شاقه تا ترك غرضها در وی ثابت و راسخ شود و در حکایات زهاد آمده است
که شخصی سی سال کله پخته و پالوده میفروخت که از هیچ کدام هیچ وقت
نمی چشید از وسبب این ریاضت پرسیدند گفت وقتی نفس من آرزوی
این دو طعام کرد او را بمباشرت تناول این دو طعام بعلم وصول آن
آرزو مالش دادم تا دیگر میل هیچ مشتهی نکند و مثل کسی که در دنیا
زهد اختیار کند جهة طمع نجات یا ثواب در آخرت مثل کسی باشد که
از دنائت همت روزها تناول طعام نکند با وفور احتیاج بامید ضیافتی
متوقع بسیار تواند خورد یا کسی که در تجارت متاعی بدهد تا متاعی
بستاند که بران سود کند و در سلوك راه حقیقت منفعت زهد در دفع
در رفع شواغل باشد تا سالك بچیزی مشغول نشود و از وصول بمقصد
باز نماند از زهد اگر مقصود همین امتیاز از مرتاضی که از شغل دنیا
ترك دنیا نظر به نیاز راك ترك خود زهد نخواهد بود
آنرا که عوض زهد طلبد خود است یا طاعت حق بغیر مقصود خود است

کوروی

کوروی بخود کند به نعیم آن ازاد که هم اوست بتحقیق که معبود خود است
و اختلاف کرده اند مردم در زهد بعضی گفته اند که زهد در حرام است
زیرا که حلال مباح است و از مباح زهد نمی باشد و بعضی دیگر گفته اند
زهد از حرام فریضه است و از حلال فضیلت و در کتاب معیشت از کافی
منقولست از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمودند که الزهد فی الدنیا
قصر الامل و شکر کل نعمة والورع عن کل ما حرم الله عز وجل یعنی زهد
در دنیا کوتاه امل بودنست و شکر نعمت کردن و پرهیز کردن
از هر چه حرام کرده است خدای تعالی و در کتاب معانی الاخبار
منقولست از حضرت صادق علیه السلام که سوال کردند از زهد
در دنیا فرمودند یاد کرده است زهد را خدای تعالی در قرآن و فرموده
لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم یعنی زهد آنست که اگر
دنیا از دست بیرون رود دلگیر نباشی و اگر بدست آید خوشحال
نشوی بدانکه زهد بر سه وجه است یکی زهد عوام و آن ترك حرام است
چنانکه در کتاب معیشت مذکورست که منقولست از حضرت صادق

درکتاب [illegible]

علیه السلام سوال کرد از زهد در دنیا فرمود ویحک حرامها فتنکبه
یعنی وای بر تو از حرام دنیا اجتناب کن دوم زهد خواص وآن ترک
حرام و فضول است از حلال چنانکه من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که سوال کردند از ایشان از زهد در دنیا فرمود
دعوا ان یترک حرامها مخافة عذابه ویترک حلالها مخافة حسابه
یعنی زهد ترک کردن حرام است از ترس عذاب و ترک کردن حلال است
از ترس حساب و مثل این در کتاب کافی مذکورست سیوم زهد خاص
الخاص است وآن پرهیز کردن است از ما سوی الله که چیزی غیر او در دل
وی در نیاید چنانکه در کتاب کفر و ایمان از کافی منقولست از حضرت
صادق علیه السلام که فرمودند اذا تخلی المومن عن الدنیا سما و وجد حلاوة
حب الله وکان عند اهل الدنیا کانه قد خولط وانما خالط القوم
حلاوة حب الله فلم یشتغلوا بغیره یعنی هرگاه خالی شود مومن
از دنیا یعنی محبت دنیا را از دل بیرون کند بلند شود مرتبه او
ویابد حلاوت محبت جناب الهی را و باشد نزد اهل دنیا بروجهی که گویا

ایشان است با ایشان و ایشان نشوند این گروه مگر با حلاوت محبت
الهی پس مشغول نشوند بغیر او و شیخ بهاء الحق والملة والدین
میفرماید که زهد چه بود از همه بپرداختن جمله را در داو اول باختن
واحادیث در باب زهد بسیارست از اصحاب عصمت صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین واز آنجمله در کتاب کفر و ایمان از کافی مذکورست
که حضرت صادق علیه السلام فرمودند من زهد فی الدنیا اثبت الله الحکمة
فی قلبه وانطق بها لسانه وبصره عیوب الدنیا داءها ودواءها
واخرجه من الدنیا سالما الی دار السلام یعنی کسی که بی رغبت باشد
بمشتهیات و مستلذات دنیا ثابت کند خدای تعالی حکمت را در دل
او و گویا گرداند بحکمت زبان او را و بینا سازد او را بعیبهای دنیا را
و درد و درمان دنیا را و بیرون برد او را از دنیا بسلامت تا بدار
السلام داخل گرداند و نیز در کتاب کافی از آنحضرت منقولست که
فرمودند جعل الخیر کله فی بیت وجعل مفتاحه الزهد فی الدنیا
یعنی جمع کردن نیکیها را در خانه و گردانیده اند کلید آن خانه زهد

در دنیا او بعد از آن آنحضرت فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لا یجد الرجل حلاوة الایمان حتی لا یبالی من اکل الدنیا یعنی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمودند نمی یابد مرد حلاوة ایمان را تا آنکه باک نداشته
باشد که دنیا را چه کس میخورد مومن یا کافر و نیز آنحضرت فرمود حرام
علی قلوبکم ان تعرف حلاوة الایمان حتی تزهد فی الدنیا یعنی حرام است
بر دلهای شما شناختن حلاوة ایمان تا آنکه بی رغبت شوید نسبت با
دنیا و نیز در کتاب کفر و ایمان مذکور است از حضرت امیر المومنین روایت است
که فرمودند ان من اعوان الاخلاق علی الدین الزهد فی الدنیا
یعنی بدرستی که از یاری دهنده ترین اخلاق است بر دین زاهد بودن
در دنیا و نیز در کتاب کفر و ایمان از کافی مذکور است از حضرت
صادق علیه السلام منقول است اذا اراد الله بعبد خیرا زهده فی الدنیا
وفقهه فی الدین وبصره عیوبها ومن اوتیهن فقد اوتی
خیر الدنیا والآخرة یعنی هرگاه خواهد حق تعالی بنده را زاهد
گرداند او را در دنیا و فقیه گرداند او را در دین و بینا سازد

با عیبهای

با عیبهای دنیا او کسی که برسد با این صفات برسد به خیر دنیا
و آخرت و فرمود لم یطلب احد الحق بباب افضل من الزهد
فی الدنیا وهو ضد لما طلب اعداء الحق یعنی طلب نکند هیچ کس
حق را بدری که فاضلتر از زهد در دنیا باشد و زهد ضد آن چیزهاست
که طلب میکنند دشمنان حق راوی گوید گفتم فدایت گردم از چه چیز
است زهد فرمود من الرغبة فیها یعنی از رغبت داشتن
بدنیا و فرمود الا من صبار کریم فانما هی ایام قلائل الا انه حرام
علیکم ان تجدوا طعم الایمان حتی تزهدوا فی الدنیا یعنی کیست
صبر کننده و کریم بدرستی که دنیا چند روزی است بدانید که حرام است
بر شما یافتن طعم ایمان تا آنکه زاهد شوید در دنیا راوی گوید
شنیدم که از حضرت میفرمود ان القلب اذا صفا ضاقت به الارض
حتی یسمو یعنی بدرستی که دل هرگاه صاف شود از کدورات شهوات
تنگ میشود از برای او زمین تا آنکه عروج میکند بعالم قدس و نیز
در کتاب کفر و ایمان از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است

كرم وجهه ان الدنيا قد ارتحلت مدبرة وان الاخرة قد ارتحلت
مقبلة ولكل واحدة منهما بنون فكونوا من ابناء الاخرة ولا تكونوا
من ابناء الدنيا الا وكونوا من الزاهدين في الدنيا الراغبين
في الاخرة الا ان الزاهدين في الدنيا اتخذوا الارض بساطا
والتراب فراشا والماء طيبا وقرضوا من الدنيا تقريضا الا
ومن اشتاق الى الجنة سلى عن الشهوات ومن اشفق من النار
رجع عن المحرمات ومن زهد في الدنيا هانت عليه المصائب
الا ان لله عبادا كمن راى اهل الجنة في الجنة مخلدين وكمن
راى اهل النار في النار معذبين شرورهم مامونة وقلوبهم محزونة
انفسهم عفيفة وحوائجهم خفيفة صبروا اياما قليلة فصاروا
بعقبى راحة طويلة اما الليل فصافون اقدامهم تجري دموعهم
على خدودهم وهم يجارون الى ربهم يسعون في فكاك رقابهم
من النار واما النهار فحلماء علماء بررة اتقياء كانهم القداح
قد براهم الخوف من العبادة ينظر اليهم الناظرون فيقول مرضى

وما بالقوم

وما بالقوم من مرض ام خولطوا فقد خالط القوم امر عظيم من ذكر
النار وما فيها يعني بدرستي كه دنيا رفت حالكوني كه پشت كرد
باهلش و اخرت ميرود حالكوني كه رو ميكند بصاحبش و بايد
از براى او وهريك از دنيا و اخرت را پسران هست پس شما از پسران
اخرت باشيد و مباشيد از ابناء دنيا و اگاه باشيد كه از زاهدان
شويد در دنيا و از رغبت كنندگان باشيد در اخرت بدانيد كه
زاهدان در دنيا فرا گرفته اند زمين را از براى خود بستر و خاك را
جامه خواب و اب را شراب نيكو بريده شده اند از دنيا بريده شدن
خوب بدانيد كسى كه اشتياق بهشت دارد فراموش ميكند شهوات
دنيا را و كسى كه ميترسد از اتش جهنم بر ميگردد از ارتكاب چيزهاى حرام
و كسى كه زاهد شود در دنيا اسان ميشود بر او مصيبتها بدرستيكه خدا را
بندگان هست كه در رو شر بيقين مثل كسى اند كه مى بيند اهل بهشت را
در بهشتها و دوزخيان را در جهنم معذب بعذاب نيران
از بديهاى ايشان ايمن اند خلق و دلهاى ايشان اندوهگين است

از برای حق نفسهای ایشان پرهیزکارست وحاجتهای ایشان سبک
و فقر دشوار صبر میکنند اندک روزی چند در دنیا و می رسند در اخرت بحاجتهای
عظمی ایشان ثابت قدم اند در طاعت پروردگار و روانست شکمهای
ایشان بر خسارو ایشان استغناء می کنند از پروردگار خود در
کوشش بیمایند در ازادی کردنهای خود از اتش جهنم و اما روز چنانست
باشم و حیا و دانایان و نیکان و پرهیزکاراند کویا ایشان تیرها اند
بی پر و پیکان لاغر کرده است ایشانرا خوف الهی از عبادت و چون
نظر کند بسوی ایشان ناظری کویا ایشان بیماراند و نباشد ایشانرا
بیماری یا کویا ایشان امیخته اند با دنیا و ایشان امیخته اند با چیز بزرگی
از ذکر اتش جهنم و عذابهایی که در وست بدانکه ریاضت در لغت
عبارت از رام کردن ستور باشد و باز داشتن او از انچه قصد کند از حرکات
غیر مطلوب و ملکه کردانیدن او را اطاعت صاحب خویش در انچه
او را بران دارد از مطالب خود و درین موضع مراد از ریاضت هم
منع نفس حیوانیست از انقیاد و مطاوعت قوت غضبی و شهوی

دانچه

وانچه بان دو قوت تعلق دارد و منع نفس ناطقه از مطاوعت قوای نفس
حیوانی و نفسانی که باعث بر رذایل اخلاق و اعمال باشند مانند
غلبه حرص بر جمع مال و اقتناء جاه و توابع ان از حیلت و مکر و حقد و بغض
و غیبت و تعصب و حقد و حسد و فجور و انها که شرور از وحادث
شود و ملکه کردانیدن نفس انسانی را اطاعت عقل عملی و چیزی که
رساننده او باشد بکمالی که او را ممکن است و نصیر الملة والدین
والدین در شرح اشارات در مقامات العارفین میفرماید که در تحقیق
تنیا فشاف ریاضت ریاضت عارفان است بواسطه انکه مراد ایشان
از ریاضت رضای حق تعالی است نه غیر او و هر یک از احوال او شاغل الله
عارف را از تحصیل رضای او پس ریاضت ایشان منع نفس است
از التفات بما سوی حق جل جلاله و جبر او را متوجه داشتن بجانب
او تا اقبال بر حق و انقطاع از ما سوی ملکه شود مر نفس را بدانکه
نفس را که متابعت قوت شهوی کند بهیمی خوانند و انکه متابعت
قوت غضبی کند سبعی و انکه رذایل اخلاق و اعمال ملکه بود شیطانی

شود
نعم الله لا تحصوها موازنه نماید بر تقصیر خود در جمیع احوال واقف
اما اکر طاعت و معصیت او متساوی باشد بدانکه بازاء نعمتهای الهی
هیچ بندگی قیام نکرده است و تقصیر خود را واضح تر یابد اکر معاصی
راجح باشد فویل له ثم ویل له پس هر که طالب کمال این حساب با خود
کرده باشد از وجه طاعت در وجود نیاید مغرور شدن را با انکه جز طاعت
نکند مقصر داند و ازین جهت فرموده اند که حاسبوا انفسکم قبل
ان تحاسبوا اکر حساب خود نکند و در معصیت متمادی باشد
بوقت انکه وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا
حاسبین حساب او کنند و در عذاب ابد و خسران عظیم افتد
وحینئذ لا یؤخذ منها عدل ولا یقبل منها شفاعة اعاذنا الله
تعالی من ذلک و دیگر طریق مجاهدت نفس مراقبت است و ان است که
همیشه ظاهر خود را نگاه دارد تا از وی چیزی بوجود نیاید که حسابی را
که کرده باشد باطل کرداند یعنی محافظت احوال خود نماید تا بمعاصی
اقدام ننماید نه اشکارا و نه نهان و باطن خود را نگاه دارد تا جز

بقبل ...

سعو حصر

شوق حقیقی چیزی در ان در نیابد و شاغل او را از سلوک راه حق
باز ندارد نه قوی و نه ضعیف و این معنی هیشه نصب العین باشد
واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه بدانکه نفس انسانی
میان دو قوت یکی قوت شهوانیه و یکی عقلانیه پس قوت شهوانیه
باعث حرص او میشود بر تناول لذات بدنیه بهیمیه چون اغذیه
و جماع و مانند ان و قوت عقلانیه سبب حرص او میگردد بر فرا گرفتن
علوم حقیقیه و خصال حمیده که موصلند او را بسعادات ابدیه
و اشاره بان دو قوت است کلام حضرت عزت انجا که میفرماید
وهدیناه النجدین و جایی دیگر بیان می کند انا هدیناه السبیل
اما شاکرا و اما کفورا پس اکر قوت شهوانیه را تابع و منقاد
قوت عاقله کردانیدی از زمره رستکاران و اکر عقل را مطیع شهوت
کردی یقین شناس که در جرکه زیانکارانی و بدانکه تو نسخه جامعه
موجوداتی و چیزی از تو خارج نیست از بسایط و مرکبات و ذوات
و موجودات چنانکه حضرت امیر المومنین و قبلة الموحدین میفرماید

دوکر قدم

و در تنزیل این جمله را نفس اماره خوانده است یعنی امارة بالسوء اگر
این رذایل در وی ثابت باشد اما اگر در وی ثابت نباشد و وقتی میل
بشر کند و وقتی بخیر چون میل بخیر کند از میل بشر پشیمان شود باشد
و خویشتن را ملامت کند او را نفس لوامه خوانده است و نفسی را که بالکلیه
مایل باشد بطلب خیر او را ملکه شده باشد نفس مطمئنه فرموده و غرض
از ریاضت سه چیز است یکی رفع موانع از وصول بحق و آن شواغل ظاهری و باطنی است
دوم مطیع گردانیدن نفس حیوانی بعقل عملی که باعث باشد بر طلب کمال
سیوم ملکه گردانیدن نفس انسانی را ثبات بر آنچه معد او باشد تا قبول
فیض حق تعالی را تا بکمالی که او را ممکن باشد برسد و در قرآن مجید میفرماید
واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
یعنی هر که ترسیده باشد از خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب
و خطاب و باز داشته باشد نفس خود را از آرزوی و خواهش
بدرستی که بهشت مسکن و ماوای اوست و در جای دیگر در قرآن مجید
میفرماید قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها یعنی بدرستی که

رستکار شده

رستکار شده هر که پاک کرد نفس خود را از ادناس رذایل و نشو و نما داد
او را با نواع و اجناس فضایل و بدرستی که بی بهره ماند هر که کم کرد نفس
خود را بفسق و جهالت یا گم ساخت قدر و رتبه او را بمعصیت و ضلالت
و در کتاب تجارت از کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گروهی از لشکر را فرستاد بجهاد چون باز گشتند
فرمود مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقی علیهم الجهاد الاکبر یعنی
خوش آمدید جماعتی که کرده اند جهاد کوچکتر را و باقی مانده بر ایشان
جهاد بزرگتر گفتند یا رسول الله کدامست جهاد بزرگتر فرمود جهاد النفس
یعنی غلبه کردن بر نفس و برانگیختن او بر ملازمت طاعات و عبادات
و مجانبت از منهیات و محاسبت با نفس در جمیع حالات یعنی حساب خود
حساب کردن معاصی و طاعات تا ببیند کدام بیشتر است اگر طاعت
بیشتر باشد باز ببیند که قدر طاعت او بر معاصی با نعمتهای که خدای تعالی
در حق او کرامت کرده است چه نسبت دارد و چون مقابل طاعات
خود را بر معاصی با نعمتهای الهی که میفرماید عز من قائل وان تعدوا

دوائک فیک وما تبصر وداءک منک وما تشعر اتحسب انک
جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر ای نسخه نامه الهی که تویی
وای آینه جمال شاهی که تویی بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود
بطلب هر انچه خواهی که تویی پس ترا هر چیزی که هست من وجه شاهی
باشد لیکن در تو غالب چهار صفت است صفت ملکی و سبعی و بهیمی
و شیطانی پس از حیثیت صفت ملکی مایلی بافعال ملائکه از طاعات
و عبادات و قربت قاضی الحاجات و بواسطه صفت سبعی میل میکنی
بکردار سباع و درندگان مثل دشمنی کردن با مردمان و غلبه کردن بر
ایشان بکشتن و زدن و دشنام دادن و غیر آن و از جهت بهیمی از تو
صادر میشود افعال بهایم چون شره در خوردن و آرزوی جماع کردن
و حرص داشتن و مانند آن و بسبب قوت شیطانی از تو واقع میشود
مکرها و حیلها که موجب شرهای عظیم میشوند پس اگر بقوه مجاهده
این قوای ثلاث را از خود دور کنی و بریاضات شاقه انها را مقهور
گردانی امید هست که مراد و رستکاری عظیم یابی که الذین جاهدوا

قوت د

ستیم م

فینهدینهم

فینا لنهدینهم سبلنا واگر اماده باشد ترا جهنم را که فاما من طغی
وآثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی و در کتاب جهاد از کافی
منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از جهاد که سنت است
یا واجب جواب فرمود که جهاد چهار نوع است دو نوع واجب و دو نوع
سنت اما یکی از دو نوع واجب مجاهده کردن مرد است با نفس خود
و باز داشتن اوست از معاصی الهی و این نوع جهاد بزرگترین جهادهاست
و در کتاب کفر و ایمان منقول است که جابر گفت من بخدمت امام محمد
باقر علیه السلام رفتم فرمود یا جابر انه من دخل قلبه صافی خالص دین الله
شغل قلبه عما سواه یا جابر ما الدنیا وما عسی ان تکون الدنیا هل هی
الا طعام اکلته او ثوب لبسته او امراة اصبتها یا جابر ان المؤمنین
لم یطمئنوا الی الدنیا ببقائهم فیها ولم یامنوا قدومهم الاخرة
یا جابر الاخرة دار القرار والدنیا دار فناء و زوال ولکن اهل الدنیا
اهل غفلة وکان المؤمنین هم الفقهاء اهل فکرة وعبرة لم یصمهم
عن ذکر الله جل اسمه ما سمعوا باذانهم ولم یعمهم عن ذکر الله ما راوا

یا جابر والله ان الخیر ... فقال ... وما ... [illegible]

من الزينة باعينهم ففازوا بثواب في الاخرة كما فازوا بذلك العلم واعلم
يا جابر ان اهل التقوى ايسر اهل الدنيا مؤونة واكثرهم لك معونة تذكر
فيعينونك وان نسيت ذكروك قوالون بامر الله قوامون على امر الله
قطعوا محبتهم بمحبة ربهم ووحشوا الدنيا لطاعة مليكهم ونظروا
الى الله عز وجل والى محبته بقلوبهم وعلموا ان ذلك هو المنظور اليه
لعظيم شانه فانزل الدنيا كمنزل نزلته ثم ارتحلت عنه او كمال وجدته
في منامك فاستيقظت وليس معك منه شيء اني انما ضربت
لك هذا مثلا لانها عند اهل اللب والعلم بالله كفيء الظلال
يا جابر فاحفظ ما استرعاك الله عز وجل من دينه وحكمته ولا تسالن
عما لك عنده الا ما له عند نفسك فان تكن الدنيا على غير ما وصفت
لك فتحول الى دار المستعتب فلعمري لرب حريص على امر قد شقي به
حين اتاه ولرب كاره لامر قد سعد به حين اتاه وذلك قول الله
عز وجل وليمحص الله الذين امنوا ويمحق الكافرين يعني اي جابر
والله من انديشه هاي شما ومشغول است دل من كه شم فلان بكردم حيرت

شغل شما وچه اندوه است دل شما را فرمود اي جابر كسي كه در آيد در دل
او خالص وصافي دين خدا مشغول شود دل وي از ما سواي او تعالي اي
جابر چه چيز است دنيا وچه اميد توان داشت بر بودن دنيا آيا
دنيا بغير طعامي كه بخوري ولباسي كه بپوشي وزني كه با او برسي چيز ديگر هست
اي جابر بدرستي كه مومنان آرام نميگيرند بدنيا كه باقي مانند در دنيا وايمن
نيستند از رفتن بعالم بقا اي جابر آخرت خانه قرار است ودنيا خانه
زوال وفنا اما اهل دنيا اهل غفلتند ومومنان جماعت دانايانند
كه تفكر ميكنند در آلاء ونعماء الهي وپند ميگيرند از هر چيزي كه مشاهده
مينمايند كر نميگرداند ايشان را از ذكر الهي آنچه مي شنوند بگوشهاي خود
وكور نمي كند ايشان را از ذكر الهي آنچه مي بينند از زينت دنيا بچشمهاي
خود پس فيروزي مييابند بثواب آخرت همچنانكه فيروزي يافته اند
بعلم ودانايي بدان اي جابر كه اهل تقوي آسان ترين اهل دنيا است
باحتياج معيشت ايشان وبيشتر از همه خلق است ياري دادن ايشان
ترا اگر متذكر باشي ترا اعانت كنند واگر فراموش كني ترا بياد آورند

بسيار گوينده اند امر حق را وپيرايستادگي دارند بر كار حق بريده اند
محبت خود را از خواهشها وآرزوها بسبب محبتي كه دارند با پروردگار
خود وديده اند از دنيا بواسطه طاعت وبندگي پادشاه خود ونظر
كنند بسوي خداي تعالي ومحبت او بديدهاي دل وبدانيد كه اوست سزاوار
نظر كردن پس اي جابر بدان دنيا را مثل منزلي كه فرود آيي در روي پس كوچ كني از
ان يا مثل مالي كه بيابي او را در خواب پس چون بيدار شوي نباشد با تو
از ان چيزي بدرستي كه اينكه من زدم از براي تو اين مثل را بواسطه آنست
كه دنيا نزد اهل عقل وعلم بالله چون سايه چيزيست كه سايه افكند
اي جابر پس نگاه دار آن چيزي را كه خداي تعالي خواسته است از تو
نگاه باني كردن او را از دين او وحكمت او وسوال مكن از آنچه تراست
نزد او الا آنچه او راست نزد تو پس اگر بوده باشد دنيا بر وجهي غير آنچه
من وصف كردم از براي تو پس برو رو آور بدار رضا كه بسي قسم
بعمر من كه بسا كسي كه حريص باشد بر كاري وشقي شود بسبب آن كار
چون حاصل شد او را وبسا كسي كه مكروه طبعش باشد كاري

سعادتمند شود بان چون ميسر شود او را واين كلام خداي تعالي است
در قرآن مجيد كه ميفرمايد وليمحص الله الذين امنوا ويمحق الكافرين
يعني بايد كه پاك گرداند خداي تعالي از گناه مومنان را ونبود گرداند
كند كافران يعني مومنان چون كاري كه موجب شقاوت باشد ميخواهند
مرتكب شوند ايشان را بانفس خود وانگذارد وكافران را بانفس ايشان
باز گذارد تا هر كار كه خواهند كنند تا بان مستوجب آتش جهنم شوند
ودر كتاب كفر وايمان منقولست از حضرت صادق عليه السلام كه فرمود
حضرت امير المومنين نوشت به بعض اصحاب خود او صيك بتقوى
بتقوى من لا يحل معصيته ولا يرجى غيره ولا الغنى الا به فان
من اتقى الله عز وقوى وشبع وروى ورفع عقله عن اهل الدنيا
فبدنه مع اهل الدنيا وقلبه وعقله معاين الاخرة فاطفأ بضوء
قلبه ما ابصرت عيناه من حب الدنيا فقذر حرامها وجانب
شبهاتها واضر والله بالحلال الصافي الا ما لا بد منه من كسرة
يشد بها صلبه وثوب يواري به عورته من اغلظ ما يجد

رعاه

واخشى ولم يكن له في الابد منه ثقة ولا رجاء فوقف نفسه و
على خالق الاشياء فجد واجتهد واتعب بدنه حتى بلت
الاضلاع وغارت العينان فابدل الله له من ذلك قوة في بدنه
وشدة في عقله وما ذخر له في الآخرة اكثر فارفض الدنيا فان حب
الدنيا يعمي ويصم ويبكم ويذل الرقاب فتدارك ما بقي من عمرك
ولا تقل غدا وبعد غد فانما هلك من كان قبلك باقامتهم
على الاماني والتسويف حتى اتاهم امر الله بغتة وهم غافلون
فنقلوا على اعوادهم الى قبورهم المظلمة الضيقة وقد اسلمهم
الاولاد والاهلون فانقطع الى الله بقلب منيب من رفض الدنيا
وعزم ليس فيه انكسار ولا انخزال اعاننا الله واياك على طاعته
ووفقنا الله واياك لمرضاته يعني وصيت میکنم ترا و نفس خود را
بترس کسی که روا نیست عاصی شدن برا او و امید نتوان داشت
بغیر او و غنی و دارندگی نیست مگر با او پس بدرستی که هر کس
بترسد از خدای تعالی عزیز شود و قوی گردد و سیر شود از گرسنگی

و سیراب شود

و سیراب شود از تشنگی و برداشته شود عقل او از اهل دنیا پس بدن
او با اهل دنیا باشد و دل و عقل او مشاهده آخرت نماید پس
فرونشاند بروشنی دل خود آنچه بیند چشمهای او از محبت دنیا
پس نخورد حرام دنیا را و دوری کند از مالهای شبهه ناک و
کند والله از حلال صافی بگرفتندی که او را ناچار باشد از لقمه که
پشتش بان قایم باشد و از خرقه که بپوشد با او عورت خود را
از غلیظ ترین و درشت ترین آنچه باید و نباشد او را در چیزی که
ناچار است او را از آن اعتمادی و امیدی پس واقع است امید
او بر خالق اشیا پس سعی و کوشش کند و بتعب اندازد بدن
خود را تا آنکه نمودار شود استخوانهای پهلوی او و پنهان رود
چشمهای وی پس عوض این خدای تعالی قوتی میدهد بدن او را
و شدتی عقل او را و آنچه ذخیره شده است از برای او در آخرت
بیشتر است از آنچه در دنیا باو میدهند پس ترک کن دنیا را
که دوستی او کور میگرداند صاحبش را و کر و گنگ و خوار و ذلیل

سکند اهل خود را پس تدارک کن آنچه از عمرت باقی مانده است و مکو
فردا و پس فردا بدرستی که هلاک شدند جماعتی که پیش از تو بودند
بسبب ایستادگی کردن بر سر آرزوها و خواهشها و هر کار را استعجیل در رسیده
کردند تا امر خدای تعالی بر ایشان ناگاه ایشان غافل
بودند و بردند ایشان را بر بالای پاره چوبها بسیرهای تاریک و تنگ
و انداختند ایشان را اولاد و اصحاب ایشان در مهلکه قبر پس روی
آرید بدرگاه الهی با دل باز کرده بسوی او و از آرزوها بوسیله ترک
دنیا و آهنگ کردن بسوی عقبی آهنگی که نه در آن شکستگی باشد
و نه بریدگی شلت یاری کند خدای تعالی ما را و ترا بر طاعت خویش
و توفیق دهد ما را و ترا در تحصیل رضای خود باب سوم در بیان
صمت بدانکه صمت خاموش داشتن زبانست از غیر مواعظ
و حکم و ذکر الهی یا منع هر یک از جوارح است از ارتکاب معصیت و مناهی
یا باز داشتن دل است از التفات بغیر عالم الاسرار کما هو و بالجمله
چنانکه نطق در محلش از صفات رجال است صمت نیز در موضعش

از اشرف خصال

از اشرف خصال است صمت کاسب هیبت و مفتاح خزاین رحمت
و دلیل هر خیر و از دل زداینده زنگ هر عثرات است حضر ره صلحان
دولت صمت است مفتاح کنوز و فیض رحمت صمت است از صمت
طلب ایمنی از آفات کاصل هر عیشها و عشرت صمت است و در
کتاب کفر و ایمان از کافی منقولست از حضرت امام رضا علیه السلم
که فرمودند من علامات الفقه الحلم و العلم و الصمت ان الصمت
باب من ابواب الحکمة ان الصمت یکسب المحبة انه دلیل علی کل خیر
یعنی از نشانهای علم آخرت حلم است و علم و صمت بدرستی که صمت
دریست از درهای حکمت و بصمت کسب کرده میشود محبت و اوست
دلیل هر خیر و رحمت و در کتاب کفر و ایمان از کافی از حضرت امام
محمد باقر رویت که ان شیعتنا الخرس یعنی بدرستی که شیعه
ما لالانند و در کتاب کفر و ایمان از کافی روایت از حضرت صادق
علیه السلم که فرمودند قال لقمن لابنه یا بنی ان کنت زعمت ان
الکلام من فضة فان السکوت من ذهب یعنی که لقمن به پسرش گفته که

ای فرزند اگر گمان ببری که سخن کردن از نقره است پس بدرستی که خاموش
بودن از طلاست و نیز در کتاب کفر و ایمان مذکور روایت از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمودند لا یعرف عبد حقیقة
الایمان حتی یخزن من لسانه یعنی نمی شناسد هیچ بنده حقیقت
ایمان را تا اگر پنهان دارد او را از زبانش یعنی بزبان نیاورد و در
در کتاب کفر و ایمان مذکور از آن حضرت روایت که فرمودند
نجاة المؤمن فی حفظ لسانه یعنی نجات یافتن مومن از آفات
ظاهری و باطنی در نگاه داشتن زبان اوست و نیز در کتاب مذکور در کفر و ایمان
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمودند کان المسیح صلی الله
علیه یقول لا تکثروا الکلام فی غیر ذکر الله فان الذین یکثرون الکلام
فی غیر ذکر الله قاسیة قلوبهم ولکن لا یعلمون یعنی حضرت عیسی صلوات الله
و سلامه علیه میفرمود بسیار سخن مکنید در غیر ذکر الهی بدرستی که آنها
که بسیار سخن میکنند در غیر ذکر الهی سخت است دلهای ایشان اما
ایشان نمیدانند و نیز در کتاب مذکور روایت از حضرت امام زین العابدین علیه السلام

که فرمودند

که فرمودند ان لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح
فیقول کیف اصبحتم فیقولون بخیر ان ترکتنا بدرستی که زبان
فرزند آدم می ایستد بر سر جمیع جوارح هر صباح و میگوید چگونه
صباح کردید میگویند بخیر و خوبی اگر بگذاری تو ما را و نیز در کتاب
مذکور روایت که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و گفت وصیت کن مرا یا رسول الله فرمود [محافظت کن] زبانت را باز گفت
وصیت کن مرا یا رسول الله باز فرمود محافظت کن زبانت را
باز گفت وصیت کن مرا یا رسول الله باز فرمود محافظت کن زبانت را
وای بر تو هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد
السنتهم ای آیا می اندازد مردم را سرنگون در آتش غیر از حصائد
زبانهای ایشان یعنی سخنانی که موجب بریدن زبانهای ایشانست
و در کتاب کفر و ایمان از کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یعذب الله اللسان
بعذاب لا یعذب به شیئا من الجوارح فیقول ای رب عذبتنی

بعذاب لم تعذب به شيئاً فيقال له خرجت منك كلمة فبلغت مشارق
الارض ومغاربها فسفك بها الدم الحرام وانتهب بها المال الحرام
وانتهك بها الفرج الحرام وعزتي لاعذبنك بعذاب لا اعذب
شيئاً من جوارحك يعنى عذاب كند خداى تعالى زبان را بعذابى كه
عذاب نكند بآن هيچ يك از جوارح را پس زبان بگويد اى پروردگار من
عذاب كردى مرا بعذابى كه عذاب نكنى بآن هيچ چيز را پس بگويد باو
بيرون آمد از تو كلمه و رسيد بشرقهاى زمين و غربهاى آن پس ريخته
شد بآن كلمه خون حرام و غارت كرده شد بآن مال حرام و برده شد
بآن حرمت فرج حرام قسم بعظمت من كه عذاب كنم بعذابى كه عذاب نكنم بآن
هيچ يك از جوارح را و در كتاب كفر و ايمان از كافى از حضرت
امام رضا عليه السلام رويتست كه فرمودند كان الرجل من بني اسرائيل اذا
اراد العبادة صمت قبل ذلك عشر سنين يعنى مردى از بنى اسرائيل
هرگاه ميخواست عبادت كند خاموش ميبود پيش از آن ده سال
بدانكه آفات زبان بسيارست اما بدترين آنها يكى غيبتست

وان ست

وان آنست كه ذكر كنى عيب كسى را در حالت غايب بودن او از اخلاق
يا افعال يا معاملات يا مذهب يا جهل يا امثال آن كه در او باشد و حق
تعالى از آن خشنود نباشد و در حديث وارد است كه غيبت سخت تر از زناست
و ميخورد حسنات را همچنانكه آتش هيمه را و وحى كرد خداى تعالى
بحضرت موسى عليه السلام كه كسى كه غيبت ميكند اگر توبه كند آخر كسى كه به بهشت
رود در اوست و اگر توبه نكند اول كسى كه بجهنم رود در اوست و عياذاً
بالله اگر غيبت كسى كنى بايد برو رفتى التماس كنى تا ترا حلال كند اگر
بتو رسد از خداى تعالى طلب آمرزش كنى از براى خود و يكى ديگر بهتانست
يعنى دروغ بستن بكسى در كتاب كافى از حضرت صادق عليه السلام
منقولست كه كسى كه بهتان كند بكسى مومنى يا مومنه بچيزى كه در او
نباشد برانگيزد خداى تعالى او را در طينت خبال راوى گويد
پرسيدم چه چيزست طينت خبال فرمود كه چرك و ريمى كه بيرون
آيد از فرجهاى زناكاران و يكى ديگر تعيير است يعنى سرزنش كردن
كسى را در كتاب كافى از حضرت صادق عليه السلام كه فرمود كه كسى كه منقولست م

سرزنش كند مومنى را سرزنش كند خداى تعالى او را در دنيا و آخرت
و نيز در كتاب كافى از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقولست كه
فرمود كه كسى كه فاش كند كار زشتى را كه از كسى سر زده مثل كسى باشد
كه آن كار را كرده باشد و كسى كه سرزنش كند مومنى را بچيزى نميرد تا مرتكب
آن شود و يكى ديگر دروغ است و دروغ خراب كننده ايمانست
در كتاب كافى از حضرت امير المومنين عليه السلام مرويست كه مومن نمى يابد
ايمان را تا ترك كند دروغ گفتن را و يكى ديگر دشنام دادن و لعن كردن
مومنانست و در كتاب من لا يحضره الفقيه مرويست از حضرت رسول
صلى الله عليه و آله كه دشنام دادن مومن فسق است و در كتاب كافى
از امام محمد باقر عليه السلام مرويست كه لعن هرگاه از دهن صاحبش
بيرون مى آيد مترد د ميشود ميانه لاعن و آن كسى كه لعنش ميكند
اگر يافت كسى كه مستحق لعن باشد بسوى او ميرود و اگر نه برميگردد
برصاحبش

باب چهارم در بيان جوع و سهر

بدانكه از جمله
صفات سالكان مسالك حقيقت و مسافران مراحل طريقت

جوع و سهر است و درويش اين طايفه اتصاف باين دو صفت
بهترين هنرهاست زيرا كه معشوق از اين دو صفت مبراست و شيوه
عاشق آنچه جز او است مبراست رباعى عشاق ترا خوردن و خواب
نيست پرواى لباس خوب پوشيدن نيست مستغرق قلزم
شهودند چنانكه يك لحظه مجال ما سوى ديدن نيست نور آفتاب
جوع چون از مشرق دل سالكان طلوع نمايد خورشيد جمال معشوق
ازل از پس كوه حجاب نقاب برانداخته شد و جور مفارقت برون
نور افروز مواصلت مبدل كرده چنانچه در حديث قدسى وارد است
بجوع تزكى و بجرد تتصل جوع غذاى روح و طعام دل و صحت بدنست
و بجوع عاشق صادق ممتحن است ولنبلونكم بشيء من الخوف
والجوع جوع چون ينبوع حكمت الهى است و شبع موجب غضب پادشاهى
جوع صفت اصفياست و شبع خصلت نا بمانان هوا اين الثريا
من الثرى در كتاب مكارم الاخلاق مرويست از حضرت رسول
صلى الله عليه و آله كه فرمودند الحكمة الجوع والتباعد من الله الشبع نور خ

والقربة الى الله حب المساكين والدنو منهم نور حكمت الهی گرسنگی است
و دوری از خدای تعالی سیری و نزدیکی بسوی حق تعالی دوستی درویشان
و نزدیک شدن با ایشان و نیز در مکارم فرموده لا تميتوا القلوب
بكثرة الطعام والشراب فان القلوب تموت كالزروع اذا كثر عليها
الماء یعنی ممیرانید دلها را آب بسیار خوردن و آشامیدن که دلها
می میرد چون زراعتها که آب بسیار خورد و نیز در مکارم فرموده لا تشبعوا
فيطفئ نور المعرفة من قلوبكم ومن بات يصلي في خفة من الطعام باتت
الحور العين حوله سیر مخورید که فرو می نشاند سیری نور معرفت را از
دلهای شما و کسی که دریابد شب را در سبکی از طعام شب را بروز آرند
حور العین دور او و نیز در کتاب مکارم الاخلاق از آنحضرت منقولست
که فرمودند یا علی اربعة يذهبن ضياعا الاكل على الشبع والسراج
في القمر والزرع في السبخة والصنيعة عند غير اهلها از برای علی
چهار چیزست که بیرون بتلف خوردن بر سیری و چراغ در ماهتاب
و زراعت در زمین شوره و کردار نیک پیش غیر اهلش و نیز در کتاب

مکارم الاخلاق

مکارم الاخلاق منقولست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که موعظه
کرد ابن مسعود را و فرمود یا ابن مسعود بدرستی که خدای تعالی برگزید
موسی را بکلام و مناجات وقتی که دید سبزی تره را در شکمش از لاغری
و سؤال نمیکرد موسی وقتی که در آمد در سایه بود از برای اینکه طعامی
که بخورد از گرسنگی یا ابن مسعود اگر خواهی خبر دهم ترا از حال نوح
نجی الله او زندگانی کرد هزار سال بپنجاه سال کم چون صباح میکرد
میگفت شام نخواهم کرد و چون شام میکرد میگفت صباح نخواهم
کرد و لباس او پشم بود و طعام او جو و اگر خواهی خبر دهم ترا از حال
داود که خلیفه الله بود در زمین لباس او پشم بود و خوراک او جو
و اگر خواهی خبر دهم ترا از حال سلیمان علیه السلام با وجود ملک و پادشاهی که داشت
میخورد جو را و میداد بمردم نانهای سفید را و چون شب در می آمد
دستش را بگردنش می بست و می ایستاد بنماز تا صبح و اگر خواهی خبر دهم
ترا از حال ابرهیم که خلیل الرحمن بود لباس او پشمینه بود و طعام او
جو و اگر خواهی خبر دهم ترا از حال یحیی علیه السلام لباسش از برگ درخت

خرما بود و طعامش برگ درخت و اگر خواهی خبر دهم ترا از حال عیسی بن
مریم علیهما السلام او عجب حالی داشت میگفت نان خورشم گرسنگی است
و شعارم خوف الهی و لباسم پشم و اسبم هر دو پای منست و چراغ
من در شب ماه و پوششم در زمستان مشرقهای آفتاب و میوه
و ریحان من سبزیهای زمین از آنچه میخورند وحشیان و چهارپایان
در شب داخل میشوم و چیزی ندارم و صباح میکنم و چیزی ندارم و کسی
نیست در روی زمین دارنده تر از من و نیز فرمود یا ابن مسعود النار
لمن ركب محرما والجنة لمن ترك الحلال فعليك بالزهد فان ذلك
مما يباهي الله به الملائكة ويقبل عليك بوجهه ويصلي عليك الجبار
ای پسر مسعود آتش جهنم از برای کسیست که مرتکب حرام شود و بهشت
کسی راست که ترک حلال کند پس بر تو باد که زهد پیشه کنی در دنیا
که زهد چیزیست که مباهات میکند باو خدای تعالی با ملائکه و اقبال
میکند بسوی تو بذات مقدس خود و رحمت میکند بر تو جبار ای ابن مسعود
سيأتي من بعدي اقوام يأكلون طيب الطعام والوانه ويركبون الدواب

و یزینون

ويتزينون بزينة المرأة لزوجها ويتبرجن تبرج النساء
وزيهم مثل زي الملوك الجبابرة هم منافقوا هذه الامة في
آخر الزمان شاربون القهوات لاعبون بالكعاب راكبون
الشهوات تاركون الجماعات راقدون عن العتمات مفرطون
في الغدوات يقول الله تعالى فخلف من بعدهم خلف اضاعوا
ای پسر مسعود — الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا زود باشد که
بیایند بعد از من جماعتی که بخورند طعامهای خوب گوناگون و سوار
شوند اسبان تیز رفتار و زینت کنند چون زینت زنان از برای
شوهرش و آراسته کنند خود را چون آراسته کردن زنان خود را
و زی و صورت ایشان صورت پادشاهان جبار باشد ایشان
منافقان این امتند که می آیند در آخر الزمان می آشامند
شربتها و بازی میکنند با دختران نارپستان و پیروی میکنند
خواهشها و آرزوهای خود را و وامیگذارند جماعات را و میخوابند
وقت نماز خفتن تا فوت شود از ایشان و تقصیر میکنند در عمل

کردن دروا وفات صبح وخدای تعالی در قران کریم از احوال جمعی
سیهدو سیفرماید که بعضا از ایشان می اینجا جمعی که ضایع میکنند
نماز را و پیروی مینمایند ارزوها و خواهشهای نفس را پس زود باشد
که انداخته شوند در غی که وادیست در جهنم یا ابن مسعود مثلهم
مثل الدفلی زهرتها حسن وطعمها مر کلامهم الحکمة ودواء واعمالهم
داء لا یقبل الدواء افلا یتدبرون القران ام علی قلوب اقفالها
ای پسر مسعود مثل این طایفه مثل حنظل است که رنگ و صورتش
نیکوست ومزه اش تلخ سخن کردن این جماعت در حکمت دوا است وعملهای
ایشان بیماریست که دوا اندر نیست آیا اندیشه نمیکنند قرآن را یا بر
ایشان قفلهاست یا ابن مسعود ما یغنی من یتنعم فی الدنیا
اذا اخلد فی النار یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم
غافلون یبنون الدور ویشیدون القصور ویزخرفون المساجد
لیست همتهم الا الدنیا عاکفون علیها معتمدون فیها والهتهم
بطونهم قال الله تعالی وتتخذون مصانع لعلکم تخلدون

واذا بطشتم

واذا بطشتم بطشتم جبارین فاتقوا الله واطیعون ای پسر مسعود
چه چیز غنی میسازد کسانی را که تنعم میکنند در دنیا هرگاه مخلد
باشند در آتش جهنم میدانند ظاهری از زندگانی دنیا و از آخرت
غافلند میسازند سراها و بلند میگردانند کوشکها را و زخرف
میکنند مساجد را و نیست مقصود ایشان الا دنیا و رو کننده اند
بسوی او واعتماد دارند بران و خداهای ایشان شکمهای ایشانست
میفرماید خدای تعالی در قران مجید که فرا میگیرند کوشکهای محکم تا باشد که
مرتفع را که شاید جاوید خواهید بود در آن و چون خواهید شدت
کنید بر کسی سخت میگیرید بر وی در حالتی که متکبرانید بر کشان
پس بترسید از خدای تعالی و اطاعت کنید مرا سیفرماید خدای تعالی
افرایت من اتخذ الهه هویه واضله الله علی علم وختم علی سمعه
وقلبه الایة فاهو الاسناف جعل دینه هواه والهه بطنه کل ما اشتهی
من الحلال والحرام لم یمتنع منه قال الله تعالی وفرحوا بالحیوة الدنیا وما الحیوة الدنیا
فی الاخرة الا متاع یعنی آیا چون می بینی کسی را که فرا گرفت خدای

خویش خواهش و آرزوی خود را او را گمراه ساخت خدای از روی علمی که
او راهست بنابر آنکه مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود
و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند و گردانید پوششی بر چشم او تا حق
نبیند و باطل بین باشد پس کیست که راه نماید او را بعد از فرو گذاشتن
خدای تعالی او را آیا پند نمی‌گیرید و متنبه نمی‌شوید نیست کسی که چنین
باشد مگر منافقی که گردانیده باشد بت خود هوا و آرزوی خود را و خدای
خود شکم خود را هرچه خواهد از حلال و حرام امتناع نکند از آن میفرماید
خدای تعالی که خوشحال شوید بر زندگانی دنیا و نیست زندگانی دنیا
در آخرت مگر چیز سهل و زبون یابن مسعود [illegible] قبلتهم نساؤهم
و شرفهم الدراهم والدنانیر همتهم بطونهم اولئک شر الاشرار الفتنة
منهم والیهم تعود ای پسر مسعود قبله ایشان زنان ایشانست
و شرف ایشان درهم و دینار است همت ایشان شکمهای ایشانست
ای جماعت بدترین باشند فتنه و شین از ایشان بهم میرسد
و بایشان راجع میشود و در کتاب الاطعمه از کافی منقولست از حضرت

رسول

از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمودند یأکل المؤمن فی معاء
واحد و یأکل الکافر فی سبعة امعاء یعنی مؤمن میخورد اندکی که یک
روده اش پر شود و کافر آنقدر میخورد که هفت روده اش پر شود
و در کتاب الاطعمه از کافی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمودند
کثرة الاکل مکروه یعنی بسیار خوردن مکروه است و اجتناب باید
کرد از آن و دیگر در کتاب الاطعمه از کافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایتست که فرمودند بئس العون علی الدین قلب نخیب و بطن رغیب
و نعظ شدید یعنی یاری دهنده ایست بر دین دل ترسنده از غیر الهی
و شکم فراخ و حرص بر جماع و در کتاب الاطعمه از کافی از حضرت
صادق علیه السلام روایتست که گفت بابی بصیر ان البطن لیطغی من اکله
و اقرب ما یکون العبد من الله اذا خف بطنه و ابغض ما یکون العبد
الی الله اذا امتلأ بطنه بدرستی که شکم طغیان میکند از سیر خوردن
و نزدیکتر از همه اوقات بنده بخدای تعالی وقتی که گرسنه باشد
و دشمن ترست خدای تعالی بنده از همه اوقات وقتی که سیر باشد

ودر کتاب اطعمه کافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
اطولکم جشاء فی الدنیا اطولکم جوعا یوم القیمة یعنی سیر ترین
شما در دنیا گرسنه ترین شما خواهد بود در آخرت و در کتاب اطعمه کافی
از حضرت صادق علیه السلم منقولست که فرمود الاکل علی الشبع یورث
البرص یعنی خوردن بر سیری موجب پیسی است و در کتاب مذکور
از حضرت صادق علیه السلم مرویست که فرمودند ان الله یبغض کثرة الاکل
یعنی خدا دشمن است بر خوردن و نیز فرمود لیس بد لابن آدم من اکلة
یقیم بها صلبه فاذا اکل احدکم طعاما فلیجعل ثلث بطنه للطعام
وثلث بطنه للشراب وثلثه للنفس ولا تسمنوا سمن الخنازیر للذبح
یعنی نیست چاره فرزند آدم را از خوردنی که پشتش بان قایم باشد
پس هرگاه یکی از شما طعامی بخورد باید بگرداند ثلث شکمش را از برای طعام
وثلثی از برای آب وثلثی از برای نفس و فرمود که فربه مشوید چو
فربه شدن خوکان از برای ذبح و در کتاب مذکور از امام محمد باقر
مرویست که فرمود اذا شبع البطن طغی یعنی چون سیر شوید شکم طغیان

می کنند

می کنند نیز فرمود ما من شیء ابغض الی الله عز وجل من بطن مملو
یعنی نیست چیزی که خدای تعالی دشمن تر باشد از شکم پر و در عیون
اخبار الرضا منقولست که سلمان ابا ذر را در ضیافت طلبید
ابا ذر داشت پاره نان خشکی آن را بیرون آورد و تر کرد از آب
ابو ذر گفت چه خوب بودی اگر با این نان نمک می بودی برخاست سلمان
و مطهره اش را گرو کرد و نمک خرید و آورد ابو ذر نان بخورد و نمک
بران می پاشید و میگفت شکر و سپاس آن خدائی که ما را این قناعت
روزی کرد سلمان گفت اگر قناعت می بود مطهره در گرو نمی شد و نیز
در عیون اخبار الرضا منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
که فرمودند ما شبع النبی صلی الله علیه و آله من خبز بر ثلثة ایام حتی
مضی لسبیله یعنی سیر نخورد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نان
گندم سه روز تا از دنیا رحلت کرد و علامه قدس سره در شرح تجرید
در مبحث امامت نقل میکند از سوید بن غفله که او گفت روزی رفتم
بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آن حضرت نانی سبو آورد برای ما

کشود نان جو خشک پاره پاره از ان برون اورد و اندکی از ان خورد
من کفتم یا امیر المومنین چرا سر این انبان را مهر می کنید فرمود می ترسم که
حسنین روغن زیتون یا روغن دیکر دران مالند و نیز در کتاب صحیح
تحویل سفر باید وکان نعلاه علیه السلم من لیف ویرقع قمیصه بجلد تارة
وبلیف اخری وقال اذا ائتدم فانما یأتدم بالملح او الخل فان ترقی فبنبات
الارض فان ترقی فبلبن وکان لا یاکل اللحم الا قلیلا ویقول لا
تجعلوا بطونکم مقابر الحیوانات وطلق الدنیا ثلثا یعنی نعلین آنحضرت
از لیف خرما بود و بر پیراهن مبارک وصله میدوخت کاه از پوست
وکاه از لیف خرما و با نان کم نان خورش میخورد اکر تکلف میکرد نمک
تناول میفرمود یا سرکه و اکر بسیار تکلف می بود سبزی بود خورش ایشان
و اکر بیشتر تکلف میفرمود شیر نان خورش میکرد و بکمی کوشت
میخورد و میکرد اندک و میفرمود مکردانید شکمهای خود را قبرهای حیوانات
و دنیا را سه طلاق داده بود و در کتاب اطعمه از کافی منقولست از حضرت
صادق علیه السلم که میفرمود حضرت امیر المومنین علیه السلم شبیه ترین مردم بود

بحضرت رسول صلی الله علیه و اله در چیزی خوردن و این صفت داشت
که خود نان و سرکه و زیتون میخورد و بمردم نان و کوشت میداد
و همچنین در کتاب اطعمه از کافی منقولست که عجلان که یکی از راویان
حضرت صادق علیه السلم است کفت شبی بنماز خفتن در خدمت
انحضرت بودم سفره اوردند در ان سرکه و زیتون و کوشت بود
کوشت را برمیداشت و پیش من میکذاشت و خود سرکه و زیتون
تناول میفرمود و کوشت نمیخورد و میفرمود اینست طعام ما و طعام
انبیا نقلست از بعضی عرفا که فرمودند بلیه حضرت ادم علی نبینا
و علیه السلم در خوردن بود و این بلیه فرزندان اوست تا روز قیامت
چنانکه حکیم سنائی قدس سره میفرماید شعر اول عقده در ره ادم
بود نای کلو و طبل شکم وحکایتست از سهل بن عبدالله که فرمود
که یک لقمه از عشا خوردن کم کنم دوست تر است پیش من از احیاء یکشب
و یحیی بن معاذ میفرمود که اکر کرسنکی را میفروختند در بازار سزاوار
بود اهل اخرت را که نخرند چیز دیکر سوی ان و در کتاب مصباح الشریعه

منقولست که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام میفرمودند ترک اللقمة
مع الضرورة الیها احب الی من قیام عشرین لیلة یعنی ترک
یک لقمه با وجود ضرورت بآن دوست ترست مرا از احیای بیست شب
و نیز در کتاب مذکور منقولست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که
فرمودند ما ملا ابن آدم وعاء اشر من بطنه یعنی پر نکرد فرزند آدم ظرفی
که بدتر از شکمش باشد و در کتاب مذکور از حضرت عیسی علیه السلام منقولست
فرمودند ما مرض القلب باشد من القسوة و ما اعتلت نفس باصعب
من نقص الجوع و هما زمام الطرد و الخذلان یعنی هیچ مرضی دل را شدیدتر
از سختی سیری نیست و هیچ علتی نفس را دشوارتر از کمی گرسنگی نه دشوارتر
و این هر دو مهار ذلت و خواری اند و نیز در مصباح الشریعه مذکورست
که چیزی ضررسان تر از بسیار خوردن نیست دل را و این موجب
دو چیزست سختی دل و برانگیختن شعله شهوت و در کتاب مذکور از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که فرمودند قلة الاکل محمودة فی کل حال
و عند کل قوم لان فیه المصلحة للباطن و الظاهر یعنی کم خوردن خوبست

در هر حال

در هر حال و نزد هر کس از جهت آنکه مصلحت ظاهر و باطن در آنست
و در کتاب من لا یحضره الفقیه منقولست از حضرت صادق علیه السلام
که از آبای طیبین خود نقل میکرد که حضرت امام حسن علیه السلام میفرمود
در مایده دوازده خصلت است که واجبست بر هر مسلمان که بداند
از آن چهار آن فرض است و چهار سنت و چهار تادیب اما چهار خصلت
فرض معرفت منعم و رضا بداده او و بسم الله گفتن و شکر گذاری کردن
و چهار سنت دست شستن پیش از چیزی خوردن و نشستن بر جانب
چپ و خوردن به سه انگشت و لیسیدن انگشتها و چهار تادیب است
پیش خود خوردن چیزی و لقمه را کوچک برداشتن و خوب خاییدن
و بر روی مردم کم نگریستن دیگر باید هر چیزی بخورد بلکه هر چه خواهد
که دست بکشد چنانکه در مکارم الاخلاق مذکورست که حدیثی اشعار
دال است بر آنکه می باید که با ملکی اندک قدر راضی باشد از خدای تعالی
او نیز با اندکی از عمل از و راضی شود و در کتب اعظم در چیزی خوردن اجتناب
از حرام و شبهات است و در کتاب مکارم الاخلاق مذکورست از حضرت

رسول صلی الله علیه و آله که فرمودند هرگاه واقع شود لقمه حرامی در شکم
بنده لعنت کنند او را هر ملکی که در آسمان و زمین اند تا آن لقمه در شکم
اوست نظر نکند خدای تعالی بجانب او نظر رحمت و کسی که بخورد لقمه از حرام
مستوجب غضب الهی شود و اگر توبه کند خدای تعالی توبه او را قبول کند
و اگر بمیرد آتش از برای او اولیست از هر چیز و فرمود که کسی که بخورد
حلال را باید ملکی بر سر او و استغفار کند از برای او تا فارغ شود
از خوردن و در کتاب معیشت از کافی منقولست از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که حضرت رسول صلعم فرمود عبادت ده جزوست و افضل آن طلب حلال است
و احادیث در باب اجتناب از حرام و شبهه بسیارست که این مختصر را
وسعت ذکر آن نیست بدانکه سهر کردنیست که شرف صفات انسانست
و خواب خواریست که در راه سالکان مسلک ایقانست اینجا
در حدیث میفرماید شرف المومن قیامه باللیل و اینجا میگوید
کثرة النوم تدع الرجل فقیرا یوم القیمة سهر نور افروز شب شمع
ظلمانیست و خواب نتیجه غفلت نفس ناطقه انسانی سهر شیوه

عاشقان

عاشقان و مستانست و خواب طریقه غافلان و هوا پرستان
صاحب سهر صاحب تخت و تاج است و صاحب خواب روز فاقت
محتاج است صاحب سهر همیشه دل زنده است و صاحب خواب دائم
مرده است از اینجاست که در دعا بعد از خواب میفرماید الحمد لله
الذی احیانی بعد ما اماتنی رباعی آنانکه ز شوق یار شب بیدارند
گردان ز پیش همیشه چون پرگارند از گریه و ناله های سحری
مست لقا و مطلع انوارند در کتاب معیشت از کافی منقولست
از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند که کثرة النوم مذهبة للدین
و الدنیا یعنی بسیار خوابیدن میبرد دین را و دنیا را و در کتاب
معیشت از کافی منقولست از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که
فرمودند ان الله عز و جل یبغض العبد النوام الفارغ یعنی خدای تعالی
دشمن است با بنده بسیار خواب کننده فارغ از شغل حرفت و نیز در
کتاب معیشت از کافی منقولست از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند
ان الله عز و جل یبغض کثرة النوم و کثرة الفراغ یعنی خدای تعالی

دشمن است با بسیار خوابیدن و بسیار فارغ بودن از شغل آخرت
و در مجلس چهل و یکم از امالی ابن بابویه منقولست از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که فرمودند که مادر سلیمان علیه السلام میگفت باو یا بنی
ایاک و کثرة النوم باللیل فان کثرة النوم باللیل تدع الرجل
فقیرا یوم القیمة یعنی ای فرزند حذر کن از بسیار خوابیدن در شب
بدرستی که بسیار خوابیدن در شب مرد را محتاج می کند در روز قیامت
و در کتاب مصباح الشریعة از حضرت صادق علیه السلام مرویست که گروهی اند
بخوابند مثل خواب عبادت کنندگان و میخوابند چون خواب غافلان
بدرستی که متعبدان عاقلانند میخوابند بجهة اسودن از برای عبادت
و غافلان میخوابند از برای فراغت و راحت و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله میفرمود ینام عینی ولا ینام قلبی یعنی میخوابد چشم من و نمیخوابد
دلم

باب پنجم در بیان عزلت

بدانکه عزلت روآوردنست
بدرگاه حق تعالی و منقطع شدن از ما سوی آن در پناه کوهی یا
سایه مسجدی یا گوشه خانه بعضی گفته اند عزلت فرار از مردم است

و وحشت از خلق

و وحشت از خلق و انس داشتن بحق و صاحب عزلت باید نفس او
قوتی داشته باشد بر ترک فضول شهوات دنیا و نباشد عقل او
مغلوب نفس و هوا تا اقبال بحق که علت غایه عزلت است دست دهد
او را زیرا که اینه دل تا تیره است بکدورات شهوات جمال حضرت
الوهیت در ان تجلی نماید چنانکه جامه تا از اوساخ پاک نشود و نبود
صبغ در وی اشراق نکند و طبیب اول تا مریض را اسهال نفرماید
از برای اخراج عفونات و ازاله اخلاط مضره بچیزی که موجب
صلاح بدن و قوت اعضا باشد مبادرت نکند نصیر الملة و الدین
در اوصاف الاشراف میفرماید طالب کمال را بعد از حصول استعداد
ازاله موانع واجب باشد و معظم موانع شواغل مجازی باشد که نفس را
بالتفات بما سوی الله مشغول دارند و از اقبال کلی بمقصد و وصول
حقیقی باز دارند و شواغل حواس ظاهره و باطنه باشد یا دیگر
قوای حیوانی یا افکار مجازی اما حواس ظاهره شاغل باشد
بدین صورت تنهایی که چون شده با شاهد آن رغبت افتد

وشنیدن صوتهای مناسب و همچنین در بویها و طعمها و ملموسات
و آنچه در حواس باطن شاغل باشد تخیل صورتها و حالتها که خاطر بان
ملتفت باشد یا توهم محبتی یا بغضی یا تعظیم سرفی یا تحقیر
مضرتی یا انتظام نظامی یا عدم نظامی یا تذکر از حال گذشته
یا تفکر در اموری که طالب حصول آن امور باشد یا مثل مال و جاه
و اما قوای حیوانی شاغل باشد بسبب حزنی یا خوفی یا غضبی یا شوقی
یا حیایی یا خجالتی یا غیرتی یا انتظار لذتی یا امید منفعتی یا عداوتی
یا حذر از موذی و اما افکار مجازی شاغل باشد بتفکر در امور
غیر مهم یا علمی غیر نافع و بالجمله هرچه شاغل باشد از مطلوب
محجوب شود و خلوت عبارتست از ازاله این جمله موانع پس صاحب
خلوت باید که موضعی اختیار کند که آنجا از محسوسات ظاهر و باطن
شاغل نباشد و قوی حیوانی را مرتاض کرده باشد تا آنچه
ملایم آن قوی باشد و دفع آنچه غیر ملایم بود تحریک نکند و از افکار
مجازی بکلی اعراض کند و آن فکرها یی بود که غایات آن راجع

بمصالح معاش

بمصالح معاش و معاد باشد اما مصالح معاش امور فانی باشد اما
مصالح معاد اموری باشد که غایات از حصول لذات باقی باشد
نفس طالب را بعد از زوال موانع ظاهر و خالی کردن باطن از اشتغال
بما سوی الله باید که بهمگی همت و جوامع نیت اقبال کند بر ترصد
سوانح غیبی و ترقب واردات حقیقی که اثر تفکر خواهد بود در قرآن
کریم تحریص بر تفکر زیاده از آنست که بشمار در آید ان فی ذلک
لآیات لقوم یتفکرون و در حدیث وارد است تفکر ساعة
خیر من عبادة سبعین سنة و در کتاب کفر و ایمان از کافی
منقولست از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمودند لیس العبادة
کثرة الصلوة والصوم و انما العبادة التفکر فی امر الله عز وجل
و حضرت امیر المومنین علیه السلام میفرماید التفکر یدعوا الی البر
والعمل به یعنی تفکر میکشاند صاحبش را به نیکی و عمل کردن
بان و در کتاب عقل و جهل از کافی منقولست از حضرت صادق
علیه السلام که فرمودند بهشام بن حکم یا هشام ان لکل شیء دلیلا

خورد یا از غیر از درخت نخورد مگر از برگ او و ابن عباس روایت
میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمودند الا اخبرکم
بخیر الناس منزلة رجل ممسک بعنان فرسه فی سبیل الله حتی
یموت او یقتل الا اخبرکم بالذی یلیه قالوا بلی یا رسول الله قال رجل
فی جبل یقیم الصلوة و یوتی الزکوة و یعتزل شرور الناس یعنی آیا
خبر دهم شما را بکسی که بهترین مردم است منزلت او پیش خدای تعالی
آن مردیست که نگاه دارد عنان اسب خود را در راه خدای تعالی
تا آنکه بمیرد یا کشته شود آیا خبر دهم شما را بکسی که در پهلوی او دست
در فضیلت گفتند بلی یا رسول الله فرمود آن مردیست که بر سر کوهی
نماز قیام نماید و زکوة میداده باشد و عزلت گزیند از بدیهای
مردم و در روایت از حضرت صادق علیه السلام که فرمود طوبی لعبد
نومة عرف الناس فصاحبهم ببدنه ولم یصاحبهم بقلبه فعرفوه
فی الظاهر و عرفهم فی الباطن یعنی خوشا حال بنده رفیع مرتبه
که بشناسد مردم را و مصاحبت کند با ایشان ببدن و مصاحبت

نکند

نکند با ایشان بدل و بشناسند او را در ظاهر و بشناسد او ایشان را
در باطن بعضی عرفا درین معنی فرموده اند بیت بظاهر با همه کنند
شنود اشت ولی جان جای دیگر در گرو داشت و در روایتست از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کتاب کفر و ایمان از کافی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که قال الله تبارک و تعالی ان
اغبط اولیائی عندی رجل خفیف الحاذ ذو حظ من صلوة احسن
عبادة ربه فی الغیب و کان غامضا فی الناس جعل رزقه
کفافا فصبر علیه ومات فقلت تراثه وقلت بواکیه
یعنی خدای تعالی میفرماید بدرستی که از دوستان من کسی که از
هر کس بیشتر مردم آرزوی منزلت او کنند پیش من مردی
خفیف المونه ایست که صاحب نصیب باشد از نماز و خوب
عبادت پروردگار خود کند در حالت غایب بودن از خلق
و پوشیده باشد در میان مردم و بگردانند رزق خود را بقدری
که زیاده نباید از آنچه حاجت دارد بان پس صبر کند بر آنچه

ودلیل العقل التفکر ودلیل التفکر الصمت یعنی هر چیزی را
نشانی است و نشان عقل تفکر است و نشان تفکر خاموش بودن
از لا یعنی و احادیث در باب عزلت بسیارست از آنجمله ابن
فهد اعلی الله مکانه در کتاب تحصین و عدة الداعی آنچه در عزلت
نقل میکند مذکور میشود نقلست از ولید بن صبیح که میگفت شنیدم
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود لولا الموضع الذی وضعنی الله
فیه لسرنی ان اکون علی راس جبل لا اعرف الناس و لا
یعرفونی حتی یاتینی الموت یعنی اگر نه مقام امامت که خدای تعالی
مرا وا داشته است در آن میبود هر آینه میخواستم بر سر کوهی باشم
که نشناسم مردم را و نشناسند مرا تا مرگم دررسد عبدالواحد بن
المختار الانصاری نقل میکند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود یا عبدالواحد ما یضرک او ما یضر رجلا اذا کان علی الحق
ما قال له الناس و لو قالوا مجنون و ما یضره لو کان علی راس
جبل یعبد الله حتی یجیئه الموت یعنی ضرر نمیرساند ترا یا ضرر

نمیرساند

نمیرساند بمرد هرگاه بر حق باشد آنچه مردم میگویند در حق او
هر چند بگویند او دیوانه است و چه چیز ضرر میرساند او را اگر بر سر کوهی
باشد و عبادت خدای تعالی کند تا مرگش دررسد و فضیل بن یسار
روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند ما یضر
المؤمن ان یکون منفردا عن الناس ولو علی قلة جبل یعنی چه چیز
ضرر میرساند مؤمن که تنها باشد از مردم اگر چه بر سر کوهی باشد
و آنحضرت سه مرتبه این کلام را اعاده فرمود و حضرت امام محمد
باقر علیه السلام میفرمودند یا نضر بن عمرو قرّ الله المحق ان یکون
علی قلة جبل یاکل من نبات الارض حتی یجیئه الموت یعنی
چه چیز ضرر میرساند با کسی که بشناسد خدای تعالی را و حق او اگر چه
بر سر کوهی باشد و بخورد از گیاه زمین تا مرگش دررسد و حضرت
صادق علیه السلام میفرمود ما یضر من کان علی هذا الامر ان لا یکون
له ما یستظل به الا الشجر و لا یاکل الا من ورقه یعنی چه ضرر میرساند
بکسی که بر دین تشیع باشد که نباشد او را چیزی که سایه کند

دارد و چون بمیرد کم باشد بر اثر او و کم باشد گریه کنندگان
بر او و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله رویتست که فرمودند احب
الناس الی منزلة رجل یؤمن بالله و رسوله و یقیم الصلوة و یؤتی
الزکوة و یعمر ماله و یحفظ دینه و یعتزل الناس یعنی دوسترین
مردم پیش من مردیست که ایمان بیارد بخدای تعالی و رسول او و قیام
نماید بنماز و ادا کند زکوة را و بخشد مال را و حفظ کند
دینش را و عزلت گزیند از مردم و از حضرت صادق مرویست علیه السلام
که فرمودند بعلی بن حنیس ان الله یحب ان یعبد فی السر کما
یحب ان یعبد فی العلانیة یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست
میدارد که عبادت او کنند در پنهانی چنانکه دوست میدارد که
عبادت او کنند در علانیه و منقولست از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که فرمودند لا یستکمل العبد حقیقة الایمان حتی یکون
ان لا یعرف احب الیه من ان یعرف و حتی یکون قلة الشیء
احب الیه من کثرته یعنی کامل نمیشود حقیقت ایمان بنده

تا آنکه

تا آنکه معروف نبودن در میان خلق دوستر باشد او را از معروف
بودن و کم بودن چیزی دوستر باشد او را از بسیار بودن آن
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمودند ما یضر احدکم
ان یکون علی قلة جبل حتی ینتهی الیه اجله اتریدون الناس
ان من عمل للناس کان ثوابه علی الناس و من عمل لله کان ثوابه
علی الله ان کل ریاء شرک یعنی چه ضرر میرساند یکی از شما اگر بر سر
کوهی باشد تا اجلش دررسد آیا مردم را میخواهید که ببینند
عمل شما را بدرستی که کسی که عمل کند از برای مردم اجر او بر مردم است
و کسی که عمل کند از برای خدا اجر او بر خداست بدرستی که هر ریائی
شرکست و در کتاب عدة الداعی منقولست از حضرت عیسی علیه السلام
که میگفت بحواریین اذا کان یوم صوم احدکم فلیدهن راسه
و لحیته و یمسح شفتیه بالزیت لئلا یری الناس انه صائم
و اذا اعطی بیمینه فلیخف عن شماله و اذا صلی فلیرخ ستر بابه
فان الله یقسم الثناء کما یقسم الرزق یعنی هرگاه روزه دارد

یکی از شما باید که چوب کند و مهمانش را و با الله روغن بر لبهای
خود تا آنکه مردم که روزه دارد و هرگاه چیزی بکسی بدهد بدست
راست باید که دست چپش خبردار نشود و هرگاه نماز کند باید که
فرو اندازد پرده در خانه اش را بدرستی که خدای تعالی قسمت کرده
مدح و ثنا را همچنانکه قسمت کرده است رزق را و مرویست از
حضرت امام حسن علیه السلام که فرمودند الوحشة من الناس علی قدر
الفطنة بهم یعنی وحشت داشتن از مردم بقدر زیرکیست باحوال
ایشان و روایت میکند کعب الاحبار که حق سبحانه و تعالی وحی کرد
ببعضی از پیغمبران ان اردت لقائی غدا فی حظیرة القدس فکن فی
الدنیا غریبا وحیدا محزونا مستوحشا کالطیر الوحدانی الذی
یطیر فی الارض المقفرة ویاکل من رؤس الاشجار المثمرة فاذا
کان اللیل اوی الی وکره یعنی اگر میخواهی لقای مرا فردا در بهشت
در دنیا بیگانه باش از اهل او و تنها باش از ایشان و اندوهگین
باش از برای عقبی و نفرت پذیر باش و مثل مرغ تنها مانده باش که

می برد

می پرد در زمین بی آب و گیاه و میخورد از سرهای درخت میوه دار
و چون شب در اید ساکن میشود در اشیانش و مرویست از
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند لا یکون العبد
عابدا لله حق عبادته حتی ینقطع عن الخلق کلهم الیه یعنی بنده
عبادت خدای تعالی انچنانکه حق عبادت اوست نکرده است تا
منقطع شود از همه خلق و اقبال کند بسوی او و منقولست
از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند ما انعم الله عز وجل علی احد من ان
لا یکون فی قلبه مع الله عز وجل غیره یعنی نداده است خدای تعالی
بنده را نعمتی بزرگتر از اینکه نباشد در دل او با خدای تعالی غیر او و در کتاب
عقل و جهل از کافی منقولست که فرمودند بهشام بن الحکم که یا هشام
الصبر علی الوحدة علامة قوة العقل فمن عقل عن الله اعتزل
اهل الدنیا والراغبین فیها ورغب فیما عند الله وکان انیسه
فی الوحشة وصاحبه فی الوحدة وغناه فی العیلة ومعزه من
غیر عشیرة یعنی ای هشام صبر کردن بر تنهایی نشانه قوت عقل است

کسی که دانست دین خدای تعالی را دوری میکند از اهل دنیا و از رغبت
کنندگان در آن و رغبت میکند در آنچه نزد خدای تعالی هست از ثواب
و خدای تعالی انیس اوست در وحشت و مصاحب اوست در وحدت
و غنی سازنده اوست در ناداری و عزیز کننده اوست بی قوم و خویش
و از حضرت صاحب الامر علیه السلام مرویست که فرمودند لو سلک الناس
وادیا وسیعا لسلکت وادی رجل عبد الله وحده خالصا یعنی
اگر بروند مردم بصحرای فراخی من میروم بصحرایی که مردی در انجا عبادت
خدای تعالی کند تنها و خالص از شایبه ریا و ابن فهد رحمه الله در عدة
الداعی میفرماید دوای ریا انست که عادت فرماید نفس را بر پنهان
داشتن عبادات و ببندد درها را تا کسی اطلاع نیابد بر ان
همچنانکه کار بدی که از تو سر بزند پنهان میداری از او میفرماید دوای
نافع تر نیست دفع ریا را چون اخفای عبادات و از اهل بیت علیهم السلام
روایت که فضل عمل سر بر جهر هفتاد برابر است و مرویست از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که فرمودند لیاتین علی الناس زمان

لا یسلم

لا یسلم لذی دین دینه الا من یفر من شاهق الی شاهق
ومن حجر الی حجر کالثعلب باشباله یعنی هر اینه بیاید بر مردم زمانی
که سلامت نماند دین هیچ صاحب دینی مگر کسی که بگریزد از این کوه بان کوه
و از ان سوراخ بان سوراخ مثل روباه با بچهایش گفتند رسول
گفتند یا رسول الله کی خواهد بود این زمان فرمود وقتی که نرسد
مردم بمعیشت مگر بمعاصی الهی پس در ان هنگام حلال میشود عزوبت
گفتند یا رسول الله شما مارا امر فرموده اید بزن خواستن فرمودند
اما چون این زمان بیاید هلاکت مرد بر دست پدر و مادر اوست
و اگر پدر و مادر نداشته باشد بر دست زن و فرزند اوست و اگر
زن و فرزند نداشته باشد بر دست خویشان و همسایگان او
گفتند یا رسول الله چگونه هلاک مرد بر دست ایشانست فرمود
سرزنش میکنند او را بتنگی معیشت و تکلیف می کنند او را
چیزهایی که طاقت ندارد تا انکه می اندازند او را در هلاکت
و در کتاب تحصین از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود

سلامتی اگر در جنگ باشد در بی نام شدن و غیر مشهور بودن است اگر
طلب کنی در دین یا در دنیا پس در صمت و خاموشی است اگر در صمت طلب کنی
و دنیا پس در خلوت گزیدن از ما سواء است و اگر در خلوت نیابی
در کلام صلحا است که بیشتر بوده اند و سعادتمند کسی است که در نفس
خود خلوتی داشته باشد که مشغول شود بان خاطرش و از اهل بیت
علیهم السلام منقولست که الصبر علی الوحدة دلیل قوة العقل یعنی صبر
کردن بر تنهایی دلیل قوة عقل است و شیخ شهید ثانی زین الملة
والدین در کتاب اسرار الصلوة میفرماید که علاج مصلی که خواهد
دلش متوجه درگاه الهی باشد آنست که بپوشد چشمش را یا نماز کند
در خانهٔ تاریکی یا نگذارد در پیشش چیزی که حس او را مشغول
گرداند و نزدیک دیواری نماز کند تا حس بصرش متفرق نگردد
و بپرهیزد از نماز کردن در میان جادها و راههایی که مردم تردد
می نمایند و از جاهایی که نقاشی و صورتکاری کرده اند و بر فرشهای
زینت دار از آن میفرماید و لذلک کان المتعبدون یتعبدون

نر

فی بیت صغیر مظلم سعته بقدر ما یمکن الصلوة فیه لیکون ذلک
اجمع للهم یعنی از اینجهت است که عبادت کنندگان عبادت میکنند
در خانهٔ کوچکی تاریکی که وسعت آن بقدریست که بتوان در آنجا
نماز کنند تا خاطرشان جمع باشد و متفرق نشود و شیخ بهاء الحق
والملة والدین میفرماید بیت هر که از توفیق حق ابد لیل عزلتی بگزید
رست از قال و قیل عزت الله عزلت الدای فلان ترجمه حرفی
را ختلاط این و آن پاکش از دامن عزلت بد خیمه کرد چون
گدایان در بدر کز دیو نفس بیحویی آن رو نهان شو چون پری
از مردمان از حقایق بر تو بگشاید دری زین مجازی بود ما
تا نگذری گر تو خواهی عزت دنیا و دین عزلتی از مردم عالم گزین
چون شب قدر از همه مستور شد لاجرم از پای تا سر نور شد اسم
اعظم چونکه کس نشناسدش سروری بر کل اسما باشدش تا تو
نیز از خلق پنهانی همی لیلة القدری و اسم اعظمی رو بعزلت
ارای فرزانه فرد وز جمیع ما سوی الله باش فرد عزلت آمد گنج مقصد ای حزین

لیک اگر با زهد و علم آمد قرین عزلت بی عین علم آن ذلتست
ور بود بی ذای زهد آن علتست زهد و علم ار مجتمع شود بهم کی توان
زد در ره عزلت قدم و منقولست از عایشه که میگفت در حق حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله کان حبب الیه الخلا یعنی شیرین بود در
نزد آنحضرت خلوت و عزلت و مرویست که آنحضرت بگفته با دو هفته
در غار حرا بعبادت مشغول بشده در بعضی روایات آمده بیکماه نیز
و بعضی عرفا در بیان عزلت فرموده اند شعر عزلت آمد کلید گنج شهود
عزلت آمد علاج رنج وجود اندرو عزولت که متصل است
آن لت نفس و عز جان و دلست عینش از علم زی ز زهد نشان
یعنی ادراست عز و زهد اساس نیست بی عین عز جز ذلت
نیست بی ذای زهد جز علت یافت عز زین دو حرف عزلت بو
نیست بی این دو حرف جز لت او عزلت سالکان بود بجسد
عزلت عارفان بهوش و خرد آن بود عزلت حمید که مدام
بکسلی از همه چه خاص و چه عام دل بر اهل زمانه در بندی

دکر

فضول
جای در کنج خانه بنشینی باز بستانی از خروج و دخول لب بلا و نعم
بمقالات خلق دم نزنی ملاقاتشان قدم نزنی خیر شان
عین سود انگاری شرشان محض جود پنداری بیش از آن کت
اجل بدزد همی بری رشتهٔ امل زهمه عزلت هوش آنکه غیر خدای
در حریم دلت نیابد جای و اگر نه نیک اندیشه از همه سوی
یک اندیشه چون یک اندیشه گشت پیشه شود دولت که گهت
همیشه شود هر چه بینا تو بندگی کردد بندگی جا لر زندگی گردد بی نشان
بندهٔ شوی احدی جان فشان زنده شوی ابدی بی نشانی و
جان فشانی تو گرد اسباب زندگانی تو شوی
قدوهٔ عارفان بیر قدم قطب حق صاحب فصوص حکم
قدس الله سره الاصفی و هیهنا السطر الاوسفی
کرده نقل از زبان معتمدی در حکایات اهل دل سندی که شیخ
در درون خلوت خاص بودم از کشکو حق خلاص در خانه
بر بند دا بسته بر مصلای خویش بنشسته چشم جان در شهود شاهد

غیب با ایمان کشیده سر در جیب تا که ابدال کسی در درون در بود
ان معلی که زبر بام بود زو هراسی فتاده در دل من زانکه در بستر بود
من گفت ای ساده بهر چیست هراس نهراسند کس خدای شناس
ثم قال اتق الله المتعال فی جمیع الامور والاحوال بود ز ابدال او دم
افتاد ان دم از الهم سعادت ارشاد که بپرسم از وی وجه سوال
که چرا ابدال گشته اند ابدال گفت از ان چهار خصلت مشهور که در قوت
القلوب مسطور عزلت و خاموشی و جوع و سهر کین بود علت
خصال و سیر این سخن گفت و زود برفت پای در فرو بست حضرتی
و در کتاب مصباح الشریعه مذکور است که صاحب عزلت را ناچار است از ده
خصلت یکی آنکه دانا باشد بحق و باطل تا فرا گیرد حق را و دور کند باطل را
دفقر و ناداری در نظرش شیرین باشد تا میل بکند بغنا و دارزندگی و ان
باعث ترک عزلت شود و اختیار کند سختی و شدت را بر فراغت
و راحت و زهد را بر خواهش و رغبت دنیا و غنیمت شمرد خلوت
و عزلت را و نظر کند در انچه پس پیش خواهد آمد از موت و حساب و کتاب

و عرض اعمال بحضرت ذو الجلال و غفران و خود را صاحب تقصیر داند
در عبادت با وجود بذل جهد در طاعت و ترک کند عجب و هستی را
و ذکر بسیار کوید بی غفلت زیرا که غفلت صید کرده شیطانست
و مهر بلیه و سبب هر جنایت و خلوت کند خانه را از هر چه احتیاج
ندارد بان و حضرت عیسی میفرمود خاموش دار زبانت را
از برای عمارت دلت و بس است ترا خانه از عالم دنیا و بکریز از ریا و فضول
معاش و کریه کن بر کناهان خود و بکریز از مردم همچنانکه میکریزی
از شیر و افعی بدرستیکه ... مسکنت اگر توانی نشناسی خلق را
و نشناسند ایشان ترا او بکن که رستگار میشوی و در کتاب
مذکور و مسطور است که هیچ پیغمبری و هیچ وصی پیغمبری بدنیا
نیامد مگر آنکه عزلت را اختیار کردند در زمان خود در ابتدا
یا انتها و شرایط خلوت در باب نهم خواهد آمد ان شاء الله تعالی
والسلام علی من اتبع الهدی

باب هشتم در بیان ذکر

بدانکه ذکر الهی دل را از تشویش نفس و وسوسه شیطان برهاند

دلدار رشید باشد تا باد چنین بادا :: از دلبر بی پروا با ناز هر استغنا
خوش باش که از ما شد تا باد چنین بادا :: انگاه بصحرا شد هم رنگ دلها شد
جان عاشق و رسوا شد تا باد چنین بادا :: در وقت سحر انگاه آمد بیدار ز خرگاه
هرکو شد تماشا شد تا باد چنین بادا :: سرخوش بدر آمد مست پیمانه می در دست
دلها همه یغما شد تا باد چنین بادا :: چون باده بپا بی داد دلدار ز می بود
در شور و علالا شد تا باد چنین بادا :: کفرش همه ایمان شد دردش همه درمان شد
عشق امد و بالا شد تا باد چنین بادا :: وز دور اثار ائمه اظهار احادیث شد در بیان

ذکر بسیار است از انجمله در کتاب کفر و ایمان از کافی منقولست از حضرت
صادق علیه السلام که فرمودند هیچ چیز نیست مگر آنکه او را حدی هست که
بان منتهی میشود الا ذکر که او را حدی نیست که بان منتهی شود نماز روزه
و حج هریک را حدی هست الا ذکر که راضی میشود خدای تعالی باندک
از ان و قرار نداده است حدی از برای ان بعد از ان حضرت این
ایه را خواندند که یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه
بکرة و اصیلا بعد از ان فرمود قرار نداده است خدای تعالی حدی

از برای ذکر

از برای ذکر که منتهی شود بان و فرمود پدرم امام محمد باقر علیه السلام کثیر
الذکر بود راه میرفتم با او میدیدم ذکر خدا میگوید چیزی میخوردم با او
میدیدم ذکر خدا میگوید با مردم حرف میزد حرف زدن او را مشغول
نمیکرد از ذکر الهی و میدیدم زبانش بر حنک چسبیده بود و میگفت
لا اله الا الله و جمع میکرد ما ها را و میفرمود که ذکر کنید تا افتاب
طلوع کند و میفرمود کسانی که از ما قران می توانست خواند
و کسی که نمی توانست میگفت ذکر کند و خانه که در انجا قرائت قران
کنند و ذکر خدا کنند برکتش بسیار باشد و ملائکه در انجا حاضر
میشوند شیاطین از انجا دوری میکنند و روشنی میدهد
انخانه اهل اسمان را همچنانکه روشنی میدهد ستاره درخشنده
اهل زمین را و خانه که در انجا قران خوانده نشود و ذکر الهی کرده نشود
برکتش کم می باشد و ملائکه از ان خانه دوری میکنند و شیاطین
در ان حاضر میشوند و حضرت رسول صلی الله علیه و اله میفرمودند
ایا نمیخواهید شما را خبر دهم به بهترین عملهای شما و عملی که بلندتر میکرداند

و هر کدورت و حجاب که از نفس و شیطان و وهم رسیده باشد همه سوزاند
و عنان دل را از جانب شهوات و مستلذات نفسانی بگرداند
و چون کدورات و ظلمات حجب از دل زایل گردد نور ذکر بر جوهر دل
بتابد و ظلمت سینه را کشف نماید و زنگار قساوت را از دل خشیه
دل برخیزاند و لین و رقت در دل پدید آرد تلین جلودهم وقلوبهم
الی ذکر الله و وجل و خوف در دل برانگیزاند اذا ذکر الله وجلت
قلوبهم چون ذاکر بر ذکر مداومت نماید و سلطان ذکر بر مملکت
دل مستولی شود و ماسوای حق را از اقلیم دل اخراج کند سر بجیب مراقبه
حق فرو برد و از هر چه جز اوست وحشت گیرد و شرف مرتبه
اطمینان او را حاصل آید که و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر
الله تطمئن القلوب و چون محبت غیر حق در دل پاید بداند که
بیماری دل هنوز باقیست پس بصیقل ذکر از آن زایل کند تا عرش
دل چون فلک اطلس از نقش غیر ساده شود و این کلمات در حق او
صادق آید شعر زین پیش دلی بود و هزار اندیشه اکنون همه لا اله الا الله است

درین وقت سلطان عشق رایت سلطنت بر افراشته ملک دل را
مسخر گرداند و نفس سرکش را ازبیان طلب بر گردن بستر بیات
گاه دل ارد و از درخت اخلاص او بخنجر تیغ ذکر سر هوا و خواهش را
بردارد و سراق شیاطین که همکاران نفس بودند چون آن بیات
بشنید هر جسد را خالی بوده از ولایت تن رخت بیرون کشند
و سلطان عشق جمله او باش صفات ذمیمه را از ملک دل پاکی
توبه فرماید و خلعت رقت و نیکی در ایشان پوشاند و سرهنگی
درگاه دل بایشان ارزانی دارد و شهر دل را بنور لآلی و جواهر
یقین و اخلاص و توکل و صدق و کرم و مروت و فتوت و جود
و سخاوت و حیا و شجاعت و فراست و انواع صفات حمیده
و خصال پسندیده مزین گرداند تا خلوت سرای معشوق حقیقی را
شاید پس حضرت الوهیت از شوق جلال در آیینه دل جمال نماید
و زبان حال بدین مقال مترنم گردد شعر دل را ز هوا شستم تا از چنین باد
سر فتنه غوغا شد تا باد چنین باد ⁂ تا کاه برون آمد از خانه بصد خوف

درجات شما را از جمیع اعمال نیکوترین عملهاست نزد پادشاه شما و بهتر
از برای شما از دینار و درهم و بهتر است شما را از اینکه بر خورد بکنید بدشمن
و بکشید ایشان را و بکشند ایشان شما را گفتند بلی یا رسول الله بیان
فرماید گفت آنکه بسیار ذکر الهی کردن است و گفت مردی بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله کیست بهترین اهل
مسجد فرمود که کسی که بیشتر از همه ذکر خدا کند و فرمود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که هر کرا زبان ذاکر دادند خیر دنیا و آخرت دادند
و هم در کتاب کفر و ایمان از کافی از آنحضرت مرویست که فرمودند
شیعه ما جماعتی اند که چون خلوت کنند با پروردگار خود ذکر او بسیار
کنند و نیز از آنحضرت منقولست در کتاب مذکور از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که فرمودند کسی که ذکر الهی بسیار کند دوست دارد او را
خدای تعالی و کسی که ذکر الهی بسیار کند بنویسند از برای او دو برات براتی
از آتش جهنم و براتی از نفاق و در کتاب کفر و ایمان از آنحضرت
منقولست که هر کس ذکر الهی کند خدای تعالی او را در سایه عرش جا دهد

در بهشت و در کتاب مذکور از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمودند هر که
مشغول کند ذکر من او را از سوال کردن مطلبی که دارد از من بدهم
او را زیاده از آنکه کسی که سوال میکند و نیز در کتاب مذکور از آنحضرت
مرویست که فرمودند کسی که ذکر خدا می‌کند در میان غافلان مثل
کسیست که مقاتله می‌کند در میان هاربان یعنی جماعتی که میگریزند
از جهاد و در کتاب مکارم الاخلاق روایت از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که فرمودند مثل خانه که در آن ذکر خدا میکنند
و خانه که در آن ذکر نمیکنند مثل زنده است و مرده و نیز در کتاب
مکارم الاخلاق مذکورست که مردی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
سوال کرد که بکدام قیمت اسلام و شرایع از آخر بیاری تمام فرمود که
باید زبانت دایم تر و تازه باشد بذکر الهی و در کتاب مذکور منقولست
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمودند ذکر خدا بسیار کنید
تا گویند که دیوانه است و بهترین اذکار لا اله الا الله است
و کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنانکه در کافی مذکورست که فرمودند

ما من شیء اعظم ثوابا من شهادة ان لا اله الا الله بر صدق این دعوی
گواه است ابن خلوت جان لا اله الا الله حیات روح روان لا اله الا الله
چو بلبلان بخوش الحان بصد زبان ∴ نوا کن از دل و جان لا اله الا الله
چو عاشقان سر انداز مست و لاابالی ∴ بیار بر زبان لا اله الا الله
طریقه ره مردان حق بگیر و بگو ∴ مثال سفیان لا اله الا الله
شهادة هر کروبیان عالم قدس ∴ همی کنند بیان لا اله الا الله
بشرع احمد و قول علی عالی قدر ∴ شفیع اهل جهان لا اله الا الله
ز شر نفس بیابی امان اگر گویی ∴ باشکار و نهان لا اله الا الله
بعالم توحید ره توانی برد ∴ اگر کنی تو بیان لا اله الا الله
امید هست موذن که وقت دادن جان ∴ بر آید از زبان لا اله الا الله
و در کتاب کافی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود
خیر العبادة قول لا اله الا الله یعنی بهترین عبادتها گفتن
کلمه طیبه لا اله الا الله است و در عیون اخبار الرضا علیه السلام
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمودند که حق سبحانه و تعالی را عمودیست از یاقوت سرخ که سر آن
در زیر عرش است و پایین آن بر پشت ماهی در زمین هفتم چون
بنده کلمه لا اله الا الله بر زبان راند عرش باهتزاز در آید و عمود حرکت
کند و ماهی متحرک شود پس بفرماید حق سبحانه و تعالی که ساکن شو
ای عرش من عرش عرض نماید که چگونه ساکن شوم و حال آنکه تو نیامرزیده
گوینده کلمه لا اله الا الله را پس بفرماید خدای عز و جل که گواه باشید
ای ساکنان سموات من که آمرزیدم گوینده کلمه لا اله الا الله را و در
کتاب عیون اخبار الرضا منقولست از حضرت امیر المومنین علیه السلام
که فرمود نیست هیچ بنده مسلمانی که بگوید لا اله الا الله مگر آنکه صعود
کند آن کلمه و بشکافد هر سقف و حجابی که باید بگذرد و هیچ چیز
از گناهان مگر آنکه باطل کرده باشد او را بر رود تا منتهی شود بمثلش
از حسنات پس بایستد و در کتاب عیون اخبار الرضا منقولست
از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند قول لا اله الا الله قیمت بهشت است
و در کتاب ثواب الاعمال منقولست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمودند که تلقین کنید اموات خود را لا اله الا الله که کلمه لا اله الا الله
خراب میکرداند گناهان را و برطرف می‌کند گفتند یا رسول الله اگر کسی
در حالت صحت تن و درستی بگوید چونست فرمود این بهترست از برای
برطرف کردن گناه بدرستی که لا اله الا الله امان مومنانست در زندگی
و مردگی و در هول برانگیخته شدن در قیامت و نیز در کتاب ثواب الاعمال
از آنحضرت منقول است که فرمودند کسی که بگوید لا اله الا الله از روی
اخلاص داخل بهشت شود و هم در کتاب مذکور از آنحضرت مرویست که
گفته ام من و گفته اند گویندگان که پیش از من بوده اند قولی مثل قول
لا اله الا الله و در کتاب مذکور از آنحضرت مرویست که فرمودند
نیست هیچ بنده مومنی که بگوید لا اله الا الله مگر اینکه کلمه لا اله الا الله
محو کند از نامه اعمال او هر گناهی که باشد تا منتهی شود بمثلش از حسنات
و نیز در کتاب ثواب الاعمال مذکورست از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند
کسی که بگوید لا اله الا الله صد مرتبه عمل او فاضلترین اعمال مردم
باشد در آن روز مگر کسی که بیشتر گفته باشد شبهه بدانکه ذکر الهی سرا

وجهرا

وجهرا مستحسن است و فضیلت دارد لیکن ذکر سرا افضلست از ذکر
جهر بواسطه آنکه اقربست باخلاص و ابعدست از ریا و احادیث
درین باب بسیارست ازانجمله در کتاب کافی از حضرت امیر المومنین
علیه السلام مرویست که فرمودند که کسی که ذکر خدا کند در دل بتحقیق که ذکر خدا
بسیار کرده است بدرستی که منافقان ذکر خدا میگویند در علانیه و ذکر
او نمیگویند در سر پس خدای تعالی در حق ایشان میفرماید یراؤن
الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و در کتاب کافی مذکورست از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق سبحانه و تعالی فرموده است کسی که ذکر
من کند در سر ذکر او کنم در علانیه و در کتاب کافی مرویست که نمی‌نویسد
ملک مگر چیزی را که بشنود و خدای تعالی میفرماید ذکر کن پروردگار خود را
در نفس خود بزاری و ترسناکی که نمیداند ثواب این ذکر را که کرده
در نفس خود مگر خدای عز و جل از عظمتی که دارد و از اینجاست که سالکان
مسالک طریقت و مالکان ممالک حقیقت هر کس بشرف استان
بوسیله ایشان مشرف شده میفرمودند او را بذکر خفی چنانچه در کتاب

عدة الداعی وغیره از کتب معتبره منقولست که سرور کاینات و مفخر
موجودات فرمودند یا اباذر باید که خامل الذکر گفت خامل کدام است فرمود خاطرم
الخفی لیس الغلام الخفی یا الغلام مهد ذهنی است تا اشاره باشد
بذکر مستتری از ذکر خفی ای شدیا الغلام مهد خارجی است تا اشاره
باشد بذکر خفی که معهودست میانه اهل الله و مقربان بارگاه احدیت
وان ذکر لا اله الا الله است با شرطی چند که مشایخ این طایفه ذکر فرموده اند
هر یک از دیگری تا حضرت امام رضا علیه السلام و ایشان از آبا طیبین خود
تا حضرت مصطفی و اگر منازعی مکابره نماید که این شرایط ذکر خفی
در کتب معتبره نقل نشده و کیفیت عبادت باید از شارع منقول باشد
جوابش آنست که هر گاه شارع از برای عبادت کیفیت خاصی بیان کند
و مکلف خلاف آن را مرتکب شود آن محض بدعت و تشریع است
و اگر مطلق واگذارد نسبت جمیع کیفیت باو مساویست و مکلف
مختارست بهر کیفیتی که اراده کند میتواند بجای آورد و دیگر آنکه
احادیث متواترست که کسی هر گاه عمل خیری باو برسد و عمل کند بان

اجران

اجر آن عمل باو میرسد هر چند رسول الله نگفته باشد و فقهای ما
رضوان الله علیهم در عمل کردن باحادیث ضعیفه متمسک میشوند
باین اخبار و ابن فهد قدس سره در کتاب عدة الداعی از طرق خاصه
و عامه درین باب حدیث نقل میکند و میگوید این معنی مجمع علیه است
میان شیعه و سنی و این جوابها از برای کسی است که منکر این طایفه باشد
و اگرنه هر گاه بروایت دانقی و نادرستی و ابطحی و سنی عمل توان کرد بروایت
کرامات اهل الله و رجال الله باشد چون عمل نتوان کرد و در حدیث
واردست که فضیلت عمل سر هفتاد برابر عمل جهرست و نیز واردست که
بهترین ذکرها ذکریست که پنهان دارند لیکن باید دانست که ذکر
جهر نیز فضیلت دارد هر چند ذکر سرا افضل است مثل نماز و لیکن
در مسجد افضل است از خانه و اگر در خانه بکند نیز فضیلت دارد
و نیز در کتاب ثواب الاعمال واردست که ثواب من رفع صوته بلا اله
الا الله عن النبی صلی الله علیه و آله ما من مسلم یقول لا اله الا الله
یرفع بها صوته فیفرغ حتی تتناثر ذنوبه تحت قدمیه کما یتناثر

ورق الشجر تحتها وعنه عليه السلام ما من الكلام كلمة احب الى الله تعالى
من قول لا اله الا الله وما من عبد يقول لا اله الا الله يمد بها
صوته فيفرغ الا تناثرت ذنوبه تحت قدميه كما تناثر ورق الشجر
تحتها ثواب من يرفع صوته بالصلوة بر محمد در کتاب ثواب الاعمال اول
ثوابی که بیان میکند ثواب لا اله الا الله است و بعد از آن ثواب بلند
کردن آواز آن و روایت میکند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که فرمودند نیست بنده مومنی که بگوید لا اله الا الله و بلند کند آن
آواز خود را و فارغ شود مگر آنکه بریزد گناهانش در زیر قدمش چنانکه
میریزد برگ درخت در زیر آن و نیز در کتاب مذکور از آنحضرت
روایت که فرمودند نیست کلامی پیش خدای تعالی دوستتر از گفتن
لا اله الا الله و نکشد بان آواز خود را و فارغ شود مگر آنکه بریزد ونیز مومنی که بگوید لا اله الا الله
گناهانش در زیر قدمهاش همچنانکه میریزد برگ درخت در زیر آن
و اگر کسی گوید که چگونه جایز است ذکر جهر و حال آنکه خدای تعالی در
کلام مجید میفرماید ادعوا ربكم تضرعا وخفية انه لا يحب المعتدين

و در جای دیگر

و در جای دیگر میگوید واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة
ودون الجهر من القول بالغدو والآصال و در حدیث وارد است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسفری بیرون رفته بودند و در وادی
برآمدند مردمان شروع کردند در تهلیل و تکبیر و آوازهای خود را
بلند کردند پس حضرت فرمودند ای مردمان آهسته باشید
که شما نمیخوانید کسی را که نشنود و نه کسی را که غایب باشد نمیخوانید
مگر کسی را که شنواست و نزدیک است با شما جوابش آنست که آیه
ادعوا ربكم تضرعا وخفية چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است
باین معنی است که بخوانید پروردگار خود را علانیة وسرا و نیز
خفیه از لغات اضداد است بمعنی آشکار و پنهان هر دو آمده است
چنانچه در نهایه ابن اثیر مذکور است پس حمل آن بر معنی
اولی اولی است و آیه واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة
ودون الجهر من القول چنانچه در تفسیر ابو اللیث و عامه تفاسیر
مذکور است تضرعا را بعلانیه و جهر تفسیر نموده اند ودون الجهر من القول را

است
بواسطه نهی یا نه جهر و سر یا از این آیه سه قسم ذکر که خفی و جهر و متوسط
بیرون آید و این قول را از عبد الله بن عباس روایت کرده اند بالجمله
حدیث مذکور و آیات مذکوره اگر دلالت بر منع از ذکر جهر کنند
محمول خواهند بود و مکروه ذکر جهری که باین اعتقاد کنند که خدا
نمیشنود لابد میگوییم تا خدا بشنود یا بزبان گویند از برای مراآت
خلق و دل ایشان خبردار نباشد تا با آیات و احادیثی که معارض
آنست جمع توان شد چنانکه از عبد الله بن مسعود منقولست
که صفوان و امیه و ربیعه در قفای کعبه در پیش حطیم حاضر شده
بودند یکی از ایشان میگفت این سخن که ما میگوییم خدای تعالی
نمیشنود و دیگری میگفت اگر بلند گوییم میشنود و جمعی از مسلمانان
از حضرت پیغمبر سوال کردند از حضرت پیغمبر سوال کردند که خدا
بما نزدیک است که اگر آهسته دعا کنیم و چیزی طلبیم از او بشنود یا دور است
که فریاد زنیم و بلند بخوانیم او را تا جواب دهد این نازل شد که
اذا سألك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان

و نیز در کتاب

و نیز در کتاب کریم از احوال منافقان خبر میدهد که یراؤن الناس
ولا یذکرون الله الا قلیلا و اگر مطلق ذکر جهر منهی و مذموم میبود
انبیا که خلاصه برایاند که خدای تعالی را جهرا و علانیة ندا میکردند
چنانکه آیه کریمه در نوح از ندای دیگر و آیه شریفه فنادی فی
الظلمات ان لا اله الا انت مخبر است از آن زیرا که در تفسیر
مکتوب است که النداء رفع الصوت بالدعاء و آیه کریمه و من
اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه دال است بر منع
نهی از منع ذکر جهر زیرا که بر خفی کسی را اطلاع نیست تا از آن منع کند
و این کار مشرکان بود که مومنان را منع میکردند از ذکر الهی و در تفاسیر
مذکور است که اعراب بعد از فارغ شدن از مناسک حج بر در مسجد
می ایستادند برای تفاخر آبا و اجداد و حسب و نسب خود را
با آواز بلند نام میبردند و حضرت ذو الجلال این آیه را فرستاد که
فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا یعنی باید که یاد کنید خدای
عالم را نوعی که یاد میکنید پدران خود را بلکه سخت تر و بیشتر از آن

ونیز مشهور است در کتب مذکور که خدای تعالی جمعی از فرشتگان را فرستاد
از برای امتحان ابرهیم خلیل در وقتی که آنحضرت در بیت المقدس
عبادت میکرد که باواز بلند در جوار او ذکر و تسبیح و تقدیس کویند
پس ابرهیم بعد تسبیحی ازان ربع مال خود را بدیشان بذل نمود و اگر
کسی کوید که ذکر خفی باخلاص اقربست و از ریا ابعد پس او بهترست
از ذکر جهر و ترک بهتر از بجردیست کوییم مصلحتها هست در ذکر
جهر که آن در ذکر خفی نیست مثل تنبیه غافلان و براه آوردن جاهلان
وامثال آن پس بنابرین بجردی نیست بلکه عین خیر است
تذنیب بدانکه اجتماع در دعا و ذکر فضیلت دارد و خدای تعالی
حلقها و مجلسهای ذکر را دوست میدارد چنانچه در کتاب کافی
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نباشند کروهی که بچهل نفر
برسند و بخوانند پروردگار خود را از برای مطلبی مگر آنکه خدای
تعالی مستجاب کرداند دعای ایشانرا اگر چهل نباشند و چهار باشند
و بخوانند پروردگار خود را ده مرتبه مستجاب کرداند خدای تعالی

دعای ایشانرا

دعای ایشانرا و اگر چهار نباشند و یکنفر باشد و بخواند پروردگار خود را
چهل مرتبه مستجاب کرداند خدای تعالی دعای او را و نیز در کتاب
کافی از آنحضرت مرویست که جمع نشوند چهار مرد هرگز بر یک
کاری و دعا کنند مگر آنکه مستجاب کرداند خدای تعالی دعای ایشانرا
وهم در کتاب کافی از آنحضرت منقولست که فرمود پدرم امام محمد باقر
علیه السلام هرگاه اندوهگین میکرد او را چیزی جمع میکرد زنان
و اطفال را پس دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند و در کتاب مکارم
الاخلاق مرویست از سید کاینات که ننشینند جماعتی بذکر
خدا کویند مگر آنکه ملایک در دور ایشان در آیند و فرا گیرد ایشانرا
رحمت الهی و نازل شود بر ایشان آرام و آسایش و یاد کند ایشانرا
خدای تعالی در نزد مقربان خود و در امالی ابن بابویه منقولست
از حضرت امیر المومنین علیه السلام که حضرت رسول فرمود مبادرت کنید
و بشتابید بباغهای بهشت گفتند کدام است باغهای بهشت
فرمود حلقهای ذکر و قال علیه السلام علیکم بحلق الذکر یعنی کهف

بیارتا تمام

رسول خدا که ذکر خدا کنید تا رستگار شوید یعنی درود و رحمت
بر شما باد که بحلقهای ذکر داخل شوید و دیگر در کتاب عدة الداعی
روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نه نشینند جماعتی
و ذکر خدا کویند مگر آنکه ندا کند ایشانرا منادی از آسمان که برخیزید
که مبدل شد سیئات شما بحسنات و گناهان شما همه آمرزیده شد
و فرمود که نه نشینند چند کس از اهل زمین که ذکر خدا کویند
مگر آنکه بنشینند نزد ایشان چندین نفر از ملایکه و نیز در کتاب عدة
الداعی از آنحضرت مرویست که پیش اصحاب آمد و فرمود بچرید
در روضهای بهشت گفتند کدام است روضهای بهشت فرمود
مجلسهای ذکر پس صبح کنید و شام کنید و ذکر خدا کویید و نیز
در کتاب عدة الداعی از آنحضرت مرویست که ملایکه می گذرند
بر حلقهای ذکر پس می ایستند بر سر ایشان و می گریند از گریه
ایشان و آمین میگویند بر دعای ایشان و چون صعود می کنند
بسوی آسمان میفرماید خدای عز و جل که کجا بودید ای ملایکه

من

من و حال آنکه او دانا ترست بر احوال ایشان پس میگویند ای
مجلس ذکر پروردگار ما حاضر شدیم در مجالس ذکر دیدیم جماعتی را که تسبیح
و تحمید و تقدیس تو میکردند و می ترسیدند از آتش جهنم تو پس
میفرماید حضرت حق سبحانه و تعالی که ای ملایکه من از آتش جهنم
نجات دادم ایشانرا و کواه باشید شما که آمرزیدم ایشانرا
و امان دادم از آنچه می ترسند پس میگویند ملایکه ای پروردگار
ما در میان ایشان فلان شخص بود و او ذکر تو نمیگفت پس میفرماید
بیب م خدای تعالی که آمرزیدم او را بواسطه همنشینی ایشان بدرستی که ذاکر
آن جماعتی اند که همنشین ایشان شقی نمی باشد و در کتاب
عقل و جهل کافی مرویست که اختیار کن مجالس را بچشم
خود پس اگر ببینی جماعتی را که ذکر خدا میگویند بنشین با ایشان
که اگر عالمی نفع می یابی از علم خود و زیاده میکنند علم ترا و اگر
جاهلی ترا تعلیم میکنند و شاید که رحمتی بر ایشان نازل
شود و ترا هم فرا گیرد با ایشان و اگر ببینی جماعتی را که ذکر خدا

نیکو نیند نشین با ایشان که اگر عالمی نفع نمی یابی از علم خود
واگر جاهلی زیاد می کند جهل او را باشد که عقوبتی بر ایشان
نازل شود و فرا گیرد ترا هم با ایشان

باب هفتم در بیان توکل

بدانکه توکل کار با کسی گذاشتن باشد و درین موضع مراد از توکل
انست که بنده کاری که خواهد که ازو صادر شود یا او را پیش اید چون
یقین داند که خدای تعالی ازان دانا ترست و توانا تر ان کار را باو
گذارد تا چنانکه تقدیر اوست بسازد و با انچه او سازد راضی
باشد و خوشحالی نماید تا حضرت عزت کار او را با حسن وجهی
بسازد که ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و محلی خورسند
باشد بارادهٔ الهی که تامل کند در احوال گذشته خود که بی خبر او
خدای عز و جل او را از کتم عدم بوجود آورد و چندان حکمت در
افرینش او پیدا کرد که بهمه عمر اگر تفکر کنند مهرهٔ حکما در آن
هزار یک از ان نتوانند ادراک کرد و چون دانست که خدای تعالی
انچه او را در کار بود از حواس ظاهره و باطنه و امثال ان

بفضل وکرم

بفضل و کرم خود بدو ارزانی داشت بی انکه او التماس نماید و سعی کند
در تحصیل ان پس بداند که انچه او را در مستقبل نیز پیش اید
بلطف و فضل خود خواهد ساخت و از تعدی در ارادهٔ او بیرون
نخواهد بود پس بر او تعالی اعتماد کند و اضطراب ننماید که کار
شدنی میشود و اگر او اضطراب کند با کند چه من انقطع الی
الله کفاه الله کل مؤنة و رزقه من حیث لا یحتسب و بدانکه
توکل انست که دست از همه کارها باز داری و گویی با خدا
گذاشتم بل چنانست که تحقیق یقین دانی که هر چه غیر صفات از ذات
و بسیار چیزهاست در عالم که بسبب شروط و اسباب واقع میشود
زیرا که قدرت و ارادهٔ الهی که تعلق گیرد بچیزی دون چیزی
لا محاله بسبب شرطیت یا سببی که مخصص ایجاد ان باشد



پس باید که سعی کنی و کوشش نمایی در تحصیل کاری که قدرت
و ارادهٔ تو سبب و شرط حصول انست و بدانی که تصرف تو
دران کار بمنزلهٔ تصرف الاتست نه بمنزلهٔ تصرف فاعل

بالا ت پس درین هنگام معنی لا جبر ولا تفویض بل امر بین امرین
که حضرت صادق علیه السلام میفرماید متحقق شود زیرا که اگر فعل را
بموجد نسبت دهی و شرط و سبب را موثر ندانی جبر در خیال اید
واگر بشرط و سبب نسبت دهی و موجد را موثر ندانی تفویض در نظر
جلوه نماید و نصیر الملة والدین در کتاب اوصاف الاشراف میفرماید
که بحقیقت ان دو اعتبار یکی نسبت بفاعل است و دیگری نسبت
بالت متحد میشود و همه را او فاعل باشد بی انکه ترک توسط خود
کرده باشد و این بغایت دقیق باشد و جز بریاضت قوة فاعله عاقله
باین مقام نتوان رسید و هر کس که باین مرتبه رسید بیقین داند
که مقتدر همه موجودات یکی است که هر امری را که حادث خواهد شد
در وقتی خاص بشرط و التی و سببی خاص ایجاد می کند و تعجیل را
در طلب و تانی را در دفع موثر نداند و خود را هم از جمله شروط
و اسباب داند تا از دلبستگی بامور عالم خلاصی یابد یا انکه در
ترتیب انچه باو خاص باشد از غیر او مجد تر باشد و بحقیقت معنی



السل ابه

